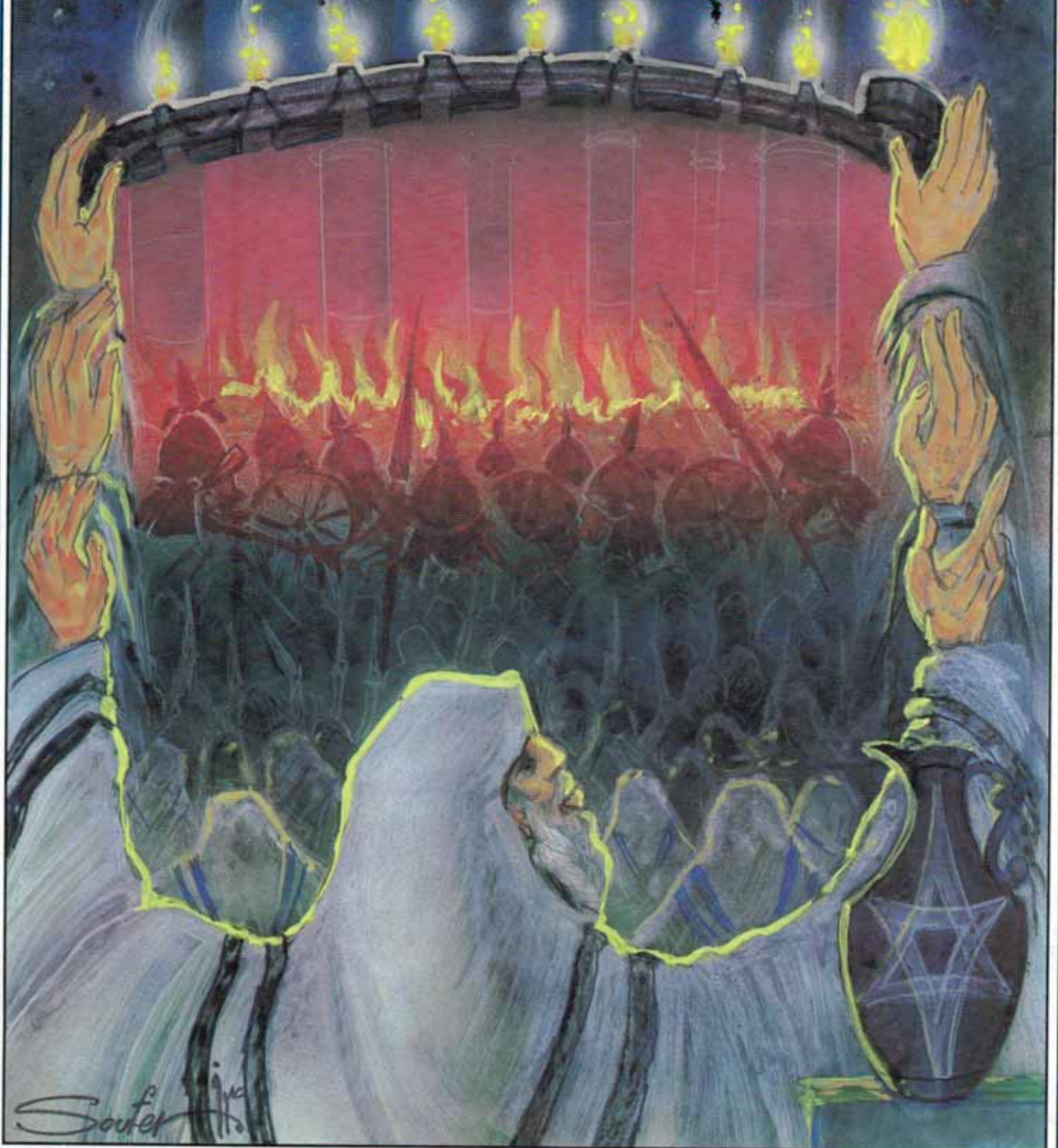




SHOFAR

شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی





The International Cultural Center
IS NOW OPEN!



Now Open For

- * **Weddings**
- * **Engagements**
- * **Bar/Bat Mitzvas**
- * **Charity Events**
- * **Lectures**
- * **Theatrical Productions**
- * **Film Screenings**
- * **Conferences**
- * **Receptions**
- ... **and More**

**اینترنشنال کالجراول سنتر با سالن های مختلف
برای جشنهای شادی و کنفرانس های تجاری در خدمت شماست .**

4357 Wilshire Blvd., Los Angeles, CA 90010

Tel: (323) 930-9806

Fax: (323) 930-9834



شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی

SHOFAR

A Publication of

Iranian American Jewish Federation

1317 N. Crescent Heights Blvd.,
Los Angeles, CA 90046

(323) 654-4700

Fax: (323) 654-1791

دوره جدید- سال اول - شماره پنجم

ژانویه ۲۰۰۴ میلادی

دی ۱۳۸۲ خورشیدی

طوت ۵۷۶۴ عبری

زیر نظر شورای نویسندگان

شوفار از گان فدراسیون یهودیان ایرانی با هدف ارتباط مستقیم فدراسیون با مردم، اعتلای فرهنگ یهودیان ایرانی، شناخت فرهنگ و در نهایت گنجینه های فکری یهودیت، ایجاد هماهنگی بین سازمانها، گروهها و نسلهای گوناگون برای رسیدن به جامعه ای سالمتر و پربارتر فعالیت خود را آغاز کرد.

شوفار در انتخاب مطالب، ویرایش متون و حفظ مصالح جامعه در حکم و اصلاح موارد غیرمسئولانه آزاد است.

آثار و مقالات مندرج در شوفار

بیانگر نظریات نویسندگان آن مقالات بوده

و بازتاب عقاید و آرا گردانندگان نمیشد.

مسئولیت مندرجات آگهی ها به عهده شوفار نیست.

شوفار از کلیه نویسندگان، مترجمان و اهل قلم

برای بخش های مختلف، دعوت بهمکاری میکند.

نقل مقالات و مطالب نشریه با ذکر
ماخذ آزاد می باشد.

طرح روی جلد: قیام حنوکا

اثر: استاد یعقوب صوفرزاده

تلفن ۲۲۶۷-۶۵۳(۳۲۳)

حروفچینی، طراحی و چاپ

H. S. MORTAZAVI CO.

(818) 730-6641

ژانویه ۲۰۰۴ میلادی

دی ۱۳۸۲ خورشیدی

طوت ۵۷۶۴ عبری

شوفار

دوره جدید- سال اول - شماره پنجم

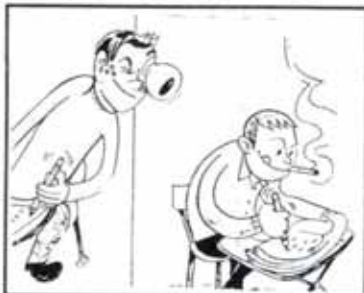


مصاحبه با افرانیم هلوی ۱۲

رئیس پیشین سازمان موساد اسرائیل



زندگی ما بکارگردانی دیگران ۱۹



سیگار یا تقلب ۳۸



نمای روحانی امید ۴۲

سر مقاله ۲

نویسنده ای که زندگیش باید برای تمام یهودیان

ایران سرمشق باشد ۴

گامی بزرگ به میدانی به وسعت هالیوود ۵

بدرود با استاد طالع همدانی ۷

یهودیان به اصطلاح ناپدید شده ایران ۸

ارسال نامه به دبیر کل سازمان ملل متحد ۹

تجلیل از شیمون حناساب ۱۱

آیا ایرانی بیسواد و تنبل یا ۲۰

ماجرای حنوکا، کریسمس و یلدا ۲۲

درد جامعه ما ۲۶

نگاهی به بنیاد جامعه دانشوران ۲۸

آزمون برگزیدگی ۳۲

در وصف زن ۳۳

نردبان یعقوب ۳۴

گهواره ظلم ۳۶

یک خاطره شنیدنی ۴۰

جای پا ۴۱

ارتباط اینترنتی اسرائیل با نوجوانان ۴۴

یهودیان اوگاندا ۴۶

توطئه محبت ۴۸

تحولات اساسی در تکالیف دولتها ۵۰

شهر تاریخی همدان ۵۴

The Missing Jews of Iran 1
Our Religion, Our Families

What Went Wrong? 2

Weizmann Scientists Herald
Discovery of Lung Cancer 4

Will Our Children
Marry Jewish? 5

A Return to Judaism 6

Haifa Groups Major Events 7

Thoughts For Life! 7

Israeli Technology 8

The Secret Of Survival Of A Small
But Strong Nation 9

House of Sand And Fog 10

دکتر شکراله برآوریان



امید

چند روز پیش یکی از دوستانم که از سفر دو هفته‌ای اخیرش به اسرائیل برگشته بود، با دیدی مثبت و شوقی بی‌نظیر، هیجان‌زده از مشاهدات و بررسی‌هایش، در نشست‌های از حال و هوای آن دیار، برای گروهی از علاقه‌مندان سخن گفت. با شادی زائدالوصفی تعریف میکرد: «علیرغم مشکلات فراوانی که در اسرائیل موجود است، مردم با تلاش

بی‌نظیر و دلی پرامید و بدور از نگرانی‌های ناشی از بمب‌گذاریها و گرفتاریها، شادان و خندان روزها را بسر می‌برند. رستوران‌ها پر از مشتری است، سینماها پر از علاقه‌مندان دیدار فیلمها است و بطور کلی مردم به زندگی روزمره خود ادامه میدهند».

البته اذعان داشت که بیکاری هست، عده زیادی از مردم در تنگنای مالی بسر می‌برند و اقتصاد اسرائیل شکوفائی چندسال پیش را ندارد و بر این اساس، هستند عده‌ی زیادی از خانواده‌ها که در فقر و تنگدستی و نابسامانی بسر می‌برند.

لیکن چنین باور داشت که مردم اسرائیل بی‌هراس و بدون یأس و دلهره، محکم و پابرجا، روزها را سپری می‌کنند و بزندگی خود ادامه میدهند.

هنگامی که سخن این دوست روبه پایان میرفت، با اشتیاق زیاد، روزنامه مورخ ۲۲ نوامبر ۲۰۰۳ لوس آنجلس تایمز را بهمه حضار نشان داد و گفت در این شماره مقاله‌ایست مبنی بر اینکه ایالات متحده آمریکا در خصوص گرفتاریها و مشکلاتش در عراق از اسرائیل یاری و راهنمایی طلب کرده است و افزود در این مقاله آمده است که معاون امنیتی وزارت دفاع آمریکا، صراحتاً در گردهم‌آئی خبرنگاران مسائل دفاعی، در روز جمعه ۲۱ نوامبر اعلام داشته است که از شش ماه پیش، مرتباً آمریکا از راهنمایی‌ها و تجربیات گذشته متخصصین نظامی اسرائیل برای مبارزه با ترور و آگاهی از روشهای جلوگیری از عملیات تروریستی بهره‌مند شده است.

دوستم با غرور می‌گفت: «ببینید آمریکای ابر قدرت، برخوردار از پیشرفته‌ترین وسائل و تجهیزات نظامی و با داشتن عظیم‌ترین قدرت اقتصادی جهان، از اسرائیل راهنمایی و همکاری درخواست میکند تا از مشکل بزرگی که با آن دست‌بگیربان شده راحت‌تر و بی‌خطرتر رهائی یابد».

گفتار دوستم که پایان گرفت باو گفتم دوست عزیز، سخنانت چون از دل برآید، لاجرم بردل همگی نشست. لیکن آگاه باش که اسرائیل این تجربیات را آسان بدست نیآورده، بلکه طی متجاوز بر پنجاه و پنج سال که از استقلالش میگذرد، لاینقطع با جنگهای تحمیلی و مبارزه با گروههای تروریستی متعددی دست و پنجه نرم کرده و در این

راه پر پیچ و خم زندگیش بهای بسیار گزافی پرداخت کرده است. این تجربیات و تحمل این درد و رنج‌ها است که امروزه اسرائیل را در مقامی قرار داده که انسان را از پیشرفتهای شگفت‌انگیزش در همه رشته‌ها به حیرت وامیدارد.

سپس برای خوشحال کردن این دوست پراحساس که همواره دلش در گرو کشور اسرائیل است مطالب زیر را عنوان کردم:

با درنظر گرفتن اینکه اسرائیل یکصدمین کشور کوچک جهان است، معذالک:

از هر یکصد هزار نفر جمعیت آن ۱۴۵ نفر را مخترعین، مکتشفین و تکنیسین‌ها تشکیل میدهند در حالیکه:

در کشور آمریکا این رقم ۸۵ نفر

در کشور ژاپن این رقم ۷۰ نفر

در کشور آلمان این رقم ۶۰ نفر است.

اسرائیل به نسبت جمعیت:

بالاترین تعداد فارغ‌التحصیل دانشگاهی را در جهان دارد.

این کشور کوچک برخوردار از بالاترین نشریات علمی در جهان است.

دارای یکی از بالاترین تعداد کشفیات جدید در جهان است.

بالاترین تعداد کامپیوتر در منازل ساکنین اسرائیل وجود دارد.

سوی ایالات متحده آمریکا و کانادا، اسرائیل برخوردار از

بالاترین تعداد شرکتهای عضو «نزدک» (Nasdaq) است.

اسرائیل دارای متجاوز بر ۳ هزار شرکت High-teck و شرکتهای

جدید در این زمینه‌ها است و پس از Silicon Valley در جهان در مقام

اول قرار دارد.

هم اکنون، اسرائیل بالغ بر ۲۵۰ فروند هواپیمای اف ۱۶ اس

در اختیار دارد که پس از ایالات متحده آمریکا هیچ کشور دیگری از

چنین موقعیتی برخوردار نیست. علاوه بر آن، بموجب آخرین خبر،

قرارداد خرید ۴۵ فروند دیگر هواپیمای اف ۱۶ مخصوص که مجهز به

جدیدترین و کاملترین وسائل الکترونیکی است: و فقط در اسرائیل

ساخته میشود، تا در این نوع هواپیما نصب شود، بین آمریکا و اسرائیل

به امضاء رسیده است. قیمت خرید این ۴۵ فروند هواپیما، چهار و نیم

میلیارد دلار است که یک میلیارد و پانصد میلیون دلار آن بهای وسائل و

تجهیزات الکترونیکی بسیار پیشرفته ساخت اسرائیل است. این مبلغ را

اسرائیل تعهد پرداخت دارد و سه میلیارد بقیه از محل کمکهای نظامی

آمریکا به اسرائیل تأمین میشود.

قدرت و کارآئی این ۴۵ فروند هواپیما در تمام جهان همانند

ندارد.

تلفن‌های دستی و یا همراه، بوسیله شرکت موتورولای اسرائیل

تکمیل شده و بهمین سبب موتورولا وسیعترین مرکز ساخت این تلفن‌ها

را در سرتاسر جهان، در اسرائیل قرار داده است.

بموجب اختراع جدیدی که پس از شش سال تلاش و کوشش

پیگیر مهندسين اسرائیلی و آمریکائی، بمنظور کمک به حفظ محیط

ادامه در صفحه ۵۷



Hariborz Fred Matloob

UNIT OF B'NAI B'RITH

بنی بریت: گروه فریبز مطلوب

سازمان بانوان بنی بریت گروه فریبز مطلوب

سری کنفرانس‌های آموزشی خود را به یاد

دکتر پرویز پیرنظر

برگزار میکند

درباره سرطان چه میدانیم

پرفسور فرامرز نعیم

استاد آسیب شناسی و رئیس آزمایشگاه خون شناسی

مرکز پزشکی یو. سی. ال. ای.

سرطان پروستات

دکتر بابک بامشاد

متخصص بیماریهای مجاری ادرار

و پروستات

پنجشنبه ۲۲ ژانویه ۲۰۰۴ ساعت ۷ بعد از ظهر

تالار سخنرانی ان. پی. آی در یو. سی. ال. ای. واقع در ۷۲۰ وست وود بلوار

بارکینگ: مرکز چشم پزشکی جول استاین جنب ساختمان و

بارکینگ کلینیک های یو. سی. ال. ای. روبروی آن

ساختمان ان. پی. آی. مقابل بنای جدید بیمارستان یو. سی. ال. ای. میباشد.

درب ورودی تالار سخنرانی مستقیماً به وست وود بلوار باز میشود

این کنفرانس به زبان فارسی بوده و ورود برای عموم رایگان است.

دکتر هوشنگ ابرامی

نویسنده‌ای که زندگیش
باید برای تمام یهودیان ایران
سرمشق باشد

از: مشفق همدانی

دکتر هوشنگ ابرامی، مرد والاگری که در تمام مدت عمر کوتاه خود برای اعتلای یهودیت قلم زد، انسان تمام عیاری که هزاران تن شیفته افکار و آثار او هستند، رخت از این جهان فانی برگرفت و جامعه یهودیان ایران را غرق سوگواری ساخت.

کسانی که با فلسفه، اعم از قدیم یا جدید آشنائی دارند نیک میدانند که هر فیلسوفی مانند افلاطون و ارسطو از قدما و یا برگسون و اسپینوزا و شوپنهاور و کانت از متأخران، در کنار مکتب فلسفی خود مکتب جداگانه‌ای بنام «اخلاقیات» دارد که معروف به Ethics است و در این مکتب عقیده خود را درباره اینکه بنظر او انسان عاقل و کامل چه راهی را باید پیش گیرد که هم سعادت خود را تأمین کند و هم به پیشرفت انسانیت یاری رساند، تحلیل و تجزیه می‌کند. مثلاً شوپنهاور عقیده دارد بهترین طریق نیل به سعادت در این جهان و رسیدن به کمال انسانیت آن است که انسان دارای حس ترحم باشد زیرا فردی که رحیم بود محال است دستش به آزار ممنوع خود آلوده گردد و در تمام مدت عمر کمتر مزاحم کسی خواهد شد و موفق خواهد گردید که با ممنوع خود در کمال صلح و صفا زندگی را بسر برد.

اما از میان مکتب‌های فلاسفه جهان



زنده یاد دکتر هوشنگ ابرامی

هیچ مکتبی مانند مکتب «کانت» فیلسوف شهیر آلمانی طرفدار جدی ندارد. مکتب فلسفی کانت در یک جمله خلاصه میشود: «چنان زندگی کن که زندگی تو بتواند برای کلیه افراد جهان نمونه و سرمشق باشد».

من تأیید میکنم دکتر هوشنگ ابرامی، خواهر زاده‌ام از اوان طفولیت و در بحبوحه جوانی بدون آنکه فلسفه کانت را مطالعه کرده باشد، درست موبه‌مو فلسفه اخلاقی کانت را اجرا کرده و بدون شبهه زندگی او میتواند الگو و سرمشق برای تمام افراد جهان باشد.

دکتر ابرامی در دامان مادر و پدری متدین بدنیا آمده بود و از همان دوران کودکی علائم هوش سرشار، شخصیت ممتاز و مخصوصاً عشق به نویسندگی را به بارزترین وجهی نشان داد. هنوز یازده سال بیش از مراحل زندگی او سپری نشده بود که بهنگام تحصیل در دبستان نظامی مدیریت روزنامه «پیروز» دبستان را بعهده داشت و بیش از ۱۴ سال از عمر او نمی‌گذشت که برای مجله «کاوایان» که من تأسیس کرده بودم با امضای مستعار مقاله مینوشت و سپس در بحبوحه جوانی به نگارش مقالاتی در مجلات سپید و سیاه، روشنفکر، امید ایران و فردوسی نیز ادامه داد. دکتر هوشنگ ابرامی پس از اتمام تحصیلات در دارالفنون از دانشکده علوم اقتصادی دانشگاه تهران درجه لیسانس گرفت و

دو سال بعد به اخذ درجه فوق لیسانس از دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران نائل آمد و چنان سرعت درخشید که در سال ۱۹۶۲ با استفاده از بورس دولت آمریکا رهسپار آن کشور شد و در دانشگاه «پیتسبورگ» مشغول تحصیل گردید و در ظرف یکسال و نیم توانست با موفقیت گواهینامه عالی آن دانشگاه بزرگ را در رشته کتابداری بدست آورد. در بازگشت به ایران مرکز اسناد و اطلاعات، اداره بررسی‌های اقتصادی بانک مرکزی را پایه گذاری کرد و برای نخستین بار در ایران به انتشار فهرست سالانه مقالات اقتصادی پرداخت که بدون اغراق اقدامی ارزنده بود و توجه همگان را بخود جلب کرد و باعث شد که دانشگاه تهران او را برای تدریس رشته کتابداری دعوت کند. در همین زمان بود که دانشگاه پهلوی شیراز نیز از او تقاضا کرد که استادی علوم کتابداری شیراز را بپذیرد. خدمات گرانمایه دکتر هوشنگ ابرامی در دانشگاه شیراز چنان چشمگیر بود که بیدرنگ از جانب دانشگاه برای دومین بار در سال ۱۹۶۹ به آمریکا سفر کرده و در دانشگاه پیتسبورگ به تحصیل پرداخت و موفق به اخذ دکترا در رشته علوم اطلاعات شد.

غنچه نبوغ و استعداد دکتر هوشنگ ابرامی چنانچه باید پس از پایان دومین دوره تحصیلات در آمریکا و بازگشت به ایران شگفت. او نه تنها در مقام ریاست کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم موفق به تأسیس بخش فوق لیسانس در دانشگاه شیراز شد بلکه استادان بزرگی را از آمریکا به همکاری دعوت کرد و به کتابداری در ایران رونق بسزائی بخشید. موفقیت او در این راه چنان زبازد دانشجویان و دانش پژوهان شد که وزارت دربار بهنگام تأسیس کتابخانه عظیم ملی از او دعوت کرد که نظارت کتابخانه را بعهده بگیرد و دکتر ابرامی ناگزیر سه روز در دانشگاه شیراز بتدریس میپرداخت و سه روز هم در تهران بسر میبرد.

بموازات این فعالیت‌های تدریسی به چاپ رساله‌ها و کتابهای آموزشی و آکادمیک که همه بخرج دانشگاههای تهران و شیراز چاپ میشد، ادامه میداد و از میان آنها کتاب «فهرست موضوعی در نوشته‌های زبان فارسی»

در سال ۱۳۵۴ شمسی از طرف دربار برندهٔ جایزه سلطنتی گردید.

اما دکتر ابرامی علاوه بر این فعالیت‌ها، لحظه‌ای از ابراز عشق به نویسندگی باز نایستاد و با پیروی از روح آزادخواهی و عدالت‌جویی خود به کاوش دربارهٔ مشروطیت ایران پرداخت و شاهکاری بنام «ستارخان» بچاپ رساند که بیدرنگ با موفقیت شایانی مواجه شد و تاکنون چندین بار تجدید چاپ شده و یکی از آثار گرانبهای مربوط به مشروطیت ایران است.

اما شخصیت بارز، عشق به یهودیت، افکار بلند، آرزوی استقرار موقعیتی بهتر از موقعیت کنونی در دکتر ابرامی چنانچه باید در سرزمین آزاد آمریکا بروز کرد. در اینجا بود که بدون واژه یهودی ستیزان توانست قلم استوار، اندیشه‌های انقلابی، تلاش برای بهتر کردن اوضاع را به عرضه ظهور برساند و اندرز کانت را برای نمونه قرار گرفتن و سرمشق شدن نشان دهد. شمارش خدمات فرهنگی که این مرد متواضع و این یهودی اصیل پس از استقرار در آمریکا درحق همکیشان خویش انجام داده است از حوصلهٔ این زندگینامه مختصر خارج است. فقط فهرست‌وار برخی از کارهای ارزندهٔ او در اینجا اشاره می‌کنم:

دکتر ابرامی «تاریخ یهود ایران» اثر شادروان دکتر حبیب لوی را که یک عمر برای تألیف آن رنج برده ولی حواشی زیاد و وقت کم نویسنده مانع از آن بود که چنانچه باید ارزش کم‌نظیر آن نمایان گردد طوری ویراسته است که تبدیل به یکی مستندترین و خواندنی‌ترین آثار مربوط به یهودیان ایران گردیده و اینک زیب کتابخانه هر یهودی ایرانی و منبع اطلاعاتی و آگاهی تمام یهودیان جهان است. نویسنده دانشمند دکتر زاله پیرنظر چه خوب در مقدمه این کتاب نوشته است: «کتاب لوی بهمانگونه که میدانیم اثری است سبب که به سرو ایستاده و گسترده‌ای میماند که انبوه شاخ و برگ و حواشی زائد اطراف آن قامت رسا و سایه‌گستر را پوشانده است. برای جلوهٔ بحق و بارز این سرو تنومند و تمتع از آن بمصدق «آراستن سرو به پیراستن اوست» نیاز به پیرایش و ویرایش داشت. تاریخ جامعه یهودیان

ایران بازنویسی دکتر ابرامی بخاطر نثر سلیس، شیوه نگارش روان و شیوایی که برگزیده تاریخ را ملموس و شرح وقایع را زنده کرده است. قلم در دست او به قلم موئی تبدیل میشود که نمی نویسد بلکه ترسیم میکند».

شادروان دکتر ابرامی «بنیاد فرهنگی حبیب لوی»، لوی را با کوشش و پشتکار شبانه روزی خود بیکی از ارزنده‌ترین موسسات فرهنگی یهودیان آمریکا تبدیل کرد و آرزو دارم این سازمان پس از او بتواند همچنان به نشر فرهنگ و ادبیات یهودی ادامه دهد. آثار بشمار دیگر دکتر ابرامی مانند «مجموعه مقالات درباره یهودیت، ضد یهودی‌گری، خاک خوب خدا، قهرمانان تورا» و کتاب اخیرش «یهودیت اصیل و یهودیت اسیر» است که تمام مظهر افکار استوار و روشن بینی و برداشتهای

منطقی او در زمینه یهودیت است. این نویسنده ناکام، به بهترین وجهی نواقص بزرگ یهودیت کنونی و علفهای هرزهای که به گلهای جانفزای یهودیت پیچیده تشخیص داد و در آثارش خطرات بزرگی که یهودیت را تهدید میکند، برشمرد. و نتیجه میگیرد که هرگاه این خطرات رفع نشود دیر یا زود پایه‌های کهن‌ترین مذهب جهان متزلزل خواهد شد. تحلیل و تجزیه افکار منطقی و استوار شادروان دکتر ابرامی نیاز به چندین مقاله دارد و من به خوانندگانی که علاقمند به استفاده از معلومات و افکار بکر و عشق به یهودیت او هستند توصیه می‌کنم آثار او را مطالعه کنند تا دریابند جامعه یهودیان ایران چه گوهر تابناکی را از دست داده است.
روانش شاد باد.

گامی بزرگ به میدانی به وسعت هالیوود

روز شنبه هشتم نوامبر به دعوت کمیتهٔ عظیم فیلمسازی Dream Works متعلق به استفن اسپیلبرگ، نخستین جلسهٔ مصاحبهٔ مطبوعاتی دست اندرکاران تهیهٔ فیلم «خانه شن و مه» (House of Sand & Fog) نوشتهٔ آندره دوبوس و به کارگردانی وادیم پرلمن در هتل سنچوری پلازا برگزار شد و شهره آغداشلو، هنرمند ارزندهٔ سینما و تئاتر ایران درکنار بزرگان هنر هفتم جهان، جنیفر کانلی و بن کیتزلی - که هر دو از برندگان جایزهٔ اسکار هستند - به رسانه‌های هنری بین‌المللی معرفی شد.

شهره آغداشلو که به درستی پس از سی سال خاک صحنه و سینما خوردن در پایگاهی که شایستگی‌اش را دارد، ایستاده بود، نقش هنرپیشهٔ دوم زن فیلم را بعهده دارد و الحق از عهدهٔ ایفای این نقش سربلند درآمده است.

این فیلم و هم‌عنوان داستان آن مربوط به یک خانوادهٔ مهاجر ایرانی است که در شمال کالیفرنیا زندگی می‌کنند و به دنبال وقوع انقلاب اسلامی ناچار به کوچ بخارج از وطن شده‌اند. فیلم در لیست نامزدهای دریافت جایزهٔ اسکار قرار دارد و بازیهای درخشانی که در این فیلم خواهیم دید به اضافهٔ نگرش بسیار احترام آمیزی که به مهاجر ایرانی در این فیلم شده است، بینندهٔ ایرانی را با سری بلند از سالن سینما بیرون می‌فرستد.

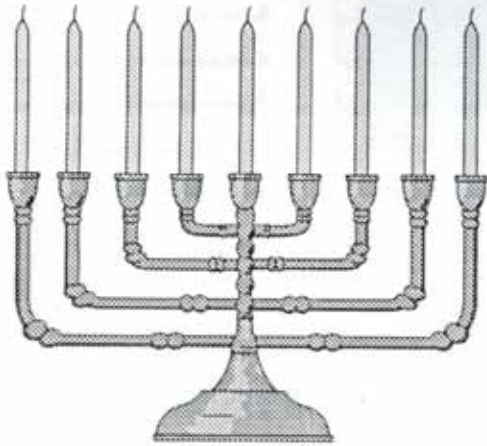
همچنین روز یکشنبه نهم نوامبر در مراسم گشایش جشنوارهٔ American Film Institute فیلم «خانه شن و مه» برای نخستین بار به نمایش درآمد و هنرمند عزیزمان شهره آغداشلو و هنرپیشهٔ جوان و کشف جدید هالیوود جاناتان احدوت همراه با بزرگان هالیوود از روی فرش قرمز و از مقابل خبرنگاران گذشتند و گامی بزرگ به میدانی به وسعت هالیوود گذاشتند.

فیلم قرار است روز ۲۶ دسامبر روی اکران سینماهای آمریکا بیاید و باید منتظر بود دید جامعهٔ هنری هالیوود چگونه با آن برخورد خواهد کرد.

همراه با صمیمانه‌ترین شادباشها به شهره آغداشلو و چهرهٔ جدید هنری جاناتان احدوت و با آرزوی موفقیت فیلم و دست اندرکاران آن در اسکار ۲۰۰۴.

ELCO

Lighting



*Happy
Hanuka*

استیو کهن و بانو

الکو

نامی معتبر ، شناخته شده و پیشگام
در صنعت نور و روشنایی



تا ابد در غم هجران تو سوزد جگر طالعا از غم دوری تو من چون گذرم

شادروان استاد طالع همدانی، شاعر، موسیقیدان، خواننده، نوازنده، نوا ساز و ترانه‌سرا فرزند سلیمان در خانواده‌ای اصیل و با پیش‌فرهنگی در شهر تاریخی همدان «هکمتانه» در سال ۱۹۲۹ خورشیدی متولد شد. والدینش او را بمدرسه معروف «الیانس» گذاشتند که تحت نظر آموزگاران فرانسوی یهودی اداره میشد. نامداری چون نی‌داود، برادران محجوبی، امیری فیروز کوهی، میرزاده عشقی از آن مدرسه فارغ‌التحصیل گردیدند. استاد طالع تحصیلات خود را در مدرسه الیانس. وی زبانهای فرانسه و انگلیسی را فرا گرفت و پس از اتمام دبیرستان بناچار روی به حجره پدر نهاد ولی میل جوشان و اشتیاقش به ادب و هنر دایماً در حال فوران بود و دمی از آن غافل نمیشد چنانکه در سن ۱۲ سالگی دارای قریحه و طبع شعر بود و قطعات منظومی میساخت و تحت تعلیمات استادانی چون لاجوردی، ایزدی، سید احمد هدایتی قرار داشت. وی توجه زیادی به انجمن‌های ادبی داشت.

در بیست سالگی به عضویت انجمن ادبی همدان درآمد. او از هر خرمنی خوشه‌ای چید تا آنکه با عارف بزرگ شهر مولانا عمام همدانی «یوسفزاده» آشنا شد که در پرورش و تکمیل معلومات او بسیار اثرگذار بود.

ذوق قطری و عشق واقف در موسیقی او را برآن داشت که به نزد «تقی خان شایگان» نوازنده چیره دست و شیرین پنجه ویلون برود و به آموختن موسیقی مشغول شود. او با سرعت زیادی پیش رفت تا آنجا که بعد از یکماه استادش از تعلیم او خودداری و ادامه آنرا بخود او واگذاشت. در مدت کوتاهی به کلیه دستگاهها و گوشه‌های موسیقی سنتی آشنائی کامل حاصل نمود. وی در اغلب روزنامه‌ها و نشریات مشهور آنزمان قلم میزد.

در سال ۱۳۱۰ قمرالملوک وزیری به همراه استاد مرتضی نی‌داود برای افتتاح سینما «الوند» به همدان رفتند و عبدالله طالع به نزد مرتضی خان رفت و خود را معرفی نمود. در کنسرت آتش شور و حال عجیبی برپا گشت و

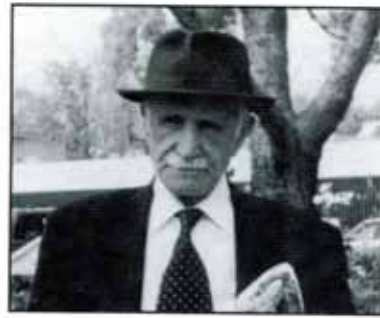
همه را سرمست نمود و بدینگونه رشته مودت طالع با نی‌داود و قمر بسته شد که تا پایان عمر هر دوی آنها دوام داشت.

عارف قزوینی شاعر و تصنیف سرای ملی ایران بود. او پذیرای جوان ۱۹ ساله‌ای شد که به نزدش آمده بود و نخستین ترانه خود را بنام «باد خزان» ساخته بود. تشویق او از طالع شوق بیشتری در راه کسب هنر برانگیخت و کنسرت‌هایی برگزار نمود که هنرمندانی چون درگاهی، تاج اصفهانی در اجرای آن با او همکاری داشتند و به جرأت میتوان گفت طالع تنها کسی بود که دارای طبع شعر و ترانه سازی و نوازندگی و خوانندگی توانان برخوردار بود. در سال ۱۳۱۹ طالع به تهران کوچ

از: سعید فروزان

بدرود با

استاد طالع همدانی



کرد و در کارهای فرهنگی و هنری فعالیت نمود و چند نمایشنامه هم نوشت تا اینکه بیسیم پهلوی افتتاح شد و در سال ۱۳۲۳ به رادیو راه یافت و ضمن نوازندگی بعنوان «خواننده بی‌نام» صدایش را به خانه‌های مردم تهران فرستاد و تصنیف‌هایی برای قمرالملوک، ملوک ضربایی و روحبخش ساخت و هیچگاه دستمزدی دریافت نداشت.

دوران کارش در رادیو دوامی نیافت و با خواست پدرش دوباره به تجارت مشغول شده و هنر را برای کنج خلوت خود نگهداشت. پس از جنگ دوم جهانی با دختری از خانواده‌ای محترم ازدواج کرد. مقارت با ازدواج برای یادگاری صفحاتی ضبط کرد. بخاطر سالها کار در بازار و تکفل عائله اجازه فعالیت هنری برایش میسر نمیشد اما در خانه خود پذیرای

اصحاب ادب دوستان و دوست دارانش بود.

ویژگی‌های استاد طالع همدانی

ساختن تصنیفها با تسلط در شعر و موسیقی و نوازندگی با ویلون و صدای خوش امکانات خاصی را برای او بوجود میآورد که حتی او را از عارف و شیدا و دیگر هنرمندان متمایز مینمود. در شعر و سخن جایگاه والاتی دارد و سروده‌های او بزماتی ساده بیان شده و از عفت کلام برخوردار است. تخصص او در «موشح سرایی» است. یادبودهایی در رثای عمام همدانی، سلیمان حییم، عارف، نی‌داود، رهی معیری، بنان، صبا، خالقی سروده است. همچنین بر سنگ گور قمرالملوک وزیری سروده او نقش است.

تنها نه قمر بود هنرمند به عالم

روح ملکی بود که از جسم بشر رفت

دیوان اشعار طالع همدانی بر هفت هزار

بیت است. او به لهجه راجسی (پهلوی قدیم) کلیمی‌های همدان، کاشان و اصفهان تسلط کامل داشته و اشعار زیادی به این زبان دارد که میتوانست دست مایه‌ای برای تعلیم این زبان کهن قرار گیرد.

نوازندگی و خوانندگی

طالع ویلون را بخوبی مینواخت و دارای

صوتی خوش و خدادادی بود که رسا و فصیح و شفاف آنرا به سمع صاحب‌دلان میرساند.

زندگی درونی او ترکیبی از فقر و غنا

است به مفهوم مادی و معنوی.

درباره همسر خوب و مهربان و

فداکارش خانم بالفوریا میگوید او برلستی سلامت زندگی مرا همیشه تأمین کرده که مدیون او میباشم و حاصل این زندگی آرام و سالم پنج فرزند برومند است.

او اتسانی شریف و درویش مسلک در

زمانه بود و بحق هنرمندی اتسان و اتسانی هنرمند بود و برلستی به میهن عزیز خود ایران عشق میورزید و عاقبت در تهران و در همان سرزمین بخاک سپرده شد. ما به روان پاک آن هنرمند بزرگ درود میفرستیم و یادش را گرامی میداریم. او در حقیقت زنده جاوید است و نامش در تاریخ جامعه یهودیان و ایرانیان باقی خواهد ماند.

یهودیان

به اصطلاح ناپدید شده ایران



ندادند، بی آنکه دلیلی در این خصوص ارائه دهند. بدین ترتیب خانواده ربیع زاده مجبور شد بدون او ایران را ترک بگوید. پیرو این مسئله، ربیع زاده تصمیم به فرار از ایران از مرز پاکستان گرفت و از آن پس هیچ خبری از او در دست نیست.

این روزها هنوز هم بطور کلی در مورد خروج یهودیان از ایران کارشکنی میشود و گاه یکی از اعضای خانواده را وادار به ماندن در ایران می کنند و این افراد جامانده شانس کمی برای خروج از ایران دارند و با بورکراسی و سنگ اندازی های بسیار در این خصوص روبرو هستند.

چرا باید یک یهودی ناپدید شود؟

خانواده های یهودی ناپدید شده و نمایندگان جامعه یهودی خارج از کشور بر این باورند که ناپدید شدن این افراد و عدم تمایل مقامات ایرانی در دادن هرگونه اطلاعات رسمی در مورد سرنوشت آنان، ایجاد ارباب و وحشت در میان جامعه یهودیان ایرانی بمنظور پیشگیری از مهاجرت غیرقانونی از این کشور میباشد و این شیوه عمل مؤثر بودن خود را آن زمان نشان داد که تا سال ۱۹۹۷ تعداد یهودیانی که میکوشیدند از ایران فرار کنند به صفر رسید. معهذاً چون رژیم جمهوری اسلامی، بویژه پس از انتخاب خاتمی به مقام ریاست جمهوری، نسبت به وجهه خود در مجامع بین المللی شدیداً نگران بود، مقامات با این معضل روبرو شدند که هرگونه تأییدی نسبت به این سختگیری ها، وجهه آنان را بیش از پیش بویژه در مورد تجاوز از معیارهای جهانی حقوق بشر مخدوش خواهد نمود و این چنین بود که رژیم چنین تصمیم گرفت که این افراد را «ناپدید» کند آنطور که گویی هرگز وجود نداشته اند.

چرا این مسئله تاکنون در سکوت مانده بود؟

با توجه به کلیه توضیحات بالا و با این امید (که البته هرگز به واقعیت نپیوست) که ایران داشت به آهستگی بسوی فضائی بازتر و

داشتن هرگونه اطلاعات یا ارتباطی را در چنین مواردی انکار میکرد. لیکن تماس خصوصی با مقامات ایرانی وابسته به سیستم قضائی، امنیتی و مقامات امنیتی سابق باعث گردید که تصویر کاملاً متفاوتی از واقعیت این قضیه بدست آید. با توجه به این اطلاعات چنین نتیجه گیری میشود که حداقل تا چندی پیش این افراد زنده بوده و توسط مقامات رژیم مخفیانه زندانی شده اند.

ما از دولت جمهوری اسلامی می خواهیم که بلافاصله این یهودیان در بند را آزاد نموده و به این ماجرای درنناک خاتمه دهند.

علت فرار یازده نفر «یهودیان ناپدید شده» از ایران چه بود؟

تا پایان دهه ۱۹۹۰، این گروه و بسیاری دیگر از یهودیان حق خروج از ایران را نداشتند. چون از سوی مقامات ایرانی در این خصوص سیاست های خشن و غیرمنطقی اعمال میگردد. رایج ترین دلیل و علت فرار یهودیان از ایران تصمیم غیرعادله در مورد خروج قانونی یهودیان از ایران بود. در بیشتر موارد مقامات ایرانی به ویژه از خروج آندسته از یهودیانی که خانواده های آنان قبلاً از ایران خارج شده بودند، جلوگیری میکردند. چنین بود وضع نوراله ربیع زاده، یکی از یازده نفر که همراه با همسر و فرزندانش منایل به ترک ایران بود و بمجرد رسیدن به فرودگاه، مقامات مربوطه او را از خانواده اش جدا کردند و به او اجازه پرواز

موضوع یازده نفر یهودی ایرانی که در چهار گروه در فاصله زمانی میان سالهای ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۷، حین فرار از ایران توسط مقامات ایرانی مفقودالثر گردیدند، درگذشته در برخی از رسانه های گروهی جهان منعکس شده است. طی چند سال گذشته شواهدی قوی بدست آمده که این افراد از سوی مقامات ایرانی در شهر زاهدان، نزدیک مرز پاکستان دستگیر و به مقامات اطلاعاتی تحویل داده شده اند. این شواهد که مبتنی بر اظهارات شهود عینی و اطلاعات بدست آمده از مقامات بلندپایه دولت ایران و وابستگان به آنان میباشد، خانواده های «یهودیان ناپدید شده» را نسبت به این دستگیری ها مطمئن نموده است.

معهذاً، تا امروز کلیه درخواستهایی که در این خصوص از مقامات جمهوری اسلامی توسط خانواده های این افراد، سازمانهای یهودی، سازمان ملل و دیگر سازمانها و ارگانهای بشردوست و سیاستمدار انجام گرفته، منجر به دریافت کوچکترین پاسخ قانع کننده ای در مورد محل نگهداری، وضع زندگی یا اتهامات وارده به این یازده نفر نگردیده است. در حقیقت مقامات حتی حاضر نشده اند به خانواده های این افراد اعلام دارند که آیا آنان در قید حیات هستند یا نه.

در طی سالهای گذشته، در مواردی که پرسشهایی در این خصوص از سوی مقامات رسمی از دولت جمهوری اسلامی میشد، این دولت یا از ادای پاسخ خودداری می ورزید یا

ارسال نامه به دبیرکل سازمان ملل متحد

۲ دسامبر ۲۰۰۳

عالیجناب کوفی عنان

دبیرکل سازمان ملل - اطلاق ۳۸۰۰

نیویورک

ارسال نامه از طریق فکس شماره ۴۸۷۹-۹۶۳ (۲۱۲)

مقام مقدم دبیرکل سازمان ملل

این نامه به نمایندگی از سوی جامعه یهودیان آمریکائی و به ویژه یهودیان ایرانی تبار در ارتباط با یک وضع بحرانی در مورد حقوق انسانی قدمت شما ارسال میگردد.

براساس اطلاعات بدست آمده، نزدیک به ده سال است که گروهی، به هنگام خروج غیرقانونی از مرز ایران خارج شوند، دستگیر شده‌اند. این گروه که همگی مرد هستند به دلیل نداشتن مجوز خروج ناچار به خروج غیرقانونی شدند. فهرست پیوست شامل اسامی و نیز سالهای نابرد شدن آنان است. بستگان این افراد در ایران، اسرائیل و ایالات متحده آمریکا از ما فواسته‌اند تا به جنابعالی متوسل شده و از شما کمک بطلبیم تا از مقامات رسمی ایران دربارهٔ محل نگهداری و وضع آنان استفسار نموده و مالا به آزادی آنان کمک نمائید. یادآوری مینماید که سه سال پیش خانواده‌های این افراد در این باره نامه‌ای به رئیس جمهور ایران، آقای فاطمی و رونوشت به جنابعالی ارسال داشته‌اند.

در سالهای اخیر گزارش‌های متعددی دربارهٔ حضور این افراد در زندانهای ایران بدست آمده، در حالی که مقامات مسئول مرتباً این امر را انکار می‌کنند. با توجه به طول مدت بازداشت، جرائی از خانواده و عدم رعایت ابتدائی حقوق این افراد، موضوع فوق از نظر موازین حقوق بشر از فوریت و اهمیت فاضی برخوردار است.

کسب هرگونه اطلاعات از سوی آن مقام مقدم و رساندن آن به خانواده‌های این گروه میتواند سبب امیدواری آنان به پیوستن به عزیزانشان باشد.

با احترام

ملکوم هونلین

قائم مقام - رئیس کنفرانس روسای سازمانهای

بزرگ یهودیان آمریکا

سام کرماتیان

دبیرکل فدراسیون یهودیان ایرانی

احترام به حقوق بشر پیش میرفت، برداشت کلیهٔ خانواده‌های این افراد این بود که با انتشار وسیع مطلب امکان داشت نه فقط در آزادی این یازده نفر ایجاد وقفه نماید، بلکه این خطر را نیز دربرداشت که مقامات مسئول دست به نابودی هرگونه مدرک و غیره بزنند. معهذاً اکنون چنین بنظر میرسد که چند قدمی که جمهوری اسلامی بسوی قانونمندی برداشته بود نه فقط متوقف گردیده، بلکه روند اصلاحات معکوس شده و دولت هرگز راساً نسبت به رهائی «یهودیان ناپدید شده» اقدام نخواهد کرد.

فهرست مفقود شدگان

۱- گمشدگان از ماه می ۱۹۹۴

- بابک شاتولیان تهرانی - فرزند یوسف، متولد ۱۹۷۵ تهران.
- شاهین نیکخو - فرزند هوشنگ، متولد ۱۹۷۴ تهران.

۲- گمشدگان از ۲۱ سپتامبر ۱۹۹۴

- بهزاد سالاری - فرزند میکائیل، متولد ۱۹۷۳ کرمانشاه.
- فرهاد عزتی - فرزند منصور، متولد ۱۹۷۲ کرمانشاه.

۳- گمشدگان از ۸ دسامبر ۱۹۹۴

- همایون بابازاده - فرزند رحیم، متولد ۱۹۵۸ شیراز.
- امید سلوکی - فرزند ابراهیم، متولد ۱۹۷۹ شیراز.
- روبن کوهن مسلیخ - فرزند شاهیور، متولد ۱۹۷۷ شیراز.
- ابراهیم کوهن مسلیخ - فرزند شاهیور، متولد ۱۹۷۸ شیراز.

۴- گمشدگان از ۱۲ فوریه ۱۹۹۷

- سیروس قهرمانی - فرزند آقاجان، متولد ۱۹۳۹ کرمانشاه.
- ابراهیم قهرمانی - فرزند آقاجان، متولد ۱۹۳۷ کرمانشاه.
- نوراله ربیع زاده فلغلی - فرزند داود، متولد ؟ کرمانشاه.

**FOOT
&
ANKLE
INSTITUTE
OF SANTA MONICA**

2121 Wilshire Blvd.,
Suite 101
Santa Monica, CA 90403

Tel: (310) 828-0011
Fax: (310) 828-2001

www.footankleinstitute.com

Dr. Babak Baravarian

*Chief of Foot and Ankle Surgery
SM/UCLA Medical Center*

*Assistant Clinical Professor
UCLA School of Medicine*

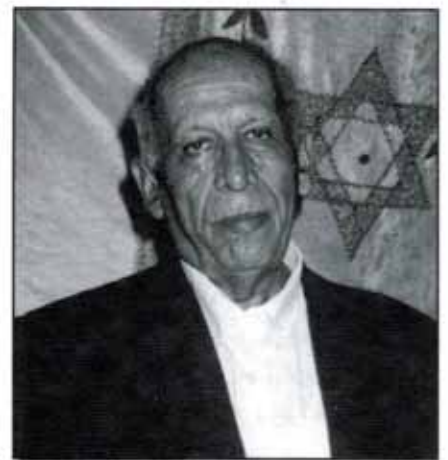
*Fellow American College of
Foot and Ankle Surgeons.*

دکتر بابک برآوریان

دارای بورد تخصصی جراحی پا و مچ پا

**رئیس بخش جراحی پا و مچ پا
در بیمارستان یو. سی. ال. ای.**





تجلیل از شیمون حناساب از خدمتگزاران جامعه یهودیان ایرانی

بنا به دعوت فدراسیون یهودیان ایرانی، آقای شیمون حناساب، یکی از خدمتگزاران جامعه یهودیان ایرانی، از اسرائیل به لوس آنجلس آمده و در روز دوم نوامبر مراسم بزرگداشتی از سوی فدراسیون برای قدردانی از ایشان برگزار شد.

در این مراسم که در سالن اجتماعات مرکز یهودیان ایرانی برگزار گردید، تعداد کثیری از همکیشان ما گرد آمده بودند.

در آغاز آقای دکتر شکراله برآوریان، رئیس هیئت اجرایی فدراسیون طی بیاناتی ضمن خوشامد به حضار اعلام نمود: «معرفی خدمتگزاران راستین جامعه یکی از موارد عمده‌ای است که همواره مورد توجه فدراسیون بوده است. تا نه تنها خدمات اینگونه افراد مورد قدرشناسی قرار گیرد، بلکه ضروری است که همگان با آنان آشنائی پیدا کنند. اینان، معلمان بزرگ ما هستند، فرصت دیدار و شنیدن تجربه‌های آنان مفتنم است، اما بالاتر و برتر از همه چیز، آموختن از آنان است. از افرادی چون شیمون حناساب میتوان گذشتن از خود و عروج به عشق به دیگران را آموخت.

دکتر برآوریان، در ادامه سخنان خود افزود: «به پیروی از این انگیزه، فدراسیون یهودیان ایرانی در نظر دارد از این بعد، ضمن گردهمآنی‌هایی از این دست، از خدمتگزاران

بسیاری که در میان ما هستند دعوت بعمل آورد تا کردها و دانسته‌های خود را با ما در میان بگذارند، باشد که گفته‌هایشان چراغی باشد فرا راه کوششهای دیگر مردم سالاران ما».

سپس آقای صیون ابراهیمی به معرفی آقای حناساب پرداخت.

«آشنائی من با فعالیت‌های آقای حناساب به سالیان دور که ایشان یکی از بنیانگذاران سازمان پیشگامان یهودیان ایرانی (خلوتص) بودند، برمیگردد. آقای حناساب وقتی از تهران به اصفهان آمدند تا این سازمان را در زادگاه خود به کمک جوانان یهودی اصفهان برپا کنند، من شاید ده، دوازده ساله بودم. در آن زمان، دختران و پسران جوان و نوجوان ما، در کارگاههای بسندبافی سرد و نمناک زیر زمینی، درمقابل دستمزدی ناچیز، ساعتها کار میکردند تا شکم خود را سیر کنند. نهضت خلوتص، به سرکردگی شیمون حناساب، در محله یهودی نشین جوباره، انقلابی بها کرد. بقول نیما یوشیج، چون آب که در لانه مورچگان بریزید، این جوانان نگون بخت از بیغولهای زیرزمین بیرون ریختند و به خلوتص پیوستند. به آنان گفته شد که سرزمین موعود، سرزمینی را که پروردگار به آنان وعده داده، در انتظار آنان است. و بدین ترتیب بود که دسته دسته این فلک زندگان دیروز به پیشگامان امروز تبدیل شدند.

با دعوت آقای شیمون حناساب به سخنرانی، کلیه حاضران در سالن اجتماعات فدراسیون یهودیان ایرانی بها خاستند و مقدم ایشان را گرمی داشتند. آقای حناساب که شدیداً تحت تأثیر احساسات صمیمانه حضار قرار گرفته بود، سخنان خود را اینگونه آغاز کرد.

«من ۶۲ سال است که در خدمت مردم خود هستم. بسیاری از یاران من که در سالهای آغازین استقلال اسرائیل به کشور مهاجرت کردند، هر یک به زندگی خصوصی خود پرداختند، اما من در همان کیبوتص باقی ماندم، در مزرعه‌ای اشتراکی که متعلق به همه مردم است».

آقای حناساب سپس به تحلیل اوضاع

کنونی اسرائیل پرداخته اضافه نمود:

«اولین فرمان از ده فرمان الهی که برای ملت یهود نازل شده این است: قتل مکن و به پیروی از این ایمان لایتنیر است که خلق یهود از قتل و کشتار بیزار است.

اما چه میتوان کرد که همسایگان ما، اینها که روزگاری پسر عموهای ما بودند، امروزه بنام دین بروی ما شمشیر کشیده‌اند. بیهوده نبود که رواتشاد خاتم گلدنا منیر در گفتگویی باپرزیدنت اتورالسادات گفت:

وقتی شما جوانان ما را به خاک و خون می کشید، ما توان گذشت داریم، اما وقتی شما ما را وادار به کشتار جوانانتان می کنید، ما نمیتوانیم شما را به بخشیم.

آقای حناساب سپس به تجزیه و تحلیل بیشتر اوضاع کنونی اسرائیل پرداخته و گفت:

«بزرگترین برتری ما بر دشمنان کوردلی که خود را در میان ما میکشند تا ما را بکشند این است که به زندگی روزمره خود بدون کوچکترین تردید یا ترسی از تهدید، ادامه میدهیم. اینها امشب یک دیسکو را منفجر میکنند، فردا شب در همان راسته، باز جوانان ما جمع میشوند و به رقص و پایکوبی میپردازند. چرا که ما را از دشمن هیچ هراسی نیست و با این کار به آنان ثابت میکنیم که اراده ما به استواری کوههای ارض موعود است».

آقای حناساب در پایان سخنان خود، ضمن سپاسگزاری از فدراسیون یهودیان ایرانی برای برگزاری این مراسم اعلام داشت.

«در حال حاضر مسئولیت سازمان مرکزی یهودیان اسرائیل بعهده من سپرده شده است. این سازمان درقبال یهودیان ایرانی تعهدات وسیعی دارد و به انجام رساندن این تعهدات مستلزم پشتوانه مالی است. من از شما همکیشان عزیز میخواهم که از هر گونه کمک مادی و معنوی به این نهاد که دارای شعب بسیاری در سرتاسر اسرائیل است، دریغ نفرمائید».

جلسه با مطرح کردن پرسشهای حضاران و پاسخ آقای حناساب به پایان رسید.

خدمت در سمت مشاور امنیت ملی، آقای هلوی تقاضای بازنشستگی نمود و از کار کنار رفت.

آقای هلوی هنوز جواب مستقیمی به سؤال در باره علت استعفای خود نمیدهد. ولی میتوان حدس زد که روی کار آمدن آقای Visglass رئیس دفتر نخست وزیری آقای شارون، باعث این تصمیم او گردید. آقای Visglass از موقع بروی کار آمدن بر همه قسمت‌های دفتر نخست وزیری مسلط شد و با قدرت غیرقابل تصویری که بدست آورد آقای هلوی را که در پانزده سال اخیر از مشاوران نزدیک نخست وزیران اسرائیل بود از مرکز فعالیت دور نمود و آقای هلوی که برای آقای شارون احترام زیادی قائل است و او را شخصی شجاع و دارای استراتژی خوبی بشمار می آورد، به این نتیجه رسید که در وضع کنونی نمیتواند وظیفهای را که بعهده او گذاشته شده بطور کامل انجام دهد.

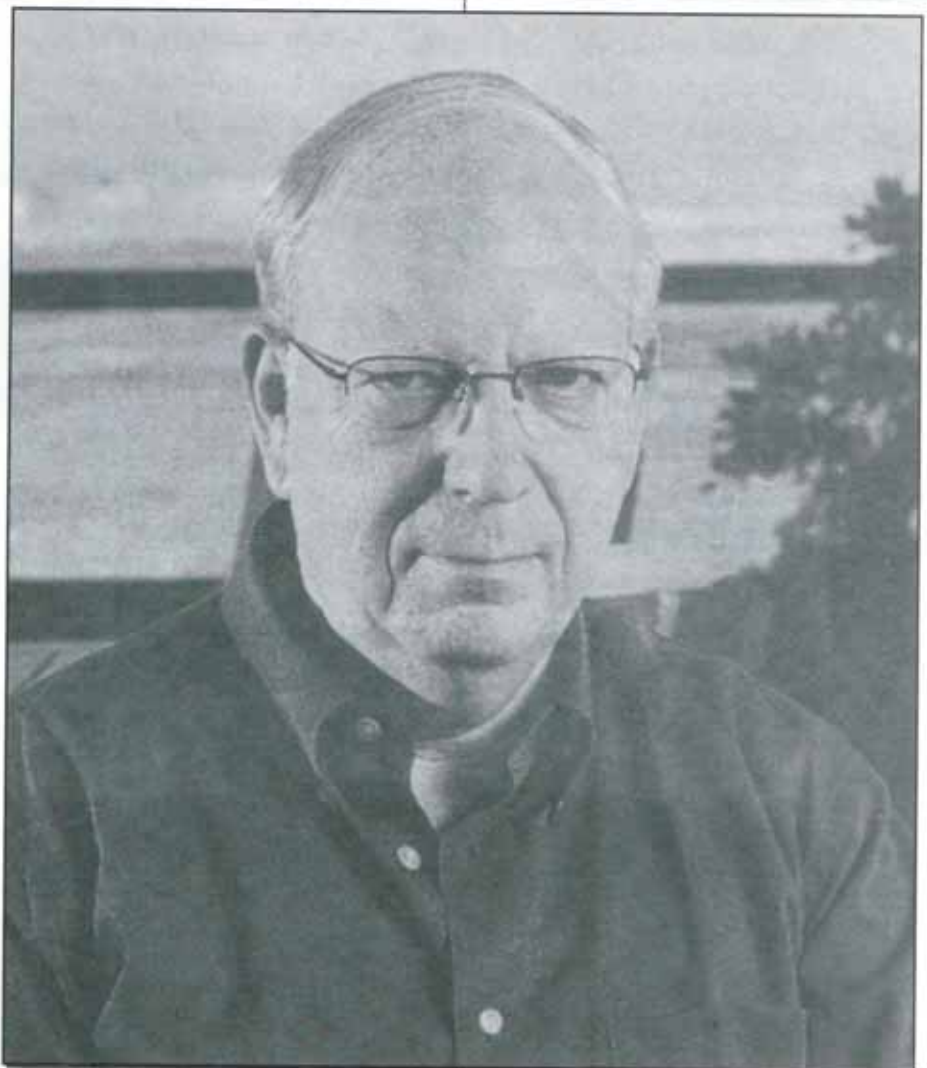
بعقیده او در این اواخر شیوه کار در دفتر نخست وزیر بهم ریخته و نحوه اخذ تصمیمات حیاتی او را بسیار نگران ساخته است.

او در سال ۱۹۳۴ در لندن متولد شد و در سال ۱۹۴۸ به اسرائیل مهاجرت نمود و در یک دبیرستان مذهبی شروع به تحصیل کرد. بعداً تحصیلات خود را در رشته حقوق ادامه داد و در دوره دانشجویی یکی از دانشجویان فعال مذهبی در دانشگاه بود. بعد از اتمام تحصیلات مدتی در رادیوی ارتش اسرائیل بعنوان مفسر سیاسی مشغول بکار شد و در سال ۱۹۶۱ به موساد پیوست. در اوائل سالهای ۱۹۷۰ در ولنتگتن خدمت نمود و بعداً به اروپا منتقل شد. او شخصی توانا و متفکر محسوب میشود و از رقبای آقای David Kimhi (یکی از سران موساد و مدیر کل وزارت امور خارجه در گذشته) ریاست سه قسمت مختلف موساد را بعهده گرفت و بعداً بسمت معاونت موساد منصوب شد.

در سال ۱۹۹۸ با سمت سفیر اسرائیل در بروکسل خدمت میکرد و بواسطه ماجرای سوء قصد ناموفق موساد برای از زمین بردن «مشعل» (نماینده ختس در اردن که ماجرای سوء قصد باعث تیرگی روابط بین اردن و اسرائیل شد) نخست وزیر وقت آقای نتینیاو او را به اسرائیل بازگرداند و ریاست موساد را بعهده او گذاشت.

بعد از اتمام این دوره آقای اریل شارون او را بعنوان مشاور امنیت ملی دولت انتخاب نمود و در این پست از او برای انجام مأموریت های حساس سیاسی در نقاط مختلف جهان استفاده نمود.

بیش از هر چیز میتوان آقای هلوی را بنیانگذار اصلی قرار داد صلح بین اسرائیل و اردن



نقل از: Haaretz

برگردان: مهرداد لوی صدق

مصاحبه با

افرائیم هلوی

رئیس پیشین سازمان
موساد اسرائیل

راهنمای مسیر،
راهنما نیست بلکه
یک برنامه تحمیلی است
که در آخر
به یک قرارداد تحمیلی
منجر خواهد شد

آپارتمان مسکونی آقای هلوی در ساختمانی ساده و زیبا در تل آویو در ساحل دریا قرار دارد. اطابق کارش بسیار ساده و کوچک و پر از یادگارهای گوناگون است. دیوارها پوشیده از عکسهای تاریخی هستند مانند عکس زنده یاد اسحق رابین با امضای او و عکس زنده یاد ملک حسین که در زیر آن با خط خود جمله «به برادرم افرائیم» را نوشته و یا یادگار بسیار زیبایی از رئیس سازمان سیا که شامل یک منال افتخار بی نظیر و با زیرنویس «به آقای هلوی، با سپاس از سالیان دراز همکاری مفید» و در دیواری دیگر یک تابلو شیشه‌ای آویزان شده که بر آن اسامی و تاریخ فعالیتهای مهم «موساد» در سالهای ریاست او بر موساد (۲۰۰۲ - ۱۹۹۸) نوشته شده است.

بعد از سالهای طولانی طولانی فعالیت در موساد که اوج آنها چهار سال ریاست او بود و بعد از یکسال

شمرده. بواسطه روابط بسیار نزدیک او با زنده یاد ملک حسین، او را قانع نمود که امضای چنین قراردادی، کشور اردن را از وضع ناگوری که در نتیجه جنگ ۱۹۹۱ در عراق گرفتار آن شده بود، رها خواهد نمود و پادشاه عقیده او را قبول نمود و قرارداد صلح را امضا کرد.

آقای هلوی در مورد بسیار دیگری در امور کشور فعال بوده است از جمله آوردن یهودیان حبشه به اسرائیل در سال ۱۹۸۰، برقراری روابط اقتصادی و نیمه دیپلماتیک با بعضی از کشورهای خاورمیانه.

زیردستان آقای هلوی در موساد او را شخصی بسیار سختگیر و گاهی عصبانی می‌شناسند ولی از طرف دیگر تمام نخست وزیران اسرائیل برای او احترام بسیار زیادی قائل بودند و او را شخصی بسیار امین، متفکر و محافظه کار میدانند و جویبهای آقای هلوی در این مصاحبه نشانگر همان برداشتها می‌باشد.

آقای هلوی، شما مدت چهل سال در موساد و یکسال بطور مشاور امنیت ملی خدمت نمودید، چطور شد که تصمیم به کناره‌گیری گرفتید؟

من از پستم استعفا دادم چون به این نتیجه رسیدم که در شرایط موجود نخواهم توانست مسئولیتی را که آقای شارون بعهده من گذاشته بود بطور صحیح انجام دهم.

شما خیلی به نخست وزیر نزدیک بودید، به او و راه او ایمان داشته و او هم بشما اطمینان کامل داشت، پس چه شد؟

من باید تأکید کنم که استعفای من هیچ ربطی بوجود اختلاف بین من و آقای شارون ندارد. شارون شخصی است که دارای توانایی دید استراتژی است. شخصی با تجربه، جدی و دقیق به گفته‌های دیگران که از جزئیات هم غافل نمی‌ماند. او خیلی متواضع است و حاضر است انتقاد را قبول کند. برای او خیلی مهم است که گزارش‌هایی که بدستش می‌رسند بسیار دقیق باشند و خود شخصاً دستوراتی را که میدهد بسیار واضح و روشن است. ولی باید بگویم که متأسفانه در چندماه آخر وضع عوض شده بود.

شاید شما بواسطه آقای Visglass رئیس دفتر نخست وزیر که شما را از کنار نخست وزیر دور نمود و آقای شارون را هم از دسترس دیگران دور نگهدارد از پست خود استعفا دادید؟

من به سئوالهای شخصی جواب نخواهم داد ولی میخواهم ذکر کنم که من کاملاً با خط استراتژی آقای شارون موافق هستم و فکر میکنم که رویه و طرز کار او تا چندی پیش بسیار درست و مفید بود و نتایج مثبتی داشت ولی از هنگام نطق پرزیدنت بوش درباره برنامه «راهنمای مسیر» (Road Map) وضع عوض شده و آقای شارون تمام امکانات و اطلاعاتی را که باید در اختیار داشته باشد که بر مبنای آن بتواند تصمیم‌های درست را اتخاذ کند در اختیار ندارد و در نتیجه تصمیمات گرفته شده باندازه کافی سنجیده نیستند.

آیا شما اشاره میکنید که مردم اسرائیل باید از نحوه کار کابینه نگران باشند؟

همانطور که گفتم در وضع کنونی تمام امکانات و اطلاعات موجود در دستگاههای سیاسی و امنیتی اسرائیل بطور کامل به آگاهی نخست وزیر نمیرسد. در عرض ۱۵ سالی که من با دفتر نخست وزیری همکاری داشته‌ام هرگز چنین وضعی را ندیده‌ام و چیزی که مرا نگران میکند این است که تصمیمات مهم و حیاتی برای آینده کشور بدون بررسی کامل امکانات گرفته میشود.

اگر اشتباه نکنم یکی از مواردی که شما با آن مخالف هستید برنامه «راهنمای مسیر» آقای بوش است. آیا شما معتقدید که این برنامه برای اسرائیل خطرناک است؟

راهنمای مسیر، راهنما نیست بلکه یک برنامه تحمیلی است که در آخر به یک قرارداد تحمیلی منجر خواهد شد. من فکر نمی‌کنم که این برنامه برای اسرائیل و حتی فلسطینیان مفید باشد. تاریخ نشان میدهد که هر قراردادی که روی پایه فشار امضا شده، موقتی بوده است. به این واسطه من فکر میکنم که آینده ما در

چیزی که مرا نگران میکند این است که تصمیمات مهم و حیاتی برای آینده کشور بدون بررسی کامل امکانات گرفته می‌شود.

من معتقدم که اسرائیل مانند یک کالباس فروش رفتار میکند که هر دفعه یک تکه نازک از کالباس را روی میز میگذارد و چون آن تکه کوچک است هیچ قیمتی برای آن تقاضا نمی‌کند.

این سرزمین بسته به آنست که بتوئیم با اعراب و فلسطینیان در کنار یکدیگر زندگی کنیم. من مطمئنم که میتوان به این هدف رسید ولی نه از راه دیپلماسی آمریکائی. باید ذکر کنم که خود آمریکائی‌ها هم چندان به این برنامه تمایلی ندارند. چون طبق آن مسئولیت‌های بسیار سختی برای آنان ایجاد میکند.

شما چه مخالفتی با اصول این برنامه دارید و یا اینکه آیا طرز پیشرفت در برنامه پیشنهادی باعث مخالفت شماست؟

در قرارداد اسلو، اسرائیل حقوق فلسطینیان را برسمیت شناخت و در مقابل فلسطینیان قبول کردند که برای رسیدن به اهدافشان از زور اسلحه و ترور استفاده نکنند. از آن موقع به بعد فلسطینیان موجودیت ما را در این سرزمین قبول کردند و ما نیز حقوق آنان را برسمیت شناختیم. این اشتباهی بسیار بزرگ بود. برنامه راهنمای مسیر ما را دومرتبه بهمان راه اشتباه میبرد زیرا از اسرائیل میخواهد که املاک و حقوق و امکانات استراتژی را که امروز

در دست دارد به فلسطینی ها واگذار کند و در مقابل فلسطینی ها با ترور مبارزه کنند. این نه فقط درست نیست بلکه بسیار خطرناک است. این برنامه ما را به نقطه‌ای خواهد رسانید که اسرائیل ناچار خواهد شد به مرزهای ۱۹۶۷ بازگردد بدون آنکه فلسطینی ها موجودیت اسرائیل را برسمیت بشناسند و یا اینکه از حق بازگشت پناهندگان به منطقه منصرف شده باشند.

شما میخواهید که انصراف از حق بازگشت پناهندگان در این مرحله روی میز مذاکرات گذاشته شود؟

صددرد. درست است که فلسطینی ها در این مرحله از حق بازگشت دست نخواهند کشید ولی همانطور که آنان میخواهند بدانند چه نتایجی در آخر مسیر بدست آنها خواهد آمد، ما هم باید همان تقاضا را مطرح کنیم. اگر آنان میخواهند که ما به مرزهای ۱۹۶۷ بازگردیم، ما باید بخواهیم که پناهندگان عرب در مکانهای کنونی خود در کشورهای عرب بمانند. همانطور آنان باید صیونیزم و تیره‌های او را برسمیت بشناسند بهمان نحو که آنان خواستار شناسایی کشور فلسطین از طرف ما هستند.

این شناسایی باید بسیار روشن و واضح باشد چون اگر این موضوع مبهم بماند در آینده باعث تفسیرات گوناگون و اختلاف خواهد شد و این است که در هر قراردادی فلسطینی ها باید بطور مشروح اسرائیل را بطور یک کشور صیونیزم برسمیت بشناسند. اگر ما در این مورد بتوافق برسیم موضوع توافق درباره مرزها ساده تر خواهد بود.

آیا شما سعی کردید که این طرز فکر خود را طبق برنامه به آقای شارون ارائه دهید؟
من مطمئنم که اسرائیل میتوانست راهنمای مسیر را رد کند و اصولاً آمریکائی ها این برنامه را پیشنهاد کردند چون اسرائیل برنامه دیگری نداشت بجز این اسرائیل هیچ اقدامی برای تغییرات در این برنامه نکرد. من معتقدم که اسرائیل مانند یک

کالباس فروش رفتار میکند که هر دفعه یک تکه خیلی نازک از کالباس را روی میز میگذارد و چون آن تکه کوچک است هیچ قیمتی برای آن تقاضا نمیکند، در حالیکه میبایست نصف کالباس را روی میز میگذاشت و برایش قیمت لازم را تقاضا میکرد.

مثلا شما پیشنهاد میکنید که اسرائیل قسمتی از آبادی نشینهای خود را در مناطق فلسطینی در ازای برسمیت شناختن مشروعیت صیونیزم از طرف فلسطینیان تخلیه نماید؟

هرکس که توتائی درک اوضاع را دارد میتواند ببیند که بالاخره ما در منطقه غزه

**باید توجه داشت
که بین شناسایی
موجودیت اسرائیل
و حق موجودیت اسرائیل
فرق بسیاری وجود دارد.**

**هدف ما رسیدن به زندگی
با ثبات دائم
در کشور اسرائیل
است و نه تسلطی موقتی
مانند صلیبیون .**

نخواهیم ماند. لذا من پیشنهاد میکنم که ما غزه را تخلیه کنیم اگر فلسطینیان مشروعیت صیونیزم را برسمیت بشناسند و من آگاه هستم که این تخلیه برای ما دردناک خواهد بود.

پس چیزی که شما پیشنهاد میکنید این است که بجای برنامه راهنمای مسیر، اسرائیل غزه را تخلیه کند و فلسطینیان حق ما را برکشور برسمیت بشناسند و از حق بازگشت پناهندگان دست بکشند؟
بله. باید توجه داشت که بین شناسایی

موجودیت اسرائیل و حق موجودیت فرق بسیاری وجود دارد و قبول بازگشت پناهندگان عرب با حق موجودیت اسرائیل مغایر است. بهمان رویه قبول حق بازگشت خطرناکتر است از خود بازگشت. در گذشته صحبت شده بود که شاید اسرائیل حاضر شود به چند هزار نفر اجازه دهد که به فلسطین برگردند. من امیدوارم که این موضوع عملی شود. چون حالا هم توازن دموگرافی بین دو قوم خیلی حساس است ولی بهر جهت مسلم است که قدمی مثبت است از راه انسانیت و کمک به خانواده‌ها ولی کاملاً متفاوت است از شناسایی حق بازگشت که معنای آن قبول حق بازگشت چهار میلیون پناهنده است. حتی اگر همانطور که سران فلسطینی اظهار میکنند اکثریت این چهار میلیون از حق بازگشت استفاده نکنند. تنها شناسایی حق بازگشت حق ما را نسبت به این سرزمین متزلزل می نماید. بنظر من، حق بازگشت پناهندگان را باید با باطل نمودن حق موجودیت اسرائیل مساوی دید.

پس بعقیده شما این موضوع دارای آنچنان اهمیت والائی از نقطه نظر سیاسی و استراتژیکی میباشد که بر موجودیت کشور تأثیر دارد و نباید آنرا نادیده گرفت؟
درست است در دهه آخر فلسطینیان موجودیت ما را در این سرزمین شناختند و قبول کردند. در عوض ما نیز حقوق آنان را برسمیت شناختیم. اشتباه در این نقطه است که میبایستی در شناختن حق خودمان پافشاری کنیم و نه در شناختن موجودیتمان. با این وضع فلسطینی ها هر روز قدمی در رسیدن اهداف خود جلوتر میروند ولی ما در جایمان مانده‌ایم و امتیاز واقعی بدست نیاورده‌ایم. این وضع باید عوض شود. من ایمان دارم که اگر ما نسبت به درخواست خود برای شناسایی پافشاری کنیم به نتیجه مثبت خواهیم رسید. با وجودی که هیچ راه ساده و آسانی وجود ندارد.

اتفاقاً سخنان اخیر آقای Ben Benisti (از سران کارگر) درباره امکان ایجاد کشور «دو ملیتی» مرا بیشتر به عقیده خود قانع کرده است. این سخنان نشان میدهد که ما نه فقط به

فلسطینی ها بلکه به عده‌ای از اسرائیلی ها هم باید نشان بدهیم که حق موجودیت ما در این سرزمین نتیجه اشتباه تاریخی تصمیمات کنگره Bazel نیست (کنگره صیونیسیم جهانی که در سالهای ۱۸۹۰ در شهر Bazel سوئیس تصمیم به بنیاد کشور یهود گرفت) و ما مانند فاتحانی نیستیم که بر عده‌ای از Natives (زاده‌شدگان محلی) تسلط پیدا کرده‌ایم، بلکه ما خود ساکنان اصلی هستیم. در این مورد نباید هیچ گذشتی نمود چون این قلب مسئله است که بدون آن موجودیت ما درخطر خواهد بود.

هدف ما رسیدن به زندگی با ثبات دائم در کشور اسرائیل است و نه تسلطی موقتی مانند صلیبیون. ما باید در بودن قومی آزاد در سرزمین اسرائیل ایمان کامل داشته باشیم.

بعقیده شما آیا تصمیمات دولت در ماههای اخیر برای کشور زیان بخش بوده است؟

من به امور سیاسی آشنائی دارم و در طول سالهای اخیر با پنج نخست وزیر از احزاب مختلف همکاری خیلی نزدیک داشتم و میدانم که تصمیمات مهم چگونه اتخاذ میشود. ولی متأسفانه نحوه کار در ماههای اخیر مرا نگران میکند.

آیا بنظر شما اسرائیل وارد تونلی خطرناک شده است؟

باید گفت بله. شاید آقای شارون فکر میکند که نباید وارد بحث با آمریکائی ها شد و او فکر میکند در دقیقه آخر خواهد توانست از زیربار بیرون برود. ولی این یک سراب است؛ هر چه در مذاکرات جلو برویم امکان بیرون آمدن از آن کمتر خواهد شد و با تمام احترامی که من برای دوستی خیلی نزدیک بین آقایان شارون و بوش قائل هستم، بعقیده من این دوستی دستهای آقای شارون را می بندد. فرض کنید در مرحله‌ای آقای بوش به شارون خبر دهد که این راه حلی است که ما توانستیم بدست بیاوریم و شما پیمان را باید امضا کنید. آنوقت شارون نخواهد توانست نه بگوید و این است خطر واقعی.

پس شما محتاط‌تر از آقای شارون هستید

و آن چیزی را که شما می بینید او نمی بیند؟

ممکن است که من اشتباه کنم و ادعائی بر درستی افکارم ندارم. چیزی که مهم است آن نیست که من درست یا اشتباه فکر میکنم، بلکه این است که هر تصمیم مهمی باید برپایه بررسی کامل و جدی و بحث درباره آن انجام بگیرد. دولت اسرائیل برنامه راهنمای مسیر را بدون هیچ بررسی و بحث پذیرفت و این رفتار، رفتار آماتوری است نه رفتار حرفه‌ای.

اجازه دهید به مطلب اولیه برگردیم و فرض کنیم که فلسطینی ها تقاضاهای ما را پذیرفتند. آنوقت ما چه باید بکنیم؟

ما باید کشور فلسطین را در مرزهای ۱۹۴۷ برسمیت بشناسیم در حالیکه چند گروه از آبادی نشین‌های یهودی به اسرائیل ملحق شوند و حق ما در باره اورشلیم و مکان مقدس برسمیت شناخته شود در غیر اینصورت ما شبیه فاتحان موقت خواهیم بود.

شما فکر میکنید که رسیدن به چنین قراردادی امکان پذیر است و میتوان در سالهای آینده به آن رسید؟

بعقیده من در این مرحله نباید دنبال قرارداد کامل و دائم رفت. شرایط هنوز آماده نبوده و دلها بهم نزدیک نیستند و سطح دشمنی و نفاق بین دو قوم خیلی بالاست. به این جهت فشار برای رسیدن به قرارداد کامل و دائمی ممکن است نتیجه معکوس داشته باشد.

پس شما هم مثل آقای شارون فکر میکنید که باید بدنبال قراردادهای طویل‌المدت بود؟

شکست یهودباراک در کمپ دیوید بی جهت نبود. چون نه آن زمان شرایط برای رسیدن به قرارداد دائمی موجود و نه حالا چنین شرایطی وجود دارد. هدف ما باید دسترسی بیک کادر فلسطینی معتبر و قابل اطمینان باشد که بتوان با او درباره اهدافمان به توافق رسید.

آیا شما حاضر هستید عرفات را بطور شریک در مذاکرات بپذیرید؟

بهیچ عنوان. او منفی‌ترین شخصیت در خاورمیانه است. او روی پرچم خود سمبل ترور، دروغگوئی و شارلاتانی را نقش بسته است. من با بسیاری از رهبران دنیای عرب ملاقات نموده‌ام. افکار آنان درباره عرفات بمراتب بدتر از افکار ماست. شما نمیتوانید رهبری در دنیای عرب پیدا کنید که از دورویی، دروغگوئی و خیانت عرفات آسیب ندیده باشد. او شخص خطرناکی است.

شما نقش مهمی را در آزاد کردن شیخ احمد یاسین، رهبر مذهبی حماس که سالها در زندان اسرائیل بود داشتید. آیا عرفات و یا پیروانش از او و یا افراد حماس خطرناکتر هستند؟

پیروان حماس یک پنجم از جمعیت فلسطینی ها را تشکیل میدهند و خیلی فعال هستند. کسی که فکر میکند که میتوان یک پنجم جامعه را نادیده گرفت دچار اشتباه است و کسی هم که فکر میکند که حماس بزودی از صحنه محو خواهد شد، او هم اشتباه میکند. هیچ نخست وزیر فلسطینی حاضر نخواهد بود که هزاران نفر از افراد حماس را ناپود کند برای اینکه بر گروههای تروریستی تسلط پیدا کند. باین جهت ما باید در برابر حماس از یک طرف دست بفشار بسیار سخت نظامی بزنیم و از طرف دیگر اعلام کنیم اگر آرام شوند، ما الحاق آنان را بدولت فلسطین با بدبینی نخواهیم نگریم. بعقیده من در آخر کار حماس هم بهمین نتیجه خواهد رسید و توانائی خرابکاری او ضعیف خواهد شد.

شما فکر میکنید که میتوان با رهبران گروههای اسلامی دیگر در خاورمیانه به توافق رسید؟

اگر شما در مورد یک مسئله بنیادی صحبت میکنید، عقیده من این است که اختلاف بین اسلام و یهودیت بسادگی قابل حل نیست، چون پل زدن بین عقاید بنیادی



کار نیست بسیار مشکل. از سوی دیگر من ایمان دارم که میتوان بیک آتش بس تاریخی بین اسلام و یهودیت دست یافت. نه چیزی که امروز وجود دارد بلکه نوعی مانند آتش بس بین اسلام و مسیحیت که بیش از ۳۰۰ سال است که دوام دارد. در این راه باید دیالوگ را با پیشوایان بزرگ مذهبی اسلام مخصوصاً رهبران جامعه الازهر مصر شروع نمود تا به نوعی تفاهم دست یابیم که سالهای طولانی دوام داشته باشد.

اگر اشتباه نکنم شما با آزاد کردن اسیران فلسطینی موافق هستید. آیا حاضرید که مروان برگوتی (برگوتی از سران الفتح و از نزدیکان عرفات است که در زندان اسرائیل بسر میبرد) یا آنهایی را که دستهایشان آلوده بخون مقتولان اسرائیلی است، آزاد شوند؟

اصطلاح دستهای آلوده بخون در فرهنگ و ادب یهودیت جایی ندارد. ما باید به هدف بنگریم و اگر هدف ما این است که کادر قومی فلسطینی برای انجام مذاکرات داشته باشیم و بدانیم که آزاد کردن تروریستها به رسیدن آن هدف کمک خواهد کرد، باید برگوتی یا تروریستهای دیگر را هم آزاد کرد. این چنین تصمیمی بسیار دردناک است ولی برگوتی شخصیتی است واقع گرا و آزادی او میتواند به پیشرفت مذاکرات کمک نماید.

شما مرا گیج کرده اید. آیا شما کجوتر هستید یا باز؟

من آدمی هستم که دنبال پیدا کردن شکاف در تاریخ هستم و معتقدم که باید وارد این شکافها در صخره تاریخ شد تا بتوان تأثیر گذاشت. تا اندازه ای میتوان گفت که قرارداد اسلو مانند یک شکاف بود و مطمئنم که امروز هم شکاف هائی وجود دارد که ما میتوانیم وارد آنان شویم و وضع را تغییر دهیم. همیشه باید دنبال امکانات تازه بود که شاید بچشم آشکار نیستند و همیشه باید چند تیر در کمان داشت. این چیز است که در سازمانهای اطلاعاتی همه ما به آن آشنائی داریم و باید دانست که هر

تصمیمی که شما انتخاب میکنید تصمیمی است در محیطی بی ثبات.

شما بنظر من کاملاً برعکس اهودباراک هستید. او فقط یک واقعیت را می بیند و تمام قوا را در آن نقطه قرار میدهد ولی شما مانند روباه بدنبال بررسی امکانات جدید هستید. او فرمانده مشهور واحدهای منتخب ارتش بود که همیشه بر محیط عملیات خود تسلط داشت ولی شما با فروتنی و لبخند در محیطهای ناشناس قدم میزنید.

بله من از خانواده یشعیاو برلین هستم که او هم روباه بود. او همیشه بمن میگفت که باید مدام چند تیر در کمان داشته باشی. من باور دارم که عجله کار شیطان است. در دوران کارم در موساد به این نتیجه رسیدم که ۹۰ درصد از کار ما بر پایه صبر نهاده شده است. شما با کسی رابطه برقرار میکنی و منتظر میمانی و ممکن است که سالها با او در تماس باشی و صبر داشته باشی تا اینکه روزی از او استفاده کنی. چه در زندگی و چه در سیاست، صبر بشما امکان میدهد که بتدریج میزان بی ثباتی را کاهش دهی.

آیا شما فکر میکنید که آمریکا موفق شود از مشکلات خود در عراق خلاص شود؟

اختلافات موجود بین سنی ها و شیعه های عراقی مشکل مهمی برای آمریکا ایجاد نموده است و از طرف دیگر صدام حسین هنوز دستگیر نشده است و نمیتوان جنگ را تمام شده محسوب نمود. من امیدوارم که آمریکائی ها موفق شوند هرچه زودتر او را دستگیر کنند و موقعی که این اتفاق بیافتد آنها خواهند توانست آرامش را به عراق برگردانند.

آیا شما ایده های آمریکا را در باره دموکراسی در کشورهای خاورمیانه می پذیرید؟

من باور ندارم که بتوان در عراق یا در کشورهای دیگر خاورمیانه رژیم دموکراسی برپا

نمود. فرهنگ های سیاسی موجود در این کشورها و دکترین اسلام مغایر با اساس دموکراسی دنیای عرب هستند. باید بگویم که وضع کنونی هم که یک نوع امپریالیزم آمریکائی در عراق است، مشکلات زیادی در بر دارد. نمیتوان تصور کرد که امروز آمریکا بتواند مانند انگلستان در اوائل سالهای ۱۹۰۰ رفتار کند.

تا به حد شما ایران را تهدیدی برای اسرائیل می بینید؟ آیا شما فکر میکنید که ما باید نگران باشیم؟

شکی نیست که ایران تهدید بسیار جدی برای اسرائیل محسوب میشود. دولت ایران تمام قراردادهای بین المللی را درباره اتم زیرپا میگذارد و اکنون این کشور دارای اورانیوم غنی شده است که از آن میتواند بمب اتمی بسازد و ایران سعی میکند که هرچه زودتر به این هدف برسد.

این وضع نه فقط اسرائیل را در معرض خطر قرار میدهد، بلکه تمام کشورهای دنیا باید از آن نگران باشند.

کسانی هستند که فکر می کنند که ایران کشوری است تابع منطق و به این جهت نباید از دستیابی او به بمب اتمی نگران بود.

این اشتباه بزرگ است. ایران کشوری منطقی گرا (Rational) نیست بلکه کشوریست که فعالیت های اتمی خود را براساس ایده های مذهبی و ترور توسعه میدهد و به این جهت خطرناک است. جامعه بین المللی باید بسیار از این موضوع نگران باشد و مانع از پیشرفت ایران در ساخت بمب اتمی شود. این وظیفه جامعه بین المللی است و نه وظیفه اسرائیل. در جریانهای اخیر می بینیم که بجز آمریکا و اسرائیل، آلمان، فرانسه و انگلستان هم به همین نتیجه رسیده اند.

آیا سوریه شما را نگران میکند؟

ارتش سوریه امروز آماده درگیری با اسرائیل نیست. ولی سوریه توانائی زیادی در

سلاح های شیمیایی و بیولوژیکی دارد و این توانایی با وجود موشکهای دوربرد که در اختیار دارد با اضافه کم تجربه بشار اسد، رئیس جبهه سوریه همه با هم باعث نگرانی ما می باشد.

بشار اسد چطور رهبر است؟

ما اطلاعات زیادی در دست داریم که شخصی بسیار نامتوازن و بی تجربه است که ممکن است تصمیماتش مبنی بر واقعیات و امکانات نباشد.

من حس میکنم که در مورد سوریه شما بیشتر نگران هستید؟ آیا رها گذاشتن سوریه و حزب الله لبنان و تمرکز به حل مسئله فلسطین اشتباه است؟

پرمیا از انببای ما پیش بینی کرده که گرفتاریها و مشکلات ما از طرف شمال شروع خواهد شد. ولی ما آنقدر خود را گرفتار مسائل و مناطق فلسطینی نموده ایم که مرزهای شمال را فراموش کرده ایم. باید متذکر شوم که در سه سال گذشته حزب الله بجای ارتش لبنان در مرز شمالی ما مستقر شده و شهرک های ما را تهدید میکند. این وضع را نباید تحمل کرد و چون موضوع حزب الله رابطه مستقیم با بشار اسد دارد باید وضع را بسیار وخیمتر دید.

ما درباره خطرات فلسطینی ها، سوریه و ایران صحبت کردیم. آیا خطرات دیگری اسرائیل را تهدید میکند؟

بله. خطرهای داخلی. ما در داخل با دو نوع خطر روبرو هستیم. یکی رخنه گروههای مافیا در طبقات مختلف که اگر ما نتوانیم خیلی سریع از تمام راههای قانونی برای برقراری نظم و قانون در کشور اقدام کنیم، خطر داخلی بزرگی ما را تهدید خواهد کرد. خطر دوم موضوع اعراب تبعه اسرائیل است که باید به آن توجه خاصی کرد.

منظور شما چیست؟

فکر کنید که در آینده نزدیک کشور

فلسطین برپا شود. آنوقت اعراب اسرائیل خود را کجا خواهند دید و چه خواهند کرد. یا اینکه تصور کنید که کشور فلسطین به اعراب اسرائیل پیشنهاد بدهد که به اضافه تابعیت اسرائیل، تابعیت فلسطین را داشته باشند (چیزی که طبق قوانین امروز نمیتوان از آن جلوگیری کرد) و اگر این اتفاق بیافتد، ممکن است اعراب اسرائیلی خود را پلی برای برگرداندن پناهندگان به کشور اسرائیل ببینند. اعراب اسرائیل باید تصمیم بگیرند چه می خواهند. آیا آنها اتباع اسرائیل هستند یا نمایندگان کشور فلسطین.

موقعی که شما این همه مشکلات را در جلو خود می بینید، آیا فکر نمی کنید که برپائی شهرت صیونیست کار اشتباهی بود؟

من یک صیونیست هستم و ایمان کامل دارم که ما بحق در این سرزمین زندگی میکنیم و باید بصورت کشوری مستقل در این سرزمین زندگی خود را ادامه دهیم. در طول مدت کوتاهی ما توانسته ایم به موفقیت هایی دست بیابیم که در تاریخ بشریت بیسابقه بوده است. ما ادامه خواهیم داد و مطمئنم که نه فقط ۵۰ یا ۱۰۰ سال دیگر بلکه مدام کشور اسرائیل در این سرزمین پابرجا خواهد بود.

شما شخصی مذهبی هستید؟

من از خانواده ربای ها هستم. در بچگی

در لندن در مدرسه مذهبی تحصیل کردم و امروز هم قوانین کاشر را رعایت می کنم. مسلم است که از نقطه نظر یهودیان ارتودوکس من تمام قوانین یهودیت را رعایت نمی کنم ولی من بخداوند ایمان دارم و هنوز تحت تأثیر تحصیلات مذهبی در دوران کودکی خود هستم.

آیا زندگی در دنیای سیاسی و اطلاعاتی باعث فساد روحانی نمیشود؟

در این نوع کار شما مثل یک بازیگر هستید و خطر وجود دارد که شخص در زندگی خصوصی خود هم بازیگر شود. این خطر برای کسانی وجود دارد که مرزها و حدودها برای آنان مشخص نیست. در موساد ما عقیده داریم که برای موفق شدن در انجام مأموریت ها که شاید نمیتوان همیشه آنان را پاک نامید و صاحب دستها و قلبی سالم بود. ما مسئولیت مقدسی را انجام میدهم. مردم نمی دانند که تا چه اندازه زندگی آنها در این کشور مدیون اشخاص و سازمانهای اطلاعاتی کشور است و اگر سرویس های اطلاعاتی باین وسعت و قدرت نبود شاید ناچار میشدیم هزاران سرباز دیگر را در مرزها نگهداریم بنابراین این فداکاری و سخت کاری کادرهای اطلاعاتی است که با وجود این همه سوء قصدهای تعرض آمیز و مکرر امکان رفتن به تاتر و کنسرت و رستوران را برای مردم کشور میسر میسازد.

اطلاعیه کنیسی فدراسیون یهودیان ایرانی

برای رفاه جامعه از همکیشان عزیز دعوت میشود برای انجام مراسم
بر میتصوا - بت میتصوا - نامگذاری - ابی این - شبات عروسی و یادبود
روزهای شنبه سالن پذیرائی بعد از مراسم
صبح شبات در کنیسا
بطور آزاد و رایگان در اختیار شما خواهد بود.

برای آگاهی بیشتر با دفتر فدراسیون
تلفن ۴۷۰۰-۶۵۴ (۳۲۳) تماس حاصل فرمائید.



UNIVERSITY
of JUDAISM

UNIVERSITY OF JUDAISM

از زمان تأسیس خود در سال ۱۹۴۷ تا کنون، یکی از معتبرترین نهادهای آموزشی
آمریکا به شمار می‌رود. این دانشگاه با تأسیسات پیشرفته و وسیع خود
در منطقه Bel Air، دارای دانشکده‌های زیر است:

- COLLEGE OF ARTS & SCIENCES: در این دانشکده، رشته‌های علوم انسانی، Liberal Studies، بازرگانی، ادبیات، Bioethics، ارتباطات، مطالعات یهود، روزنامه‌نگاری، علوم سیاسی، روانشناسی و Public Policy تدریس می‌شود.
- LIEBER SCHOOL OF GRADUATE STUDIES: این دانشکده، در رشته مدیریت سازمان‌های غیرانتفاعی، متخصصانی با مدرک فوق لیسانس تربیت می‌کند که در سازمان‌های آموزشی، فرهنگی، مذهبی، انسان‌دوستانه و اجتماعی سراسر آمریکا مشغول به کار می‌شوند.
- FINGERHUT SCHOOL OF EDUCATION: این دانشکده، دانشجویان فوق لیسانس در رشته علوم تعلیم و تربیت را برای اداره مراکز آموزشی آماده می‌سازد.
- ZIEGLER SCHOOL OF RABBINIC STUDIES: این دانشکده، به عنوان مرجع درجه اول تربیت ربای در میان یهودیان Conservative شناخته شده است. استادان این دانشکده با طرز فکری آینده‌نگر، آموزش سنگین متون مذهبی را با کارآموزی عملی در زمینه مشاوره تربیتی تلفیق می‌کنند تا ربای‌های آینده قادر به درک نیازهای گوناگون جوامع یهودی در ایالات متحده آمریکا و خارج باشند.

فعالیت‌های فوق برنامه و آزاد برای همگان:

- COLLEGE-IN-ISRAEL: این برنامه، ضمن هماهنگی با سازمان‌های فعال یهودی، یک سال تحصیل در ایسرائل را برای علاقه‌مندان فراهم می‌کند.
- CONTINUING EDUCATION AND OUTREACH: افراد در هر سن، موقعیت و با هر میزان تحصیلات، به شرط تسلط بر زبان انگلیسی، می‌توانند از برنامه‌های آزاد و فوق برنامه دانشگاه استفاده کنند. این برنامه‌ها شامل کلاس‌هایی در زمینه‌های تاریخ و فلسفه یهود، کبالا، هنر، ادبیات، زبان‌های خارجی، تاریخ و غیره است.
- سلسله سخنرانی‌های دانشگاه، هر سال با شرکت شخصیت‌های طراز اول کشوری - از جمله بیل کلینتون و مادلین آلبرایت در سال ۲۰۰۳، و بیل کلینتون و ژنرال تامی فرانکس در سال ۲۰۰۴ - برگزار می‌شود.
- برنامه‌های هنرهای نمایشی و هنرهای زیبا در UNIVERSITY OF JUDAISM هر سال تعداد کثیری از علاقه‌مندان به تئاتر، اپرا، کنسرت و نمایشگاه‌های نقاشی را به خود جلب می‌کند.

UNIVERSITY OF JUDAISM

دانشگاهی معتبر، در فهرست دانشگاه‌های ممتاز آمریکا

و مکانی که آینده فرزندان شما را می‌سازد

وقت آزاد خود را با شرکت در دوره‌های هنری و آموزشی در UNIVERSITY OF JUDAISM، غنی‌تر سازید.

با شرکت در برنامه‌های هنرهای نمایشی و هنرهای زیبا در UNIVERSITY OF JUDAISM لحظه‌هایی به یاد ماندنی داشته باشید.



ما همگی بجای زندگی کردن به طبق یک سناریوی تکراری و همگانی نقش بازی می کنیم

خجالت فامیل.

و یا اینکه کسی بگوید چرا دیگر - مردن - را نمایشی کرده‌اید. چرا من باید در رفتن کسی که بودن و نبودنش برایم بی تفاوت است و یا اینکه اصلاً او را نمی شناسم و یا بدتر از همه: اصلاً میخوایم سر به تنش نباشد! قیافه ماتم زده بگیرم؟ ... زندگی را به او تلخ میکنند.

اینجا مردن هم نمایشی است و سناریوی مخصوصی دارد که نباید یک نقطه‌اش جابجا باشد. باید هرچیز شده به دیدن صاحب عزا رفت، آنهم روزی که دیگران شما را ببینند. مثلاً روز ختم.

و باید با لباس سیاه از جلوی صاحب و یا صاحبان عزا که در بیشتر وارد اماشان نیست تا لباس نمایش را درآورده و به دردهای بی درمان دیگر که در این خراب شده کم نیست برسند، رژه رفت و بعد بعنوان پاداش بر سر خون گسترده شکمی از عزا درآورد.

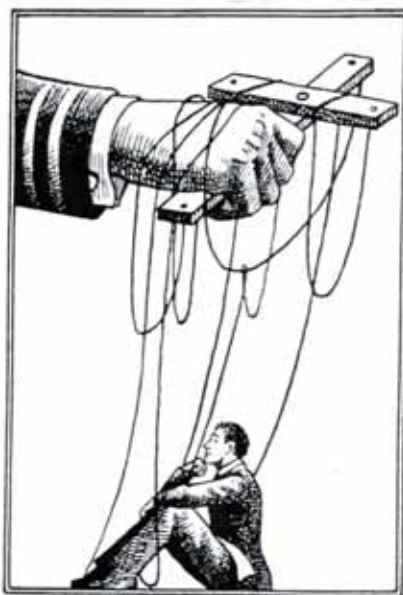
راستی نقش بچه‌ها را هم در این نمایش نادیده نباید گرفت. مخصوصاً بچه‌هایی که در از دست رفتن پدر و یا مادر بزرگ سخنرانی‌های آنچنانی می کنند. همانهایی که در دوران زندگی این بیچاره‌ها تره هم برایشان خورد نمیکردند. دریغ از یک احوالپرسی و تلفن. که جواب سلام را هم نمیدادند - اینجا بزرگترها به کوچکترها سلام میکنند - چون طفلکی‌ها وقت نداشتند. اما برای رفتن روی سن آرام و قرارشان نبود. آنچنانکه از کالج و دانشگاه و جیم و ... حتی تلویزیون هم چشم پوشیدند و برای خود وقت آفرینند تا نمایش را برگزار کنند.

مردم باشد برما.

آنقدر که مردن را ارج میگذارند، ارزش برای زندگی قائل نیستند.

ادامه در صفحه ۳۰

ای وای اگر کسی شهامت بخرج داده و جلوی «خودنمایی» قد علم کند و بگوید: باباجان چه معنی دارد که از روز آنشائی دختر و پسر تا وقتی که هر دو به زیر یک سقف میروند این همه میهمانی جور و اجور برپا میکنید: قند بران، شیرینی خوران، چای بیار، کافه ببر، پاکشا و دست دراز ...



زندگی ما ... به کارگردانی دیگران

از: نینا استوار

من یک میهمانی میگیرم و ...
چشمتمان روز بد نبیند، هنوز حرف این آدم نوآور که میخواهد - خود - باشد و با شهامت تمام متفاوت از دیگران زندگی کند، به پایان نرسیده که با سلام و صلوات ایشان را طرد میکنند و دیگر سلامش را هم بی جواب میگذارند. خوب معلوم است، میشود باعث

اقامت در جوار هولیوود، استعداد زل بازی کردن را که در ما ریشه کهنسالی دارد خوب پرورش داده و جامعه معتاد به پیروی هم با استادی تمام موجب تشویق و تربیت و پیشرفت ما شده است. آنچنان که ما بازیگران سزوار جایزه اسکار شده‌ایم!

ما همگی بجای زندگی کردن به طبق یک سناریوی تکراری و همگانی، نقش بازی میکنیم و اراده و فکر خود را در اختیار کسانی گذاشته‌ایم که بعنوان کارگردان اجتماعی - که با بازیگر لازم و ملزوم یکدیگرند و اینجا فراوان است - بهشان وحی نازل شده تا حرکات و رفتار و گفتار و کردار و پندار ما را مطابق با معیار من درآوردی و مردم پسند درآورده و از ما عروسکهای خیمه شب بازی بسازند و باین ترتیب است که ما دیگر از خود نه اراده فکر کردن داریم، نه از عهده تصمیم گیری برمیائیم و نه اجازه مخالفت و یا اعتراض.

تبدیل شده‌ایم به جامعه مصرف کننده افکار دیگران.

ناخود آگاه در تمام شئون زندگی قدم جایی میگذاریم که ردهای دیگران و مورد قبول بقیه مردم باشد. سخنی میگوئیم که از دهان دیگران بزبان آمده و بر دل عده‌ای نشسته است. کاری می کنیم که دیگران میکنند. لباسی می پوشیم که دیگران می پوشند و ...
نگاهی به میهمانی‌ها و جشن‌ها و عروسی‌ها بیندازید.

یکی را که دیده‌اید اتکار همه را رفته‌اید. اگر هم کسی بخیال خود بخواهد فکری نو ارائه دهد، با کمک و به زور پول کارهای عجیب و غریبی میکند که دیگری از عهده‌اش برنیاید و به این ترتیب میشود مبتکر و یکه‌تاز و اسم آنها هم میگذارند فکر بکر، ابتکار، نوآوری ... که در حقیقت خودنمایی است.

ای وای، اگر فردی خیال نوآوری آنچنانی در سر بهروراند، یعنی از چهارچوب قوتین من درآوردی پا را بیرون بگذارد، نه اینکه خدای نکرده توهین به قوتین شرع و عرف باشد. فقط باورهای بخورد اجتماع داده شده را رعایت نکند!

آیا ایرانی بی استعداد و تنبل است یا در اسارت ساختار و فضای ناسازگار؟

از: غفور میرزائی



چشم میخورد. هیچ مؤسسه مهم اقتصادی و علمی و دانشگاهی تقریباً نیست که ایرانی در آنجا نباشد. از سازمان تحقیقات فضائی (ناسا) تا بیشتر شهرداری‌ها مهم و حتی کاخ سفید و وزارت خارجه آمریکا، ایرانیان بکار اشتغال دارند و دارای مقامات بالا می باشند. از میان پانصد مدیر مؤسسات عظیم اقتصادی آمریکا (Fortune Five Hundred) گویا ۱۲ تن مدیر ایرانی وجود دارد. تعداد میلیونرهای ایرانی در صدی بالاتر از درصد میلیونرها در جامعه آمریکا دارد. کم نیستند جوانان تحصیل کرده موفقی که صاحب مؤسسات چندین بلیون دلاری هستند. رقم تخمینی ثروت مهاجران ایرانی در حدود ۶۵۰ میلیارد دلار است. آشکار است که این ثروت و سطح درآمد را این مهاجران از ایران باخود نیاورده‌اند زیرا اصولاً چنین ثروتی در آن کشور وجود نداشته است. اگر بیش از ۵۰۰۰ پزشک و دندان پزشک در آمریکا کار می کنند و چهار هزار استاد و پژوهشگر در دانشگاههای آمریکا و کانادا بتدریس و تحقیق مشغولند، اگر صدها وکیل و مقاطعه‌کار و مهندس و آرشیتکت و نقاش و هزاران ایرانی دیگر بحرفه‌های مختلف در این کشور دست زده‌اند و موفق شده‌اند. از بانکداری تا کارخانه‌داری، از رستوران داری تا هتل‌داری... ایرانیان همه جا موفق‌اند. تعداد کسانی که در تجربه‌های شغلی و کارهای خود شکست خورده‌اند بمراتب کمتر از تعدادی است که موفق شده و رشد کرده‌اند. تعداد نشریات و روزنامه‌ها و مجلات، تعداد تلویزیونها و رادیوهای بیست و چهارساعته یا کمتر، تعداد جلسه‌های شعرخوانی و سخنرانی و گردهمایی، همه و همه نشانگر فعالیت و زنده بودن این مهاجران و موفقیت‌های چشمگیر آنها است.

اکنون پاسخ به این پرسش ضروری است که بدلتیم چرا چنین پیشرفتی نمی توانست نصیب این ایرانیان در ایران گردد؟ چرا کشور ما عقب مانده و جامعه را کد مانده است؟ چرا فقر بالا و تولید پائین است و چرا چنین پیشرفتی نصیب ایرانیان مقیم ایران نشده است؟ بنظر می‌رسد ایرانیانی که به آمریکا آمدند با همان اخلاق و عادات و فرهنگ و دین آمدند که در ایران داشتند و بطور نسبی تا این حد که

موقعیت دشوارتر بدست می‌آید، تا حدودی و به شکل کلی آگاهم. گرچه اعداد و ارقام دقیق در همه موارد نداریم ولی با یک نظر کلی و اجمالی موفقیت مهاجران ایرانی نسبت به مهاجران دیگر مانند مکزیکی‌ها، چینی‌ها و ژاپنی‌ها که به ترتیب بیشترین تعداد مهاجران را در آمریکا دارند، بمراتب بیشتر است. آمار رسمی آمریکا نشان می‌دهد که وضع متوسط ایرانیان مقیم آمریکا حتی از وضع متوسط خود مردم آمریکا نیز بهتر است. بیش از ۲۷ درصد ایرانیان مقیم آمریکا تحصیلات لیسانس یا بالاتر دارند و این عدد برای خود آمریکا کمتر از ۲۴ درصد است. بیش از ۲۰ درصد ایرانیان دو زبان خارجی می‌دانند و این رقم برای آمریکائیان خیلی کمتر است. درآمد متوسط خانواده آمریکائی در سال ۲۰۰۰ حدود ۲۷۰۰۰ دلار بوده و درآمد متوسط یک خانواده ایرانی مقیم آمریکا حدود ۵۶۰۰۰ دلار است.

موفقیت نوجوانان و جوانان ایرانی در مدارس و دانشگاهها از روی درصد کسانی که با Honor یا درجه ممتاز قبول میشوند کاملاً به

مهاجرت اجباری ایرانیان در این سالهای اخیر به کشورهای مختلف، هرعیب و ایرادی که بتوان برآن گرفت و با هر دشواری و فاجعه‌ای که بر مهاجرها تحمیل نموده است، یک حقیقت بزرگ و مهم را نیز ثابت کرده است. معمولاً عقب‌ماندگی کشور ما را از قافله تمدن و اقتصاد پیشرفته امروزی، به خمودی و کم‌کاری و بی‌استعدادی و سرانجام باور دینی ایرانیان، نسبت میدادند. اما اگر دلیل یا علت عقب‌ماندگی آن عوامل بوده است، در این مهاجرت مردم با همان ویژگی‌ها مهاجرت کردند. بنابراین می‌بایستی در شرایط غربت و ناآشنائی زبانی و فرهنگی با داشتن آن ویژگی‌ها بمراتب بدتر و عقب‌مانده‌تر از کشور خود، روزگار غربت را می‌گذراندند. اما تجربه بیست و پنج سال اخیر درست خلاف آنرا نشان می‌دهد.

مین از زندگی ایرانیان در هر نقطه از جهان آگاه نیستیم، اما از زندگی آنان در این کشور پیشرفته که مردمش از سطح بالای سواد و تخصص برخوردارند و در نتیجه رقابت در هر سطحی وسیع و گسترده است و بنابراین

در آمریکا موفق شده‌اند، در ایران، نشدند؟ بنابراین افراد و استعداد آنها و یا دین و باورهای آنها نیست که مانع پیشرفت و خودسازی و ترقی می‌گردد. آنچه در آمریکا با ایران تفاوت دارد، ساختار اجتماعی و حکومتی، امنیت جانی و مالی، ثبات اجتماعی و آزادی مردم برای توسعه از قید و بند مقررات دست و پاگیر حکومتی که می‌خواهد در همه امور حتی امور شخصی دخالت کند و در نتیجه ناکارآمد، رشوه‌خوار، زورگو و مداخله‌گر می‌گردد و فضای توسعه و پیشرفت را مسموم و ناسازگار می‌سازد. در اینجا بنیان انتخاب برای هرکاری تخصص و آگاهی و تجربه است و کسی از دین و باور سیاسی و تفکر کسی توقع انجام وظیفه امور فنی و تخصصی ندارد و بی‌گمان موفقیت در کار نیز با پشتکار و علاقه و مطالعه و تصحیح اشتباه حاصل می‌گردد. در جامعه‌ای که آزادی و ثبات سیاسی و امنیت مالی و جانی نباشد و یا متزلزل باشد، در کشوری که معیارهای عقیدتی بر تخصص و تجربه ارجحیت داشته باشد، در سرزمینی که فضای باور جمعی ضد سرمایه باشد، آشکار است که توسعه و ترقی و رفاه مادی و شکوفائی اقتصادی با دشواری‌ها و مانع‌های بسیار روبرو است. آشکار است که در فضای تفتیش عقاید و نبود آزادی میدان برای سوء استفاده و رانت‌خواری «خودهای حکومتگران» باز می‌شود و در چنین فضائی رشوه‌خواری و فساد و اعمال قدرت و تمامیت طلبی که همگی ضد توسعه و نخبه ستیز است، رایج می‌گردد.

تجربه نشان داده است که رفاه مادی و توسعه اقتصادی نیازمند آزادی فردی و اجتماعی و سیاسی و نقد از قدرت و هرآنچه در زندگی و فعالیت ما دخالت دارد می‌باشد. وجود آزادی بیان و نوشتار یکی از مؤثرترین وسائل جلوگیری از فساد و سوء استفاده و افشای زشتی‌ها و دُم‌ل‌های چرکین نظام اجتماعی و سیاسی است. بنابراین اگر جامعه‌ای بدنبال توسعه و ترقی و رفاه مادی و سعادت معنوی است چاره‌ای جز آماده کردن بستر توسعه و فضای همکاری و آزادی و مسئولیت‌شناسی و مسئولیت‌پذیری و احترام به حقوق فردی و

اجتماعی همگان را ندارد. چنین نیازهائی در نظام‌های اقتصادی اجتماعی پیشین مانند نظام کشاورزی سنتی و یا دانداری کوچنده ایلاتی و بردگی و غیره وجود نداشت.

اقتصاد و زندگی و روابط آن ساده بود و همان شیوه‌های پذیرفته شده تجربی تاریخی کارساز بود و خان و رئیس ایل و شاه و چند تن وزیر و امیر لشکر و منشی و مستوفی همه امور امنیتی و نیازهای محدود سازمان سنتی را در جامعه اداره می‌کردند. مهمتر از همه اینها، مردم جامعه، نه نیازی در شرکت امور عمومی می‌دیدند و نه احساس علاقه و حق و مسئولیتی، خارج از تکلیف‌های مشخص شده سنتی، برای خود قائل بودند. جامعه دارای پیچیدگی‌ها و احساس حق و مسئولیت در سرنوشت خود را نداشت و در نتیجه دارای تنش‌های پی‌درپی انقلابی و اصلاحی و حزب‌ها و دسته‌های

سیاسی متفاوت العقیده و سلیقه نبود. مسئله مردم سالاری محصول پیچیده‌تر شدن مسائل مختلف اجتماعی که نیاز به گفتگو و تخصص و اظهار نظر هرچه بیشتر مردم را دارد، می‌باشد. مردم سالاری در دنیای امروز یک نیاز اساسی برای پیشرفت و ترقی ملی و بلکه یک نیاز ملی برای بقای هستی ملی است و حفظ بقای ملی مانند آزادی فردی حق مسلم افراد جامعه است و دیگر بنام تاریخ و سنت و سلطنت موروثی و زعامت دینی آنها را از مردم نمیتوان سلب کرد. هر جامعه‌ای که به این مرحله از تاریخ خود میرسد دو راه بیشتر ندارد. یا ادامه تنش‌ها و سرانجام گسستن پیوند ملی و نابودی و یا پذیرش حقوق طبیعی و مدنی مردم و رفع تنش‌های بنیادی و فراگرفتن شیوه‌های تازه باهم زیستن که حداقل مستلزم پذیرش حقوق بشر مصوب سازمان ملل است.

به تو می‌اندیشم . . .

شوریده (بانوی ایرانی)

به تو می‌اندیشم
 به تو ای مرد نجیب
 به تو ای صخرهٔ سرسخت غریب
 به تو ای خوب‌ترین
 به تو مغرورترین
 به تو که هر قدم از تو به راه
 به تو که زندگی بی تو پناه
 به تو ای حافظ آرامش من، تو پناه دل آزردهٔ من
 به تو در خلوت شب
 به تو در خندهٔ روز
 به تو با عشق و نیاز
 به تو با هر طبع خست‌دل
 به تو با هر نفس
 به تو ای ناجی من، هستی من
 تو که در فصل یخین دل من، گل خورشید شدی
 تو که در ظلمت شبهای دلم، نور تابندهٔ امید شدی
 تو که در جنگ دل و هستی من قاصد صلح شدی
 تو که بر هستی بیرنگ دلم
 نور آزادی و امید شدی
 تو که در وسعت ناپاوریم، باور عشق شدی
 تو که چون نقش خدا، بدلم ثبت شدی
 به تو می‌اندیشم - به تو می‌اندیشم





الفبای عشق

شکوفه‌مانی از نور کمال و روانشناسی عرفانی

«من بیمار عشقم ...»

همه موجودات، همه آدمیان

دوستان من اند.

پاره هائی از من وجود من اند.

اما این نور را چگونه با آنها

در میان بگذارم؟»

راو کوک (کبالیست یهودی قرن بیستم)

همانگونه که در یکی از نوشتارهای قبلی پیام عرفانی و معنای درونی اعیاد بهاری یعنی عید پسخ، پاک و نوروز را بطور خلاصه بررسی کردیم، شایسته است که اندکی نیز به بررسی نکات مشترک در معانی زیبای اعیاد زمستانی حنوکا، کریسمس و شب یلدا بپردازیم. باشد که با دریافت گرمی و نور درخشان نهفته در این داستانه‌ها، سرمای درونی ما برطرف گردد و یخبندان قلب‌هایمان ذوب شود.

وقتی شمع‌های هشت شب حنوکا را می‌افروزیم، وقتی چراغهای درخت کریسمس را روشن می‌کنیم، و هنگامی که آجیل مشکل‌گشا و انار و هندوانه سرخ فام شب یلدا را در پای کرسی گرم و یا در کنار آتش دلپذیر «شمینه» صرف می‌کنیم، چه نیکو است که با درک معنای عمیق این اعیاد آتش درون خودمان را نیز برافروزیم، مبادا که برگزاری این مراسم به انجام وظیفه‌ای خشک و سرد و بیروح بدل گردد. ابتدا برویم بر سر داستان حنوکا:

اولاً، واژه «حنوکا» در زبان عبری به معنای «اهدا»، «وقف» و «اختصاص» می‌باشد. در یکی از فصل‌های ابتدائی تورات آمده است که فردی بنام «حائوخ» (از همان ریشه حنوکا) آنچنان در تمام لحظات زندگی‌اش با خدا بود، و خود را چنان «وقف» پروردگار کرده بود، که خداوند او را به نزد خویش برد، و پس از ۳۶۵ سال زندگی، بدون اینکه به مرگ جسمانی دچار شود، ناپدید شد. (سفر پیدایش: فصل پنجم، بند ۲۲-۲۳). همین چند اشاره مرموز تورات در مورد این موجود، باعث گشته است که کتاب بسیار قطور و پیچیده‌ای بنام «لررار حائوخ» درج شود و صدها سال میان معدودی از یهودیان و مسیحیان علاقه‌مند دست بدست

نوری در تاریکی:

ماجرای حنوکا، کریسمس و شب یلدا

از: دکتر میترا مقبوله

بگردد. نکته جالبتر واژه «آموزش و پرورش» در زبان عبری «حینوخ» است و از همان ریشه حنوکا می‌باشد. هم‌ریشه بودن این واژه‌ها شاید به این معنا است که آموزش و پرورش واقعی آنست که انسان اوقات زندگی خود را وقف رشد درون و توسعه آگاهی و تحصیل خرد والا و علم و دانش سازد.

داستان حنوکا از این قرار است که در حدود دو هزار و دویست سال پیش، هنگامی که سرزمین اسرائیل تحت تسلط امپراطوری یونان بود، بفرمان «انتیوخوس اپیفان» حکمران مستبد و خونخوار، دین و آئین یهود غیرقانونی اعلام شد، ختنه نوزادان ممنوع گردید، کنیساها و مدارس یهودی به کلوب و ورزشگاهها و باشگاههای عیش و عشرت مبدل گشت، بت‌های خدایان یونان به درون معبد بزرگ یهودیان آورده شدند، و صحن پرستشگاه مقدس اورشلیم به خون خوک‌های قربانی شده آلوده گشت.

برعکس مؤسس امپراطوری یونان، یعنی اسکندر مقدونی، که به دین و آئین مردم کاری نداشت، انتیوخوس حرامزاده، با این ادا و اصول‌های دیکتاتور مآبانه قصد داشت آزادی مذهب و آزادی فکر و اندیشه را در این سرزمین برانداخته و بت پرستی و مادی‌گرایی را جانشین آن سازد. چنین بنظر می‌رسد که تمام تاریخ بشر پیرامون یسکه‌تازی‌های همین نوع دیکتاتورهای حرامزاده دور می‌زند!

بالاخره طاقتمردم از زورگوئی‌های انتیوخوس به طاق رسید، و مردی بنام «مکابی» که دارای هشت پسر بود، کاه‌وار برعلیه انتیوخوس قیام کرد. وی با یاری پسرانش و تعداد کمی سپاهی موفق شد لشکر امپراطوری یونان را شکست بدهد و اورشلیم را آزاد کند. وقتی مکابی‌ها وارد معبد اورشلیم شدند و آنرا از کثافات پاک نمودند، برای «وقف» دوباره معبد به خداوند یکتا، می‌بایستی شمعدان مخصوصی را روشن می‌کردند و برای این منظور، در درون معبد مقدار بسیار کمی روغن پاک و مطهر یافتند که فقط برای یک روز کافی بود. اما این روغن بطور معجزه آسائی، هشت روز دوام آورد، به همین مناسبت یهودیان سراسر جهان همه ساله، حنوکا را هشت روز جشن می‌گیرند، و هرشب برتعداد شمع‌ها می‌افزایند. حنوکا به جشن نور و آزادی معروف گشته است.

و اما داستان کریسمس مربوط می‌شود به وقایعی که گفته می‌شود در بیش از دو هزار سال پیش در همان سرزمین حادثه آفرین اسرائیل رخ داده است. در آن زمان رومی‌ها حکومت این منطقه را برعهده داشتند، و این بار دیکتاتور دیگری بنام «هرود» وارد میدان شده بود. او خواب دیده بود (و یا بنا به روایتی ستاره شناسان به او اطلاع داده بودند) که یک نوزاد یهودی بزودی به دنیا خواهد آمد و بساط او را برخواهد چید. این نوزاد یهودی، حضرت عیسی بود که در یک آخور تنگ و تاریک در شهر بیت اللحم نزدیک اورشلیم بدنیا آمد. گفته می‌شود که ستاره‌ای بسیار نورانی در بالای محل تولد عیسی علامت و مژده ظهور این پیامبر بود. به پدر عیسی در خواب وحی آمد که چه

نشسته‌ای، هرود خرامزاده هر آن ممکن است از راه برسد و بچه را نغله کندا زود بجنب و با اهل بیتات بمصر فرار کن.

چشم‌تان روز بد نبیند، وقتی این هرود نابکار از کلکی که خورده بود آگاه شد، دستور داد هر چه کودک یهودی زیر دو سال در بیت اللحم بود از دم شمشیر بگذرانند عیسی در سن دوازده سالگی به اسرائیل بازگشت و با وجود مخالفت‌ها و ضدیت قشری گریبان مذهبی و به صلیب کشیده شدن توسط رومی‌های مستبد، توثیق نور حقیقت عرفان را در قالب تمثیل و مثال و در لفاف داستانهای سمبلیک لاقبل برای مدت کوتاهی به جهان و جهانیان عرضه کند.

به یادبود تولد عیسی، مسیحیان جهان کریسمس را، که درست مصادف با شب یلدا می‌باشد، همه ساله جشن می‌گیرند. ناگفته نماند که به عقیده برخی از پژوهشگران، واژه «کرایست» (= مسیح) همان واژه «خورست» فارسی یا «خورشید» است و به همین سبب است که تولد عیسی مسیح با شب یلدا که تولد «میترا» خدای خورشید می‌باشد مترادف است. اما در نظر عده دیگری از محققین، واژه «کرایست» ترجمه یونانی واژه «مائیش» عبری است که به معنای «با روغن مقدس تدهین شده» می‌باشد. از دیدگاه عرفانی، همانطور که خواهیم دید، هر دو این معانی میتواند صحیح باشند و با هم هیچ مغایرت ندارند.

و اما داستان شب یلدا... همانطور که میدانید، شب یلدا طولانی‌ترین و تاریک‌ترین شب سال می‌باشد و میشود گفت که در این شب طولانی که استبداد تاریکی کولاک میکند، میترا، خدای روشنایی و مهر، زاده میشود و رفته رفته قویتر گشته و با گرمی و روشنایی خود در ایام نوروز به استبداد و استیلای سردی و تاریکی خاتمه میدهد.

ایرانیان همه ساله با شادباش تولد مهر، شب یلدا را جشن می‌گیرند و دوستان و افراد خانواده دورهم جمع شده و بصرف «شب چره» می‌پیردازند. بعضی‌ها چنین باور دارند که واژه «یلدا» از ترکیب دو واژه پارسی «یل» (یعنی پهلوان) و «دا» (یعنی پیدایش) بوجود آمده

است. عده دیگری معتقدند که این واژه از «یول تاید» (Yuletide) سرچشمه گرفته است که نزد مردمان «کلت» (Celts) (نیاکان مردمان انگلستان و آلمان و اسکاندیناوی) به معنای جشن «گردش چرخ سال» می‌باشد. بعضی دیگر بر این باورند که واژه یلدا یک واژه سریانی و عبری و عربی است بمعنای «زایش» و شب یلدا شب زایش خورشید و تولد «میترا» یا «مهر» می‌باشد.

آنچه از دیدگاه عرفان، این سه داستان را بهم ربط میدهد این است که هر سه آنها از زایش نور که سمبل مهر و خرد و آگاهی و آزادی می‌باشد، و از پیروزی نهائی نور بر تاریکی که سمبل جهل و استبداد و زور گوئی و مادی پرستی است سخن می‌گویند. گرچه این نور هر چند یک بار در دل ما انسانها زاده میشود، اما متأسفانه چون خود را به اندازه کافی «وقف» رشد این بارقه نور یا این مسیح نوزاد و یا این جرقه مهر نمی‌کنیم، «آنتیوخوس» و «هرود» و «تاریکی» که همانا سمبل نفس مادی‌گرا و خودپرست و کورنهن و مستبد ما می‌باشند، بر درون ما غلبه می‌کنند.

بهتر است در اینجا سری هم به ملاتصرالدین بزنیم...

نقل کرده‌اند که همسایه ملا یکرورز درب خانه ملا را بصدا درآورد و از نصرالدین خلوت که الاغش را به او قرض بدهد. ملاتصرالدین به او گفت: «متأسفانه الاغم را به کس دیگری قرض داده‌ام! در همین موقع صدای عربده خر ملا از داخل طویله بلند شد. همسایه ملا به او گفت: «ولی ملا، من صدای الاغ ترا همین الان از توی طویله‌ات شنیدم!» نصرالدین درحالی که در راه روی همسایه می‌بست گفت: «کسی که به حرف یک خر بیشتر از حرف یک ملا اعتماد داشته باشد، لیاقت ندارد که هیچ چیزی به او امانت داده شود!» اگر خوب مشاهده کنیم، می‌بینیم که ما آدمها، اکثراً به حرف «خر» وجودمان بیشتر اعتماد می‌کنیم تا به حرفهای نفس خردمند و والاتر درونمان. این خر وجود ما، همان بخشی است که فردوسی درباره آن میگوید: خور و خواب و آرام جوید همی

وزین زندگی کام جوید همی گفته است که مسیح موعود یهودیان، سوار بر الاغ وارد اورشلیم خواهد شد و در مورد مسیح عیسویان نیز همین را گفته‌اند: از نظر روانشناسی و از دیدگاه عرفانی این نکته حائز کمال اهمیت است که هدف نفس والای انسان (مسیح درون) این نیست که نفس حیوانی (خر درون) را بکشد و ازبین ببرد، بلکه باید برآن سوار باشد. یعنی غرض این نیست که آدمی بالکل مادیات را کنار بگذارد و لذات مادی و غریزه‌های جسمانی را در خودش بکشد، بلکه باید آنها را تحت تسلط عقل و خرد و عواطف روحانی و والا قرار بدهد. مولانا خطاب به کسانی که الاغ مادی پرستی بر وجودشان سوار است چنین میگوید:

ترک عیسی کرده، خر پرورده‌ای

لاجرم مانند خر در پرده‌ای

و حالا برای آنکه ببینیم آیا کدام قسمت از وجود ما در حال حاضر بر روان ما تسلط دارد، براساس معنای درونی داستانهای حنوکا، کریسمس و شب یلدا یک تست خودشناسی بسیار کوتاه تدارک دیده‌ایم که سه بخش جداگانه دارد. هر یک از این بخش‌ها از هفت سؤال تشکیل شده است. سعی کنید در کمال صداقت به این پرسش‌ها پاسخ دهید. در خاتمه، تعداد پاسخ‌های مثبت (آری) را در هر بخش بشمارید و یادداشت کنید.

تست خودشناسی براساس داستان حنوکا، کریسمس و شب یلدا:

۱- هر وقت وارد یک میهمانی میشوید، آیا ابتدا ریخت و قیافه و لباس میهمانان را مورد بررسی و قضاوت قرار می‌دهید؟

() آری () نه

۲- آیا شدیداً نگران توازن اندام خود می‌باشید و در این مورد حاضر به صرف وقت و انرژی و پول کلان می‌باشید؟

() آری () نه

۳- آیا به زندگی تجملاتی و پر زرق و برق و دارا بودن منزل و مبلمان و جواهرات اشرافی و چشمگیر اهمیت می‌دهید؟

() آری () نه

۴- آیا در نظر شما فقط چیزهایی که قابل دیدن و لمس کردن هستند و بطور علمی ثابت شده‌اند، واقعی می‌باشند؟

() آری () نه

۵- آیا به نظر شما فقط یک دین و مذهب واقعی وجود دارد و بقیه مذاهب همه دروغ می‌باشند؟

() آری () نه

۶- آیا به نظر شما باید کسانی را که به دین و مذهب راستین، معتقد نیستند سرکوب کرد؟

() آری () نه

۷- آیا هر کس با شما اختلاف عقیده و یا اختلاف سلیقه دارد شخصیت شما را تهدید میکند؟

() آری () نه

جمع کل پاسخ‌های مثبت شما در بخش اول:

۸- آیا ریخت و قیافه ظاهری افراد هرگز برایتان مطرح نیست و زیبایی و زشتی برایتان کاملاً یکسان است؟

() آری () نه

۹- آیا به توازن اندام و زیبایی و جوتی خودتان توجهی ندارید و برای آن کوچکترین اهمیتی قائل نیستید؟

() آری () نه

۱۰- آیا سعادت را فقط در «زندگی درویشی» و قناعت و ساده زیستن میدانید؟

() آری () نه

۱۱- آیا در نظر شما فقط عوالم روحانی و الهی، واقعی و با ارزش می‌باشند و دنیای مادی همه هیچ و پوچ است؟

() آری () نه

۱۲- آیا به نظر شما همه فلسفه‌ها و ادیان و مذاهب کاملاً یکسان هستند و باید همه را یکسان پذیرفت؟

() آری () نه

۱۳- آیا به نظر شما تنها راه ایجاد صلح و صفا میان انسانها از بین بردن کامل ادیان و مذاهب است؟

() آری () نه

۱۴- آیا حتی المقدور سعی می‌کنید با عقاید دیگران مخالفت نورزید و بحث و گفتگو را بیهوده می‌دانید؟

() آری () نه

جمع کل پاسخ‌های مثبت شما در بخش دوم:

۱۵- آیا وقتی وارد یک میهمانی می‌شوید سعی می‌کنید در وجود هر کس یکنوع زیبایی ببینید و هیچ کس را با دیگری مقایسه نمی‌کنید؟

() آری () نه

۱۶- آیا همانقدر که به سلامت و توازن زیبایی جسمانی خود اهمیت می‌دهید، به همان میزان نیز برای پرورش فکر و اندیشه و روح خود وقت و پول و انرژی صرف می‌کنید؟

() آری () نه

۱۷- آیا از چشم و همچشمی بیزارید و پول و ثروت را فقط برای رفاه خود و خدمت به دیگران می‌خواهید؟

() آری () نه

۱۸- آیا از نظر شما جهان قابل لمس مادی و جهان غیر قابل لمس روحانی هر دو وجود دارند و هر دو مهم هستند؟

() آری () نه

۱۹- آیا با وجود اینکه شما میان ادیان و مذاهب و فلسفه‌های مختلف، تفاوت‌های مهمی می‌بینید، با این حال معتقدید که باید به کلیه ادیان و مذاهب و فلسفه‌های گوناگون احترام گذاشت؟

() آری () نه

۲۰- آیا به نظر شما بشر فقط هنگامی در صلح و صفا خواهد زیست که با وجود اختلاف عقیده و مرام، همه ملتها خود را از یک خانواده بحساب آورده و اقوام بشر وجود یکدیگر را با همه تفاوتها بپذیرند؟

() آری () نه

۲۱- آیا شما شخصا از بحث و گفتگوی دوستانه و تبادل نظر با کسانی که هیچ شباهه فکری و عقیدتی با شما ندارند لذت می‌برید و قادر هستید از همه کس چیزی

بیاموزید؟

() آری () نه

جمع کل پاسخ‌های مثبت شما در بخش سوم:

تعبیر نمره‌های شما از این قرار است:

۱- چنانچه در بخش اول این تست بیشترین نمره را آورده‌اید، به احتمال قوی نشان آنست که «آنتیوخوس» و «هرود» مستبد و اهریمن تاریکی و سردی در وجود شما حسابی شلنگ تخته انداخته و الاغتان نیز حسابی سوارتان شده است! دیگر خود داند!

۲- اگر بالاترین نمره را در بخش دوم این تست بدست آورده‌اید، نشان آنست که سعی دارید هرچه بیشتر الاغ وجودتان را زجرکش کنید و از شر آن خلاص شوید! مراقب باشید که این امر موجب خولهد شد که خر شما در گِل بماند و نتوانید پیروزمندانه وارد اورشلیم شوید! «هرود» و «آنتیوخوس» نامرد ممکن است از این اوضاع نهایت استفاده را ببرند و با حیله و کلک بروجود شما مسلط شوند. خلاصه مراقب اوضاع باشید!

۳- و اما اگر در بخش سوم این تست بالاترین نمره را آورده‌اید، نشان آنست که ماهرانه سوار بر خر وجودتان می‌باشید، و اگر هم هنوز وارد «اورشلیم» نشده‌اید، بزودی انشالله، به سلامتی و میمنت وارد خواهید شد. جناب «آنتیوخوس» و «اهریمن تاریکی» هم هیچ غلطی دیگر نمی‌توانند بکنند. و حتی اگر شما را به صلیب بکشند، جای هیچگونه نگرانی نیست. زیرا که بعد از سه روز دوباره زنده می‌شوید و حیات جاودانه می‌یابید! به راه خود ادامه بدهید!

عیسی روح تو با تو حاضر است

نصرت از وی خواه کو خوش ناصر است

تلفن درج پیامهای بازرگانی در

شوفار

۴۷۰۰-۶۵۴ (۳۲۳)

California Stress Control Clinic

کالیفرنیا استرسی کنترول کلینیک

دکتر هوشنگ پاکدامن

با همکاری شارونا کوهن
و فریده قلی زاده



آیا از یکی از عوارض زیر رنج میبرید؟

* اختلالات حافظه‌ای
* سر درد و میگرن
* دردهای مزمن

* اختلال خواب
* ADHA کودکان
* ADD در جوانان و بزرگسالان

* عدم تمرکز افکار
* افسردگی
* اضطراب

بدون مصرف دارو، بدون عوارض جانبی از طریق E.E.G. Biofeedback

دستگاه E.E.G. Biofeedback مدرنترین و پیشرفته ترین دستگاه کامپیوتری و الکترونیکی که عوارض بدنی و امواج مغزی را ضمن ثبت و نظارت تبدیل به سلسله اطلاعاتی می نماید که با استفاده از این دستگاه کامپیوتری میتوان عوارض و دشواریهای روحی و روانی را کنترل و معالجه کرد.



دکتر هوشنگ پاکدامن

دارای دو بورد تخصصی از ایالت کالیفرنیا

* مشاور خانواده و کودکان

* روانشناس بالینی

* تشخیص از طریق آزمون های روانشناسی کامپیوتری

[818] 81 - STRESS

در ۲ منطقه انیسینو و بورلی هیلز

(۸۱۸) ۸۱۷-۸۷۳۷

(۳۱۰) ۸۸۸-۵۶۰۰



ما ساکنان شهر فرشته‌ها و یا عبارتی لوس آنجلس نشینان، بی شک فرشته‌های سنگی بیشماری را با بال‌های بازشان در گوشه و کنار شهرمان می‌بینیم.

این فرشته‌های سنگی، مظهر فرشته‌های آسمانی و نمایانگر روحیه پاک و بهشتی انسانها در شهری که کسی چه میداند شاید تصویر گوشه کوچکی از بهشت معبودی است که به اعتقاد بسیاری از انسانها، میعادگاه فرشته صفتان در دیار آخرت است.

براستی که طبیعت این شهر با گل‌های گوناگون و رنگارنگش، درختان نخل سر بفلک کشیده با ریشه‌های افشان عشق و زیبایی‌های بهشت گونه‌اش در کنار آب‌های اقیانوس آرام، رویاهای بهشت واقعی را ترسیم می‌کند و گهگاهی ما را بی‌اختیار به فکر همان بهشتی که اولین منزلگه آدم و حوای افسانه‌ای است، می‌اندازد.

اما درین و صد افسوس که در این شهر فرشته‌ها، چه بسیار افرادی را می‌بینیم که در وجودشان بجای قلبهای آکنده از عشق‌های زلال، قلبهای سنگی بی‌عاطفه می‌تپد و با هر تپش، امواج جدائی‌ها بجای امواج آسودگی‌ها، راهی آبهای اقیانوس آرام می‌شوند.

اگر با نگرشی دقیق و متفاوت به پیرامون خود بنگریم و چهره افراد جامعه خود را زیر ذره بین منطبق زندگی قرار دهیم، خواهیم دید که در پشت نگاهها و در پس اندیشه‌های برخی از آنان، بجای ترانه‌های سپید زندگی، توده‌ای از ذهنیات و تصورات واهی آرمیده است که با هیچ زنگ خطری حاضر به بیداری و برخورد با واقعیات زندگی انسان که شایسته افراد نیک اندیش و واقع‌گرا باشد، نیست.

درد بعضی از افراد جامعه ما، تقلیدها و دنباله روی‌های ناآگاهانه‌ای است که گهگاه با هیچ یک از معیارهای یک زندگی واقعی که تار و پود دیواره هایش تنیده شده از الیاف صفا و مهربانی، انسانیت و پیراستگی است، هماهنگی ندارد.

ما ساکن سرزمین آزادی‌ها، سرزمین عاری از قیدوبندهای دست و پاگیر هستیم. در

ما ساکن سرزمین آزادی‌ها سرزمین عاری از قید و بندهای دست و پاگیر اما ریسمان تفکرمان به گذشته‌ها و سالهای بسیار دور گره خورده

و اسیر بسیاری از سنت‌های دست و پاگیر و دور از ذهن قدیمی است



درد جامعه ما

از: ثریا پاستور

اینجا زندگی می‌کنیم، کار می‌کنیم اما ریسمان تفکرمان به گذشته‌ها و سالهای بسیار دور گره خورده و اسیر بسیاری از سنت‌های دست و پاگیر و دور از ذهن قدیمی است. ما در قرن بیست و یکم و هزاره سوم میلادی زندگی می‌کنیم و از بسیاری از موهب‌های زندگی نوین برخورداریم. آخرین کشفیات و اختراعات علمی و پزشکی و غیره را درآغوش خود داریم، در بسیاری از جنبه‌های زندگی، از دست‌آوردهای جدید بشری بهره می‌گیریم، لابلای صفحات کامپیوترها یا «رایانه‌ها» غوطه‌وریم، گوش‌هایمان با صدای پرتاب سفینه‌ها به کرات آسمانی دیگر آشنا شده‌اند، نگاه‌هایمان شاهد

ترقیات شگفت‌انگیز عصر حاضرند، اما در زندگی خود، تنها گوشه‌های ناچیزی از این همه تحولات و پیشرفته‌ها را بکار می‌گیریم و در افکار بسیاری از ما، تنها ذره‌های ناچیزی از تمامی نوآوری‌های بشری در پرواز بوده و فقط به جنبه‌های ظاهری و مادی زندگی چشم می‌دوزیم.

گهگاه از برخی روش‌های زندگی مهاجرین دیگر ساکن آمریکا پیروی می‌کنیم و در بسیاری موارد چشم بسته خود را در دالان‌های تاریکی که انتهایشان جز رسیدن به بن بست نمی‌باشد رها می‌کنیم.

گرفتاری بعضی از افراد جامعه ما این است که لابلای اینهمه موهب‌های برشمرده، تنها جنبه‌های مادی این جهان فانی و پر رمز و راز را در قاب‌های گرانقیمت و بزرگتر از بزرگ، جای داده‌اند و کتابهایشان را بی‌خبر از نوشته‌های پرمغز درون آنها، در کتابخانه‌های چوبی و افسانه‌ای قرار داده‌اند و در کنار آن، اثری از قاب عکسهای صفا و مهربانی و تابلوهای انس و وفاداری و دلبستگی‌های قدیمی و ردپائی از ظرف‌های زیبای خیال و نقش‌های عاطفه بچشم نمی‌خورد.

و چه زیبا بود اگر اندیشه نیز در قاب بزرگ و زرینی به نمایش گذارده میشد و مادیات بدون اندیشه از افکار جدا میگردیدند! در این صورت، ما صاحب دوره کاملی از تمامی پدیده‌های زندگی میشدیم و چه صف‌های طولی که برای تماشای افکار سازنده انسانی تشکیل نمی‌شد!

و چه خوب است اگر بتوتیم خود را از مرداب‌های فکری نجات دهیم! چه خوب است اگر بتوتیم خود را از گرداب‌های افراط، زیاده‌روی و هزینه‌های غیرضروری که در آن غوطه‌وریم، رها سازیم تا هرگز شاهد آن نباشیم که رندهای تقلید به دریاهای گسترده تبدیل شوند!

براستی آیا دوست داشتن انسانها بخاطر معنویات وجودی‌شان نه اندوخته‌های مادی، پرمعنی‌ترین مکتب انسانی نیست؟ در کدام مکتب الهی، معیار و ملاک انسانیت و بشر دوستی بر پایهای مادی استوار است؟

پسندیده‌تر نیست که در کنار وجب کردن سنگفرش خانه‌ها، سنگفرش عاطفی وجود آدمیان نیز اندازه گیری شود و قلب‌های پرعاطفه در ترازوی افکار، محک زده شوند؟

مسئله خود گم کرده‌ها، یکی دیگر از دردهای جامعه ما بشمار می‌رود. خود گم کرده‌هایی را می‌بینیم که حتی حاضر به چرخش نگاه خود و داشتن نگرش دوباره‌ای به گذشته خود نیستند. خود گم کرده‌هایی که گوشتی با ورود به سرزمین آزادی‌ها، تاریخ تولدشان آغاز شده و نه گذشته‌ای داشته و نه پیشینه‌ای. خود گم کرده‌هایی را می‌بینیم که تنها صدای خش خش قدمهای خود بر توده‌های اسکناسهای رها شده در گرداگردشان را می‌شنوند. تنها از بزبمهای شبانه خود، بی‌خبر از غم و اندوه دیگران لذت می‌برند و اگر نجات غریقی می‌شناسند از او تنها برای نجات خویش از دریای گمراهی‌های خود مدد می‌گیرند. نه آسمان را می‌بینند و نه زمین را. دیدگان خود را تنها سوار بر روی خط پول می‌کنند و جز راه پول، راهی نمی‌شناسند.

اما تا به کی میتوان با اندیشه‌های مادی، روی ناپاکی‌ها و بازبهای هزار چهره زندگی را پوشاند و سخنی برب نیورد؟ ای کسانی که ساکن آمریکا هستید! آیا برآستی هرگز زندگی‌های آمریکائی را جدا از بی بندوباری‌های برخی که متعلق به خانواده‌های اصیل نیستند، مورد بررسی قرار داده‌اید؟

بندرت دیده میشود که خانواده آمریکائی، اندوخته‌های بزحمت بدست آمده خود را به بهانه‌های مختلف، راهی نیستی کند. چه زیبا بود اگر در کنار سنگ‌های براق روی لباسها و جواهرات، سلولهای وجودمان نیز لبریز از برق و نشاط بود و آن قسمتی از اعماق وجودمان که غرق در تاریکی‌ها شده‌اند و دیگر برق‌های معنوی وجود را نشان نمی‌دهند، بسوی روشنائی‌ها سوق میدادیم!

ای کاش، هرازگاهی، در کنار یکی از سواحل اقیانوس آرام قدم میزدیم و درها و بیقراری‌های درون خود را لابلای خاک رس ساحل، راهی آبهای اقیانوس آرام میکردیم و

شستشویشان میدادیم!

بیانید بر تن اندیشه‌ها مان، لباس تازه‌ای بپوشانیم. لباسی برازنده قامتشان به دور از معیارهای قراردادی و شکل گرفته با روش‌های غیراصولی. لباسی دوخته شده از فرآیندهای سازنده زندگی‌های راستین. زندگی‌های مالمال از صداقت و رفاقت. زندگی‌هایی که هرگز با ریزش باران ندامت همراه نباشد.

اگر بخواهیم تمامی دردهای خفته در

جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کنیم برشمریم، نیاز به نوشتن کتبی خواهد بود که آنچه در اینجا به آن اشاره شد تنها ترسیم گوشه کوچکی از آنها در ذهن و افکار ما است که در صورت مداوای این دردها، میتوان خود را به یک زندگی متعادل رساند و به آرامشی عمیق دست یافت. آرامشی که با سلسله کوههای عظیم پوشیده از پول نیز هرگز بندست نخواهد آمد.

تسلیت

درگذشت نا بهنگام **دان هارونیان**، فرزند ارشد جناب آقای مسعود هارونیان، رئیس سازمان فرهنگی ایرانیان یهودی که سالیان دراز در خدمت جامعه خود بوده‌اند، موجب تألم قلبی همگان گردید.

ما این فقدان نا بهنگام را بخاندان هارونیان تسلیت گفته برای آنان آرزوی سلامت و بهروزی می‌کنیم.

هیئت امناء و هیئت اجرایی فدراسیون یهودیان ایران و سازمانهای وابسته و هیئت مدیره مرکز یهودیان ایرانی

جناب آقای لطفاله خی

درگذشت سرکار خانم **طوبی عی حکیم**، خواهر ارجمند جنابعالی را که از خدمتگزاران صدیق جامعه و از یاران و پشتیبانان همیشگی فدراسیون بوده‌اید، به شما و کلیه خانواده‌های سوگوار تسلیت می‌گوییم.

هیئت امناء و هیئت اجرایی فدراسیون یهودیان ایران و سازمانهای وابسته و هیئت مدیره مرکز یهودیان ایرانی

دکتر **هوشنگ ابرامی** در میان نویسندگان و پژوهشگران معاصر ایرانی، به ویژه یهودیان ایرانی مقامی والا داشت. همکاری دکتر هوشنگ ابرامی در شوفار، نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی که آن روانشاد طی سالیان متمادی با آن همکاری داشت، داغدار درگذشت او هستند و همدرد خانواده و خاندان او.

یاد این دانشمند نادر و بی‌بدیل همیشه با ما خواهد بود. باشد که پروردگار به همه آنهائی که در این فقدان سهمگین به سوگ او نشسته‌اند، صبر عنایت فرماید.

هیئت امناء و هیئت اجرایی فدراسیون یهودیان ایران و سازمانهای وابسته و هیئت مدیره مرکز یهودیان ایرانی

بنیاد جامعه دانشوران و فعالیت‌هایش

آقای رحمت‌الله اورشلیمی تحصیلات خود را تا دوره دبیرستان در مدرسه آلیانس (اتحاد) طی نمود و سپس از دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران با درجه فوق لیسانس مهندسی فارغ التحصیل و همچنین از دانشکده علوم اداری و مدیریت بازرگانی با درجه فوق لیسانس از دانشگاه تهران فارغ التحصیل گشت از همان زمان خدمات دولتی را آغاز و مدت ۱۸ سال در وزارت کشاورزی و وزارت تعاون و امور روستاها در امور اجرایی و مدیریت، کارشناس رسمی دادگستری و امور کارشناسی در شرکت نفت و گاز بکار اشتغال داشت وی در سال ۱۹۸۸ به آمریکا مهاجرت نمود و در حال حاضر عضو هیئت اجرایی بنیاد دانشوران از بدو تأسیس می‌باشد.

است.

ادیان الهی و مکاتب فلسفی و عرفانی که پس از یهودیت پایه گذاری شدند و هر یک خود را ناجی و هادی بشریت میدانند متأثر از یهودیت بوده و منابع مذهبی و فلسفی یهود در پیدایش و مسیر آنها از جمله اسلام و مسیحیت تأثیر بسزائی داشته است.

ولی بحکم اصل عدم سازش! با یهودیت از درستیز و عناد درآمنند و پیروان آنرا با مشکلات و موانع و ناهنجاریهای بی مانندای مواجه کردند.

ولی یهودیت راه و مسیر و هدف و رسالت خود را با تمام مصائبی که پیروانش تحمل میکردند پیمود و موجب تکامل و بسط تعالیم خود بین یهودیان و جوامعی که با یهودیان در تماس بودند، گردید.

از نظر تاریخی اکثر یهودیان جهان در طی ۲۰۰۰ سال بین جوامع مسیحی و اسلامی زندگی کرده ولی علیرغم ریشه های مشابه فکری و مذهبی میان این سه دین عمده جهان بعامل گوناگون تاریخی تفاهم لازم به وجود نیامد.

ولی امروزه با نزدیکی بیشتری که میان انسانها برقرار شده، متفکران یهود با تکیه به اصول یهودیت میتوانند در ایجاد تفاهم و شناسائی شایسته فرهنگ و میراث یهود بدیگر پیروان یکتاپرست و سایر مکاتب مؤثر باشند و

موجب ارتباط و کاهش تنش‌های موجود و برخورد‌های ناشی از عدم تفاهم و عدم آشنائی از یهودیت گردند.

عمده‌ترین عوامل مؤثر در زندگی و ادامه حیات جوامع یهود در سراسر جهان بخصوص طی سه قرن اخیر را میتوان بشرح ذیل خلاصه نمود:

- حفظ و رعایت کامل اصول و مبانی یهودیت.

- بوجود آوردن روابط نزدیکتر بین جوامع پراکنده یهود بخصوص در آسیا و اروپا.

- ادامه و شدت یافتن تدریجی روند مهاجرت و بوجود آمدن مراکز اصلی یهود در کشور اسرائیل و شمال آمریکا.

و بالاخره پس از وقایع جنگ جهانی

دوم و کشتار و قتل عام یهودیان اروپای شرقی و اروپای مرکزی و تحلیل رفتن یهودیان شوروی بین سالهای ۱۹۱۷ و ۱۹۹۰ اکثر یهودیان در دو مرکز اصلی یعنی کشور اسرائیل از ۱۹۴۸ با پنج میلیون و سیصد هزار نفر و ایالت متحده آمریکا و کانادا حدود ۶ میلیون نفر ساکن هستند که این دو رکن اصلی استقرار یهودیان از عوامل مهم حفظ یهودیت محسوب میشوند.

کما اینکه تاریخ شناسان و پژوهشگران

یهود موقعیت امروز جوامع یهود دنیا را با دوره باستانی یهود یعنی دوره تلمود مقایسه مینمایند. زیرا در آن زمان نیز دو مرکز اصلی قوم یهود در منطقه بابل یعنی عراق و غرب ایران وجود داشت. و امروزه نیز سرزمین اسرائیل و شمال آمریکا بدو مرکز بزرگ تجمع یهودیان درآمده است.

میتوان گفت از نظر تاریخی اهمیت

تحولات یکصد سال اخیر تنها منحصر به جنبه‌های اجتماعی و دموکراتیک و سیاسی نبوده و قوم یهود امروز علیرغم پراکندگی در سراسر دنیا در واقع تابع دو بُعد یا دو مرکز سازمانی و فرهنگی مذکور میباشد.

لذا جوامع یهودی در جهان امروز در

واقع وابسته و تحت الشعاع این مرکز اصلی

قریب ۴۰۰۰ سال قبل، برای اولین بار در تاریخ بشر پدیده‌ای فلسفی، معنوی و عرفانی تحت عنوان یهودیت به بشریت عرضه شد.

یهودیت با پیوندی محکم با خدای خود، یکتاپرستی را به اینان بشر ارائه نمود و در طول حیات خود پایه های اصلی تمدن و تعالی بشری را بنا نهاد.

یهودیت با پیروی از اصل بشردوستی و ارائه فرامین و راه و روشهای مترقی! فراسوی فهم و استنباط زمان خود! انسانها را از حیطة جهلی مطلق رهائی بخشید و با اتکاء به اصل یکتاپرستی و نوع دوستی توانست با فرامین ابدی و پیامی برای همه نسلها و اصول و قوانین پیشرفته و مناسب هر زمان تعالیمی مترقی و انقلابی در عالم بشریت ایجاد کند که حاصل آن موجب رشدی عقلاتی و تحول عمیق فکری در انسانها گردید.

از اینکه تاریکی با نور و جهل با دانش در تمام ادوار تاریخ بشر، در جدالی بی پایان بوده و خواهد بود. یهودیت نیز بعنوان سمبل و مشعلی از نور و دانش با جهان و ظلمت درستیز بوده و همواره با موانع و مشکلات عمیقی ناشی از جور و ستم سایر اقوام و ملل مواجه شده و در طی ادوار مختلف تاریخ خودا مجبور به دفاع و تحمل ضایعات بیشماری گردیده که حاصلی جز لطمه به معنویت و اصول انسانی نداشته

میباشند که خود را یهودی متعهد به اصول و آمال یهودیت میدانند. و میتوان گفت که آینده قوم یهود بطور اجتناب ناپذیر با آینده این دو مرکز اصلی در رابطه خواهد بود.

کشور اسرائیل و اجتماع یهودی مقیم این کشور علیرغم دشواریها و شرایط ویژه این کشور! نقش سرنوشت سازی در تاریخ معاصر یهود و حفظ مبانی یهودیت داشته و از سوی دیگر جوامع یهودی مقیم ایالات متحده آمریکا و کانادا محور دوم و مکمل کشور اسرائیل در پاسداری اصول و فلسفه یهودیت محسوب میشوند.

و قطعاً نزدیکی و تفاهم و همبستگی و اتحاد میان این دو مرکز با حیات انفرادی و هویت قومی یکایک یهودیان جهان و ادامه راه یهودیت ارتباط کامل دارد.

ساختار فرهنگ و تاریخ ما از یهودیت ناشی شده و عدم توجه و آگاهی و عدم وقوف به میراث فرهنگی و نداشتن حافظه تاریخی موجب اضمحلال قومی میگردد و بخاطر همین دلایل حیاتی بود که بنیاد جامعه دانشوران تشکیل و تأسیس شد.

بنیاد در سال ۱۹۹۲ با نگرشی عمیق و مسئولانه به آینده جامعه یهودیان ایران و بمنظور حفظ میراث فرهنگی یهود و تحقیق و پژوهش و انتشار ۲۷ قرن تاریخ و فرهنگ و ادب یهودیان ایران با شرکت جمعی از فارغ التحصیلان یهودیان ایران تأسیس و با وقوف کامل از رسالتی که به عهده گرفته بود؛ با استفاده از امکانات محدود و تجارب اعضا خود و با اطمینان کامل از حمایت افراد جامعه شروع به فعالیت کرد.

در وهله اول از فعالیت های خود نسبت به چاپ و انتشار سه جلد پژوهشنامه تاریخ و فرهنگ یهودیان ایران بنام پادیاوند به سردبیری پروفسور امنون نصر، استاد دانشگاه اورشلیم اقدام نمود. این پژوهشنامه طی سه مرحله به دو زبان فارسی و انگلیسی چاپ و منتشر و مورد استقبال پژوهشگران و افراد علاقمند جامعه قرار گرفت و در سطح وسیعی در اکثر دانشگاهها، مراکز علمی و پژوهشی و کتابخانه های معتبر و در اکثر نقاط توزیع

گردید.

مستعاقب انتشار این سه جلد پژوهشنامه، بنیاد جامعه دانشوران در یک اقدام روشنفکرانه و بدور از هر گونه نظر خاصی در چاپ و انتشار کتاب فرزندان استر بعنوان اولین تاریخ مصور یهود ایران با مرکز تاریخ شفاهی یهودیان همکاری و مشارکت نمود.

کتاب فرزندان استر حاوی مقالات علمی و تحقیقی اساتید و پژوهشگران و متضمن عکسها و تصاویر جالب و منحصر بفرد تاریخی در تیراژ ۵۰۰۰ نسخه منتشر و در سطح وسیعی در ایالات متحده و سایر نقاط با استفاده از کلیه امکانات موجود توزیع گردید.

خوشحالم به اطلاع برسانم اکثر نسخ این کتاب با همکاری همه جانبه مرکز تاریخ شفاهی و بنیاد جامعه دانشوران و با فعالیت های پیگیر و منبراته مدیر مرکز تاریخ شفاهی توزیع و بفروش رسیده و امید میرود با استقبالی که از این کتاب شده در آینده نسبت به چاپ دوم آن نیز مبادرت شود.

این بنیاد اطمینان دارد موفقیت انتشار کتاب فرزندان استر موجب ادامه و تقویت همکاریهای فرهنگی بین دو سازمان را بیش از پیش فراهم خواهد نمود.

بنیاد جامعه دانشوران همانطور که در موقعیت های مختلف به اطلاع علاقمندان تاریخ یهودیان ایران رسانده، کتابی علمی و تحقیقی که حاصل سالها تحقیق و پژوهش دکتر دیوید پروشلمی، استاد دانشگاه تل آویو میباشد، متضمن اسناد و منابع دست نخورده مربوط به تاریخ یهودیان ایران در قرن ۱۹ را بزبان انگلیسی منتشر خواهد نمود.

امید میرود این کتاب تحقیقی و علمی که نکات بسیاری از تاریخ یهودیان ایران را در قرن ۱۹ میلادی روشن خواهد نمود هرچه زودتر منتشر و ضمن توزیع در سطوح مختلف علمی و پژوهشی در اختیار عموم نیز قرار گیرد. این بنیاد در اجرای اهداف خود و با توجه به اهمیت خاصی که ادبیات ما در ساختار فرهنگ یهود دارد نسبت به چاپ و انتشار دیوان اشعار آقای جهانگیر صداقت فر، شاعر معاصر و توانا و با احساس و نوپرداز جامعه یهودیان ایران

تحت عنوان «آزمون برگزیدگی» اقدام نموده است. این دیوان اشعار آقای صداقت فر که اشعار آن از ویژگی خاصی برخوردار است متضمن تصاویر جالبی اثر آقای مهندس عبیر، اخیراً با همکاری شرکت کتاب از چاپ خارج شد و نیز در نظر است نسبت به چاپ و انتشار منتخبی از مجموعه ۱۰ جلدی ادبیات داستانی یهودیان دنیا اقدام شود و در حال حاضر مقدمات انتشار دو جلد از سری این کتابها فراهم شده است.

و اما کتاب حاضر تحت عنوان «یهودیت اصیل و یهودیت اسیر» نتیجه مطالعات بسیار و تحقیقات و پژوهش ها و اندیشه های آقای دکتر هوشنگ ابرامی است که بدو زبان فارسی و انگلیسی و جداگانه با همکاری شرکت کتاب به چاپ رسیده است.

آقای دکتر ابرامی را اکثر ما می شناسیم و با آثار ایشان آشنا هستیم. تمام عمر خود را با فروتنی خاص، صرف تحقیق و نویسندگی و انتشار آثار خود نموده، عشق و علاقه این محقق ارزنده به سرزمین اسرائیل و یهودیت در تمام نوشته ها و آثارش هویداست و کتاب یهودیت اصیل و یهودیت اسیر، نقطه عطفی است در مورد افکار و عقاید دکتر ابرامی درباره یهودیت.

در سایر جوامع یهودی خصوصاً اروپا و ایالات متحده آمریکا و بخصوص در کشور اسرائیل درباره مفهوم و درک و استنباط از یهودیت و اینکه یهودیت چیست؟ و به جامعه بشری چه خدماتی کرده است، کتب و رسالات زیادی نوشته شده است و اکنون با همت و کوشش ۲۰ ساله آقای دکتر ابرامی این کتاب برای نخستین بار درباره مسائل یهودیت باین نحو و بزبان فارسی و انگلیسی تقدیم مشتاقان مباحث و نکات بارز فلسفه یهود میگردد.

ذکر این نکته ضروری است که این بنیاد درباره نظریات ابراز شده در کتاب یهودیت اصیل و یهودیت اسیر و اثرات آن در جامعه قصد هیچ نوع جهت گیری خاصی ندارد ولی معتقد است هر چه بیشتر درباره مباحث و مسائل یهودیت مطالعه و تحقیق شود موجب خواهد شد آگاهی جامعه ما، بخصوص جوانان، درباره فلسفه یهود و دیدگاههای جهان متعبد

و انسان دوستانه یهود بیشتر شده و در نتیجه در این موقعیت حساس و در این برهه از زمان که جامعه ما متأسفانه دچار حوادث و تحولات اجتماعی تکان دهنده و دور از انتظار شده و نسل جوان ما بعلت عدم آگاهی از دیدگاههای یهودیت بحالت بی تفاوتی دچار شده است به مرحله خودشناسی و قومی باز گردد و جامعه تاریخی و ۲۷۰۰ ساله ما برای حفظ هویت یهودی، همبستگی و یک پارچگی خود را همانند پدران و اجداد خود بدست آورد.

باید اضافه کنم این بنیاد بمنظور پژوهش و چاپ و انتشار میراث فرهنگی یهودیان ایران طی کوششهای ۱۰ ساله خود مشکلات و موثقی را نیز تجربه کرده که اهم آنها را میتوان شرح زیر خلاصه کرد:

- کمبود عمیق اسناد و مدارک در زمینه تاریخ و فرهنگ یهودیان ایران بخصوص از دوره هخامنشی تا دوره صفویه.

- تعداد قلیل دانشمندان و پژوهشگران و استادان و نویسندگان که در رشته مربوط به تاریخ و ادب ما مشغول تحقیق و مطالعه هستند.

- عدم علاقه جوانان دانشجو جهت ادامه تحصیل در رشته تاریخ و فرهنگ یهودیان ایران بدلیل مشکلات موجود در ادامه تحصیل در این رشته و از جمله عدم آتیه مالی و عدم اطمینان شغلی برای آنان.

- عدم وجود کرسی های کافی در دانشگاهها و مراکز علمی مختلف در رشته تاریخ و فرهنگ یهودیان ایران که بتوانند دانشجویان بیشتری را جهت ادامه تحصیل در این رشته جذب نمایند.

- و بالاخره عدم استقبال ناشرین معتبر و شناخته شده در چاپ و انتشار کتب و رسالات مربوط بعلت عدم شناخت از بافت جامعه یهودیان ایران و اشکالات فراوان در فروش و بازار یابی و عدم درآمد کافی.

در نتیجه بنیاد جامعه دانشوران ناچار

است علاوه بر مخارج و هزینه های پژوهشی، هزینه چاپ و انتشار کتب مربوطه را خود رأسا تأمین نماید که خوشبختانه تا امروز این مهم با کمک و حمایت های مادی و معنوی افراد مسئول و علاقمند جامعه میسر شده است.

بنیاد جامعه دانشوران طی فعالیت مداوم تمام هم خود را صرف فراهم نمودن تحقیق و بررسی و انتشار تاریخ و فرهنگ و

ادبیات و میراث فرهنگی یهودیان ایران نموده و خواهد نمود و در اجرای اهداف خود توانسته با کارنامه ای مثبت سازمانی فرهنگی و ریشه دار، براساس اصول علمی و پژوهشی ایجاد کند. بنحوی که نسل آینده و جوانان ما بتوانند این راه و رسالت تاریخی را دنبال و ادامه دهند. راهی که موجب ثبت تاریخ و حفظ میراث فرهنگی جامعه کهن ما خواهد شد.

زندگی ما .. به کارگردانی دیگران

بقیه از صفحه ۱۹

غم و اندوه پنهانی ترین احساسات بشر است و هر کس حق دارد آنطور که میخواهد در غم عزیز از دست رفته اش زانوئ غم بغل گیرد. و درد نبودن او را لبراز کند. نه اینکه با آن افکار مشوش و فکر پریشان و خیال آشفته و مغز خسته جو بگویی حرفهای از پیش ساخته شده من و شما باشد.

اما خیر، رسم است که صاحب عزا را نباید تنها گذاشت! فراموش کرده ایم که همین صاحب عزا مدتها در خلوت خود درد بزرگ بیماری و یا دشواری های زندگی عزیز از دست رفته را به تنهایی و در تنهایی بدوش کشید و فریاد رسی نبود. اما حالا که احتیاج به تنها بودن و آرامش دارد، مردم راحتش نمیگذارند. یک ساعت - نه بیشتر - یکساعت باخود خلوت کنید و ببینید این زندگی نمایشی

چه بلاتی بر سر ما آورده است. ما چهره های حقیقی خود را از یاد برده ایم. هویت خود را همچنین. بیائید همت کنیم و زیر بار حرف این کارگردان قلابی اجتماع نرویم و باین ترتیب خود و فرزندانمان را از یوغ فشار زندگی نجات دهیم.

چه کسی گفته است که همه باید مثل هم زندگی کنند. کارگردان اصلی، آنکسی که زندگی را بما ارزانی داشته (هر چه میخواهید خطایش کنید پروردگار ... آفریدگار ... خداوند ... طبیعت و ...) اگر میخواست همه را یکدست میآفرید. یک رنگ و یک شکل و همزیان و همفکر و هم سلیقه ... در حالیکه چنین نیست ... دنیا و اجتماع رنگارنگ و جورواجور است و هر یک حق انتخاب دارد. ایندولوژیستها و مغزهای متفکر کمونیست هم بالاخره این مسئله را درک کردند.

هرچه کنی بکن، مکن ترک من ای نگار من

هرچه بری ببر، مبر سنگلی به کار من

هرچه هلی بهل، مهل پرده به روی چون قمر

هرچه دری بدر، مدر پرده اعتبار من

هرچه دهی بده، مده زلف بیاد ای صنم

هرچه نهی بنه، منه دام به رهگذار من

هرچه کشی بکش، مکش صید حرم که نیست خوش

هرچه شوی بشو، مشو تشنه به خون زار من

هرچه روی برو، مرو راه خلاف دوستی

هرچه زنی بزنی، مزن طعنه به روزگار من

هرچه کشی بکش، مکش باده به بزم مدعی

هرچه خوری بخور، مخور خون من ای نگار من

بزن،

مزن طعنه

به روزگار من

از: شوریده شیرازی

میخواهید فرزندانان وارثین واقعی شما باشند نه IRS.
میخواهید درآمدهای مادام العمر تضمین شده بازنشستگی داشته باشید.
میخواهید سرمایه‌تان نزول نکرده و بتواند درمقابل تورم مقاوم باشد.
میخواهید از عهده هزینه تحصیل فرزندانان برآئید.
میخواهید قانونا مالیات کمتری بدهید.

اگر

با

آنجلو طالبی

کارشناس رسمی اقتصادی و مشاور مجاز امور سرمایه گذاری

Registered Investment Adviser, Certified Financial Planner

با ۲۳ سال سابقه کار

مبتکر طرح TIE (Tax, Investment, Estate Planning)

متخصص سرمایه گذاری در برنامه ریزی ارث و میراث Estate Planning

برنامه ریزی بازنشستگی (Pension Design)

و برنامه ریزی مالیاتی Tax Planning مشاورت کنید.



تلفن ۹۰۰۰-۲۰۵-(۳۱۰)

Precision Financial & Estate Services

Securities offered through Linsco / Private Ledger, Member NASD/SIPC

9454 Wilshire Blvd., #902, Beverly Hills, CA 90212

(310) 205-9000 / (310) 259-9000

www.persianfinance.com





جهانگیر صداقت فر

کشور اسرائیل. در این همه مضامین متمرکز میتوان با شاعر هم آواز شد یا در پاسخ سخن سرود. اما میتوان از کنار این کلام نو در شعر فارسی بی‌اعتنا گذشت.

چرا که در قلب تپیده شاعر معنای امروزی ایرانی یهودی بودن نهفته است.

اینک شعری که باید، باید، باید بان تدبیر و در پاسخش کلامی گفت در موافقت و همدلی یا در جدل و رو در روئی. و من تردید ندارم که آزمون برگزیدگی هر دو گونه پاسخ، و ای بسا گونه های پیش بینی ناپذیر دیگری را نیز بر خواهد انگیخت.

از نظر زیبایی شناختی نیز اشعار این مجموعه ویژگی‌هایی را می‌نمایند که با هویت قومی شاعر پیوندی تنگاتنگ دارد. مثلاً در دو شعر نخست یعنی «قوم برگزیده» و «همیشاق» تکنیک سخن گفتن رو در رو با خدا، که در شعر فارسی بیش از هر جا در سنت مناجات و در «مناجات‌نامه»‌ها ثبت است، و در این جا معماری را میتوان دید خیره در طاق اطاقی زیبایی بجا مانده از نیاکان خویش که اندیشه مرمت بنا را در سر می‌پروراند. و مهمتر از همه در این مجموعه صدای انسانی را میتوان شنید که در میانه سخن گفتن از «شب شیشه‌های شکسته» مانند بغضی در حنجره شاعر با تلنگر خاطره‌ای قومی درهم می‌شکند.

خشم و خروش او، فریاد دادخواهی او، و بغض شکسته او بر ما مبارک باد.

شاید با هم به مقصدی یگانه رسیدیم. شاید نه. اما دست کم بیا سخن یکدیگر را حرمت گذاریم». این کیفیت ویژه را من بیش از هر شاعر دیگر در کار جهانگیر صداقت‌فر و بیش از هر جای دیگر در برگ برگ مجموعه شعر او با عنوان «آزمون برگزیدگی» دیده‌ام.

راه را بر شیوه‌ای از خطابت می‌گشاید که یادآور گفتار نوح و ابراهیم است با یهوه در «عهد عتیق». در این اشعار حالتی عاطفی جاری است که شاعر را در عتاب با آفریدگار خود می‌نمایاند. در بعضی اشعاری که از پی آن می‌آید، نیاز مبرم شاعر و شاید هم همکیشان و هم اندیشگان او را می‌بینم که به برقراری گفت و شنود با دیگر هم میهنان خویش که «کوچ» و «ای هم تبار» را میتوان نمونه‌هایی از این گرایش شمرد.

اما در بسیاری از اشعار این مجموعه فرز و نشیب‌های متن با فرز و نشیب‌های تاریخ قوم یهود سطر به سطر، تصویر به تصویر همراهی میکند. تو گوئی شعر و آئین دست در دست یکدیگر از مد تاریخ سر بدر می‌آورند تا تمام قد در برابر ما بایستند و شرح سفر تاریخی و آزمون های توان شکن خود را بیان کنند. اما نه با سری افکنده بلکه با سرافرازی. انسان که مثلاً در «رسیدن» می‌بینیم.

در یک کلام «آزمون برگزیدگی» کلامی مبارک است و افزوده‌ای شایان بر شعر ایرانیان غربت نشین. و یکی از هنجایای واپسین در تاریخ درخشان شعر فارسی. در این مجموعه بافتار کلام شاملو و اخوان را میتوان دید که مصادیق تاریخ پر رنج و شکنجه یهود را در هیچ و خم کوچمه‌های «عودلاجان» میجوید.

در آزمون برگزیدگی، چنانکه از نامش پیداست، محور سخن بر گذار اساطیری تاریخ قوم یهود است. از منازل تاریخی بشماره‌ای که از خلق اساطیر اولین بشر تا عصر امروز آن قوم دوام یافته است. سخن از «سفر آفرینش» است و «سفر خروج» و نزول «ده فرمان». سخن از دختران صیون است و نهضت صهیونیسم. سخن از «کریستال ناخت» و هالوکاست است و سخن از برخورد امروزی روشنفکران جهان است با مسئله ارض موعود و

خشم و خروش او، فریاد دادخواهی او، و بغض شکسته او

بر ما مبارک باد

مروری بر مجموعه اشعار
آزمون برگزیدگی
اثر جهانگیر صداقت فر

از انتشارات: جامعه دانشوران

از: پروفیسور احمد کریمی حکاک
استاد دانشگاه سیاتل

در قرنهای گذشته بسیاری از شاعران ایرانی یهودی تعیین اصول آئین یهود را با نظرداشت به ایجاد آشتی میان یهودیان و مسلمانان وجه اهتمام خود میکردند. در دوران اخیر نیز شاعران یهودی مذهب ایران، دوش بدوش دیگران در جهاد اجتماعی و سیاسی مردم ایران شرکت جسته و آرمان‌هایی همچون آزادی و آبادی حکومت قانون و استقرار دموکراسی را تبلیغ و بمردم تفهیم کرده‌اند. در امروزه روز غربت نشینی ایرانیان، اما، آندک آندک اینجا و آنجا شاعران ایرانی یهودی صدای ویژه خود را باز می‌یابند و در سروده‌های خود بر اصولی پا می‌فشارند که صراحت و صداقتی نو را دربر دارد. گوئی شاعر ایرانی یهودی معاصر بهم میهنان غیر یهودی خود میگوید: «من این گونه می‌اندیشم. جهان را اینگونه می‌بینم و با این اندیشه و بینش می‌خواهم با تو سخن بگویم.

سرودی برای

درختی کهن پیوند

پیشکش به:

هم‌کیشان بی‌گناه بی‌هوده دربند



سیزده هموطن یهودی بجرم واهی جاسوسی در شیراز و اصفهان دستگیر و بازداشت شدند. در این گروه از محصل ۱۶ ساله، چند معلم، یک مقام مذهبی و یک کفاش نیز دیده شدند.

پس از چندی تحت فشارهای بین‌المللی ۳ نفر از این زندانیان با قرار آزاد شدند و ده تن دیگر در انتظار محاکمه دریند ماندند. این سروده زبان حال این عزیزان و ما هم‌تباران آنان است.

مرا تا ریشه در ژرفاست

به نبش تیشه از بن کندن آسان نیست.

صبور و سخت سر استادهام در رهگذار یورش
اعصار

مرا باکی ز توفان نیست.

من از این خاک رستم - گیرم از بذر غریبی از
دیاری دور -

بار هجرت بسته بر یال سمند وحشی تقدیر.

من بدینجا دل سپردم

گیرم از مهر نهائی در عمیق سینه خفته از
زمانی دیر.

من در اینجا هم بهاران، هم خزان دیدم:

هم از عطشان تموزی مرا آوندها خوشید

هم از سرمای دی برخویش لرزیدم.

بهاران گرچه کوتاه بود، اما از شکران نعمتها

من از هر شاخه، از هر برگ، از هر گل

به دشت میزبان عطر طراوت، عطر برکت،

عطر عشق و مهر پاشیدم.

من به مادر خاک

چون خلف زادان با ایمان - وفا کردم.

مهر ورزیدم.

یادتان باشد ولی، در گردش بیش و کم ایام

من ز ضرب تیشه‌های جهل،

من ز سنگ‌اندازی نا بخردان هرگز نترسیدم.

در فصول برگریزان استقامت‌های پیگیرم

حکمت آموزانه نقشی از بهار جاودان:

تصویر طوبا بود.

تکچراغ هر شکوفه بر تنم نوری به مزدا بود

رهنمون رهروان در ظلمتای تنگناها بود

در گذار لشکر تاریخ

ریشهام سمکوب خشم خصم

شاخسارم شاهد رقص نسیم عادلان بوده‌ست.

صبر ایوبیم

پاسدار سنت و فرهنگ والای نیاکان

در شبیخون زمان بوده‌ست.



این زمان، اما

سرفراز از آزمون قرن بعد از قرن

سر به بادآباد تهمت‌های بی‌جا خم نخواهد شد.

از دروغ و افترای ناجوتمردان

ذره‌نی از اعتبار راستینم کم نخواهد شد.

من اینجا یادگار روزگار پرغرور رادمردانم

یادبود اولین منشور آزادی ز عصر

شاه شاهانم.

من اینجا ریشه در اعماق

با غرور و افتخار و عشق میمانم؛

در پس این ابرهای تار بی‌مهری

نوازش‌های گرم بوسه‌ی خورشید پنهان است؛

میدانم - میدانم.

اول جولای ۲۰۰۰



در وصف زن

از: امیر و خشورپور

ای زن، ای شور و نشاط زندگی

این جهان را بانی پابندگی

ای خداوند صفا و دلبری

ای سراپا مهر و صد افسونگری

ای تسلی بخش درد و رنج مرد

ای کلید و رهنمای گنج مرد

ای گرامی مادر والاگهر

ای درخت سودمند و پرگهر

من به مردی در برت زانو زدم

دست پرمه‌رت، مرا پرورده است

ناتوان بوده، توانم داده است

همچو کودک من نیازم، ناز تست

آن لب خندان و روی باز تست

گر هیاهوئی کند مرد از غرور

تا که حرف خود کند، ثابت به زور

خود خریدار رخ دلجوی تست

در طبیعت حمله از سوی قوی است

زود گفتن، خود دلیل کج روی است

پس تو ای بانوی خوب و بردبار

گر تو باشی عاقل و بس هشیار

مرد سرکش هم اسیر و رام تست

گر که شیر نر بود، در دام تست!

نردبان یعقوب

از: نوراله خرازی

در تاریخ پر شر و شور و پرماجرایی صدر یهودیت سرشار از معجزات و کرامات و تحولات سرنوشت ساز، یعقوب سهم بسزائی دارد و دو ماجرای خارق العاده‌ای که در زندگی او روی داده است فصل هیجان انگیزی در تورات است.

یکی کشتی گرفتن او با خداست و دیگری خواب دیدن او در پای نردبانی که سر به آسمان برافراشته بوده و فرشتگان از آن بالا و پائین میرفته‌اند.

هیچ چیزی در این دو سناریو عادی و نرمال و سابقه‌دار و آشنا نیست و هرگز تکرار نشده است و ماجرا آنقدر غنی و پرمعنی و لبریز از ایما و اشاره و وعده و وعید است که بوصف نمی آید و میتوان آنرا به انواع مختلف تعبیر و تفسیر و توجیه کرد و هربار نتیجه دیگری گرفت و بیشتر سرگردان و دست بسر و کله‌ها شد.

این کشتی گیری با خدا برخلاف تصور خیلی‌ها یک رؤیای آشفته نیست و چندان از حقیقت دور نیست و در بیداری یا یک عالم بین خواب و بیداری روی داده است چون انسان در خواب مجروح و ناقص نمیشود و یک عمر نمی‌لنگد.

در اینکه لنگیدن او مجازات گستاخی کلنجار رفتن با حق بوده است یا پاداش شهامت و بیباکی و تهور او ما نمیدانیم.

«... در خمیره و DNA یهودی دو نیروی متفاوت و دو خصلت متضاد بیتوته کرده و برای همیشه لایه گرفته‌اند و گاه با هم در نبرد هستند و گاه کنار می‌آیند.

یکی تسلیم و رضای بلاشرط ابراهیم است (در قربانی اسحق) و دیگری سرسختی و سرکشی و سماجت و شاید هم گستاخی یعقوب (در کشتی گرفتن با خدا) و او میکوشد بین این دو انگیزه نوعی هماهنگی و همکاری و صلح و صفا برقرار کند ولی همیشه موفق نمیشود. چون تسلیم و عصیان دو قطب مخالفند و ایشان بیک جوی نمیروند. یهودی شاید بی آنکه بدانند هزاران سال است مثل بندبازی ماهر کوشیده است توازن خودش را حفظ کند و دوام آوردن او در سیرک تاریخ نشانه‌ای است از اینکه کم و بیش درکار خود موفق بوده است.

اصطکاک و درگیری این دو خصلت گاه جرقه‌های ببار آورده و شعله‌ور شده و هستی او را در خطر انداخته است ولی وقتی این دو با هم کنار آمده و سازش کرده‌اند، این جرقه بجای انفجار بصورت شمع دل‌افروز و معطر درآمد است که با نور خود زوایای قلب او را روشن ساخته و طی قرن‌ها بوضعی معجزه آسا دسته گل‌هایی مثل موسی و یوسف و داود و سلیمان و عزرا و یسعیا و دانیال و یرمیا و هیلل و دیزائلی و ایتیشتین و فروید را بدنیا هدیه کرده است.

این راد مردان غواصانی هستند که از دریای علم و دانش و معرفت و الهیات و یکتاپرستی و هنر و نوع‌پرستی مروری‌های گرانبهائی به کف آورده و با بشریت درمیان گذاشته‌اند.

اینها سوپرمن هائی هستند که از میان قوم پراکنده خود برخاسته و اخگر درون خود را با دیگران سهم کرده‌اند و بعد بخاموشی گرانیده و از نردبان یعقوب بالا رفته و به عیش ابد پیوسته‌اند. روانشان آمرزیده باد. ...»

موجود آسمانی هم که حریف و مبارز یعقوب بوده و تمام شب به سروکول هم می‌پریده‌اند به احتمال قوی (قربانش گرم) خود خداست چون یک فرستاده و فرشته معمولی نمیتواند اینطور حرف بزند، نمیتواند اینطور امر بدهد و برکت کند و از دادن اسم خودش امتناع بورزد و امر به تغییر اسم یعقوب را به اسرائیل بدهد و وقتی درنظر بگیریم اسرائیل به معنی فردی است که با خدا کشتی میگیرد، این فکر بیشتر در ما قوت میگیرد. فردی که با یعقوب دست بگیریبان شده بوده خالق کائنات است نه فرستاده او.

جالب اینجاست که بیشتر مردان خدا و مقربان درگاه الهی یا با خدا حرف زده‌اند یا حضور او را حس کرده‌اند و بعد با خضوع و خشوع براه خود رفته‌اند. حتی حضرت موسی وقتی تمنا کرد روی او را ببیند، یهوه روشن‌انداد و امتناع ورزید.

ولی یعقوب در اینجا با یک کرشمه چند کار کرده است. نه تنها با خالق خود روبرو شده بلکه جگر آنرا هم داشته است که باگستاخی و بیباکی با او گلاویز شود و چند امتیاز هم بگیرد و تقریباً برنده از آب دربیاید.

ریزه‌کاری‌های این صحنه کشتی گیری یعقوب با خالق خود یکی دو تا نیست و شیرین کاری‌های او را در این شب سرنوشت ساز نباید سرسری گرفت.

شاید باریتعالی تلویحاً و با ایما و اشاره بما میگوید که گاهگاه (نه همیشه) میتوانیم مؤدبانه با او جر و بحث و یک و دو کنیم و محاوره و حتی مجادله داشته باشیم. او حرف ندارد و ما را می‌بخشد. بقول شاعر

لطف خدا بیشتر از جرم ماست

نکته سربسته چه دانی خموش



در رؤیای نردبانی که از زمین به آسمان برافراشته شده، یعقوب درحال فرار است. چون وقتی او از ترس اساو (برادرش) خائنه و مسکن خود را ترک میکند و بسوی سرنوشت نامعلومی می‌رود پدرش را فریب داده است و میداند.

وقتی هم سالها بعد با ثروت و مکت و گله و رمه و زن و فرزند بسوی وطن باز میگردد از پدر زن خودش فریب خورده است و این را هم میداند.

حال بین این دو فریب است که دو ماجرای سرنوشت ساز و خارق العاده او را درمیان میگیرند و سرنوشت او و قوم او را برای همیشه عوض میکنند.

وقتی او نگران و متوحش و با وجدانی گناهکار بسوی هوران در حال گریز است، شامگاهان در وسط بیابان سنگی را بجای بالش زیر سر میگذارد و بخواب می‌رود ولی هنوز سرش بستگ نخورده است. چون باریتعالی

هوای او را دارد.

در رویای آنشب یهوه در کنارش ایستاده است و او را سرپائی برکت میکند و وعده های خوب خوب میدهد و ورقه مالکیت کنعان را هم بار دیگر وعده میدهد و فریب دادن برادرش اساو را هم ابتدا بروی او نمی آورد چون او هم مثل داود از سوگلی های اوست.

بعضی مفسرین تورات براین عقیده اند که نحوه بکار بردن کلمات در برکت کردن یعقوب در این صحنه (کلماتی که از زبان یهوه ادا شده) از زیباترین و فصیح ترین نوشته های ادبی است و در تورات کمتر نظیر دارد.

از یک پابت نردبان عظیم سر به آسمان کشیده و در رویای یعقوب دعوتنامه ای است برای یک یک ما و گذرنامه ای است از پاریتعالی که اجازه صعود از آن و پیوستن ما را به مقام کبریائی عطا میکند.

این تنها نردبان یعقوب نیست و ملک مطلق هیچ گروهی نیست. این نردبان امید است. نردبان بشریت و نردبان رستگاری و پرهیزکاری است و ما همه در آن حق آب و گل داریم.

شاید حافظ و سعدی هم از وجود این نردبان بی خبر نبوده اند. سعدی نغمه سرئی میکند که:

رسد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

حافظ هم با تأسف شاعرانه زمزمه

میکند:

تر از کنگره عرش میزنند صغیر

ندامت که در این دامگه چه افتاده است

ربای لیپمن (Kennard Lipman)

که قبل از ربای شدن بیش از ۳۰ سال از عمر خودش را صرف عشقبازی با بودا و آئین او کرد ولی سرانجام به آغوش یهودیت بازگشت یک پله هم بالاتر میروود و عقیده دارد در قلب یک

یک ما این نردبان آسمانی جای دارد و با تزکیه نفس و پرهیزکاری و نوعپرستی اجازه صعود از آنرا بدست می آوریم تا رابطه نزدیکتری با آسمان برقرار کنیم و با خالق کائنات جان بگوئیم و جان بشنویم و شاید هم گاه سروکول

هم بزنیم.

شکی نیست این دو ماجرای

خارق العاده و آن دنیائی (نردبان یعقوب و کشتی گیری با یهوه) اعتبار همه ما را پیش خودمان و آسمان بالا برد و خودمان را داخل آدم حساب کردیم و عقده حقارتمان تغلیل یافت و دیدیم خالق پیامی لبریز از خوش بینی و امید و مملو از وعده رستگاری و عاقبت بخیری برای فرزندان آدم و حوا فرستاده است.

در جاده صعاب العبور بین گرفتاری و رستگاری و ایمان و گمراهی، یهوه چشم انتظار ماست. او را نومید نکنیم و پله های این نردبان خوش یمن را درنورددیم. او با ماست



درست قطب مخالف این خصلت

یعقوب (کلنجار رفتن با خدا) تسلیم و رضای بلاشرط ابراهیم پدر بزرگ او (در تصمیم به قربانی کردن اسحق) است.

ولی فراموش نکنیم او همان رادمرد باشهامتی است که برای نجات بیگناهان احتمالی صدم و عمورا با خدا درافتاد و یک و دو کرد.

ولی این بار به محض اینکه فرمان دردناک و باورنکردنی خدای تازه یافته خودش را دریافت کرد، بدون چون و چرا و اعتراض اسحق را برداشت و راه افتاد و بعد از ۳ روز راه پیمائی پر از شکنجه با قلبی شکسته به بالای کوه رفت و چیزی نماتده بود او را قربانی کند و اگر فرشته خدا سر بزنگاه دست او را نگرفته بود این مرد فدائی حق کار دست همه داده بود.



سنوالی که پیش می آید اینکه ما

یهودیائی که از اعتقاد «یعقوب کشتی گیر» هستیم آیا در ژن و DNA خود این خصلت کلنجار رفتن با خدا (و دنیا را برای ادامه بقا) به ارث برده ایم و قرنهایست به این شغل شریف (۱) مشغولیم؟

آیا از دودمان اسرائیل بودن سرقفلی

دارد یا دردسر؟ سربلندی است یا سرگردانی؟

ارشیه یعقوب شمشیر دو دم است و بارها در دوران گالوت و بیخامانی و اسارت قوم خود را از نابودی و بردگی نجات داده است. ولی وقتی با خصلت صلح جوئی و نوعپرستی و مهمان نوازی و تسلیم و رضای بلاشرط ابراهیم درهم می آمیزد، آلیاژی روحی بیار می آورد که مایه اعجاب و شگفتی است. چون باریتعالی کیمیاگر این معجون بهشتی است.

شاید ثبوت این فرضیه آسان نباشد چون بیشتر جنبه فیلسوفانه و شاعرانه را دارد تا رنگ و بوی عالمانه و گزارش است نه پژوهش.

با این حساب شاید بتوان گفت در خمیره و ژن یهودی دو خصلت متضاد بیتوته کرده اند و گاه با هم درنبردند و گاه همکاری میکنند.

اصطکاک و درگیری این دو خصلت گاه جرعه های بسیار آورده و هستی او را درخطر انداخته است ولی وقتی با هم سازش کرده اند این جرعه بجای انفجار بصورت شمعی دل افروز درآمده و زوایای قلب او را روشن ساخته و طی قرنهای دسته گللهائی مانند موسی و داود و سلیمان و عزرا و یسعیا و دانیال و هیلل و اتیشتین و فروید را بدنیا هدیه کرده است.

این رادمردان غواصائی هستند که از دریای علم و دانش و الهیات و یکتاپرستی مروارندهای گرتیبهائی به کف آورده و با بشریت درمیان گذاشته اند.

اینها سوپرمن هائی هستند که از میان قوم پراکنده خود برخاسته، اخگر درون خود را با دنیا سهم کرده اند و بعد بخاموشی گرتیبه از نردبان یعقوب بالا رفته و به عیش ابد پیوسته اند. روتشان آمرزیده باد.

جهت درج پیامهای بازرگانی خود در این نشریه

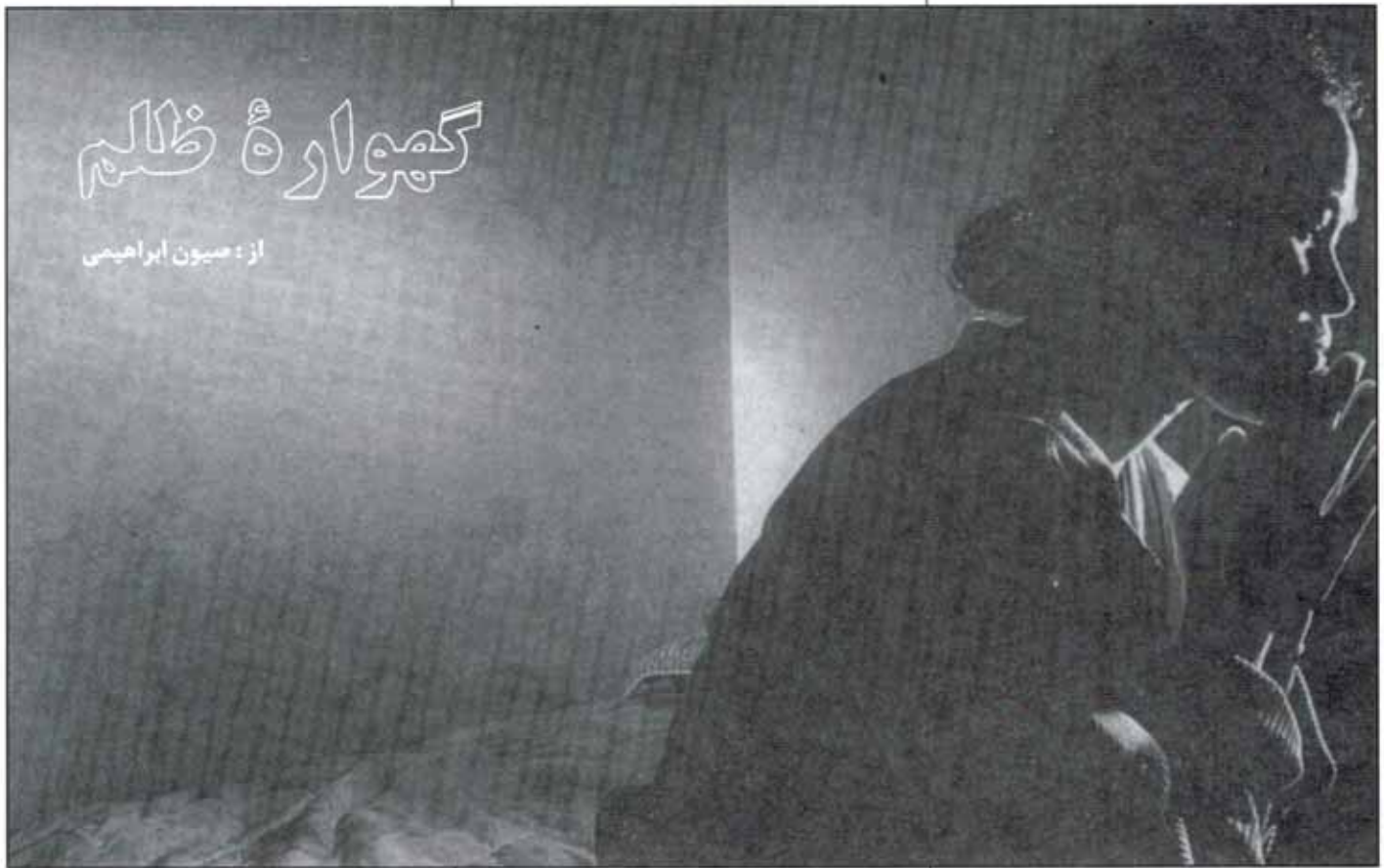
با تلفن ۰۰۴۷-۶۵۴ (۳۲۳)

تماس بگیرید



گمبواره ظلم

از: میون ابراهیمی



نکشیدم.

داشتم میگفتم. دیشب از بدن درد خوابم نبرد. اما جواتشیر بعد از کتک زدنم، گرفت تخت خوابید. در تختخواب نشسته بودم و چهره‌اش را نگاه میکردم. حالا سی سال از ازدواج... ازدواج نه، از اولین کتکی که از او خورده بودم می گذشت. عجیب در خواب چهره‌اش معصوم بود. اصلاً فکر نمیکردم تا بدین حد دد منش باشد، اما تا چشم باز میکرد، گفتار را می مانست.

همینطور نشسته خوابم برد. وقتی چشم باز کردم، ساعت نه صبح بود. جواتشیر رفته بود. مگر میشد؟ باید صبحانه میخورد و میرفت و صبحانه‌اش را هم من باید درست میکردم و جلویش میگذاشتم تا حتماً به آن بهانه‌ای بگیرد و باز بمن حمله‌ور شود. یعنی معجزه‌های شده و امروز را بمن مرخصی داده بود؟

حالا همه میپرسند، چطوری این همه سال با این مرد ساختی؟ و من جوابی ندارم. نه. جواب دارم. و آن اینکه من آدم ضعیف

همسرم بود. همسر سه روزه‌ام. جواتشیر که آنقدر دوستم میداشت، که موقع عقد جلوی لشکش را نمیتوانست بگیرد و یک بند میگفت: باورم نمیشود. انگاری دارم خواب می بینم.

و من با این اولین کشیده، از جا پریدم، اما نه از خواب نادانستی، و برگشتم به اطاقمان در هتل. جواتشیر سراسیمه دنبالم دوید. آمد توی اطاق و روی دست و پایم افتاد. گفت: «همیدانم چه خاکی سرم رفت. یکمرتبه کنترلم را از دست دادم». گریه کرد، «مرا ببخش»، عذر آورد، «به پروردگار قسم، تا بحال سابقه نداشته من دست روی کسی بلند کنم چه رسد به تو که عشق منی، عمر منی، امید منی...» انگار داشت تصنیف میخواند و آنقدر گفت و گفت تا... چطور بگویم. خرم کرد. ماتدم. حامله شدم. کتک خوردم. زائیدم. کتک خوردم. باز هم حامله شدم. باز هم کتک خوردم. پختم. کتک خوردم. شستم. کتک خوردم. هر دو پسرم را بزرگ کردم، به تحصیلات عالی رساندم، هر دو زن گرفتند و بچه‌دار شدند و باز من کتک خوردم و نفس

تمام شب از بدن درد خوابم نبرد. ساق پا و تیره پشتم بیشتر از هر جای دیگر درد میکرد. این بار بدجوری وحشی شده بود. همسرم را میگویم. دفعه اولش نبود. از ماه غسل‌مان شروع شد. روز سوم بود. کنار دریا. بابلسر. روی ماسها کنار هم دراز کشیده بودیم. چشمهایم را بسته بودم تا آفتاب نماند که چه ایشاگر است و چه نعمتی است لغزش نور و بخشش گرمایش بر پوست من. چشمانم را بسته بودم و داشتم فکر میکردم که بچه اولم باید حتماً دختر باشد. خیلی دلم دختر میخواست. شاید از آن رو که هرگز خواهر نداشتم و بعد فکر کردم که بچه دوم هم باید دختر باشد. چون نمی خواستم هیچ کدامشان بی خواهر باشند. و بعد حس کردم که شکم دارد بزرگ و بزرگتر میشود. لای چشمهایم را باز کردم و زیرچشمی به شکم نگاه کردم. نه، صاف بود و هنوز چشمهایم را بسته بودم که شلیک کشیده‌ای به صورتم و بعد نعره‌ای چون خرناسه شغال، از جا پراندم:

- بی همه کس، داشتی کی را دید میزدی؟

توسری خور بدبختی هستم که هرگز بفکر نجات خودم از این مهلکه سهمگین نبودم. خلاص. همین. این جوابی زک و راست و همگان پسند است و با گفتن آن، در پاسخ به این و آن، جانم را آسوده میکنم. اما کیست که بداند و بفهمد که چه خاکی بر سر من است.

نوزده سالم بود که عاشق جوتشیر شدم. اولین خواستگارم بود. حالا که فکرش را میکنم، عاشق جوتشیر نشدم، عاشق فرار از خانه پدرم بودم. کتک خوردن را از آنجا آموخته بودم. پدر میزدم که «چرا پشت پنجره می ایستی؟» و نتیجه میگرفت که، «داری پسرهای همسایه را دید میزنی». اول صدتا ناسزا نثار رضا شاه میکرد که «آمد و آزادی به شما زنهای ناقص العقل داد». بعد نوع کشیده‌ای را که میخواست بمن بزند تعیین میکرد. «چنان میزنم که برق از چشمت بپرد» و بعد چنان میزد که برق از چشم من میپرید و گونه‌ام باد میکرد و من می خزیدم زیر رختخوابم و گریه میکردم. گاه مادر آهسته خودش را به اطاق من میرساند، روی صورتم حوله خیس و خنکی میگذاشت و نصیحتم میکرد که دیگر جلوی پنجره نروم. بعد میرفت پاتین و من صدای گفتگوی آنها را از اطاق بغلی می شنیدم.

پدر میگفت، «باید زود شوهرش بدهم، تا بی ابرو مان نکرده». و مادر جواب میداد، «چه بی ابرویی مرد؟ کدام پسر همسایه؟» و بعد پدر عصبانی میشد که، «خفقان مرگ میگیری یا خدمت تو هم برسم؟» و مادر ساکت میشد.

راجع به کتک های اولیهای که از جوتشیر میخوردم، هیچ چیز به پدر و مادرم نمی گفتم. به دوستانم هم همینطور. اما وقتی سر بچه اولم حامله بودم مرا چنان زد که تمام صورت و تن و بدنم کبود شد.

پدر گفت، «حتماً همان سرسختی هائی را که اینجا میکردی، خانه شوهرت هم میکنی»، و مادر هیچ نگفت.

من تنهای تنها بودم. به دوستانم هم نمیشد چیزی بگویم چون بحث آنروزها در ایران محافل زنانه ما جز طلا و جواهرات و خانه و زندگی به رخ هم کشیدن چیز دیگری نبود. میشد وسط این گفتگو من درد دل کنم که

جوتشیر کتکم میزند؟ نمیشد دیگر، نمیشد. در این سالیان من و همسرم به یک توافق اصولی رسیده بودیم و آن اینکه هر وقت میزنند، به جائی بزنند که معلوم نباشد و حقاً جوتشیر هم رعایت میکرد.

حالا تازه همه اینها قبل از انقلاب بود. انقلاب که شد، باید بودی و میدیدی که بره کشان پدر و شوهرم شد. پدرم میگفت، «این شد درست. بالاخره یکی پیدا شد شما زنهارا سرچایتان بنشانند». جلو شوهرم این حرفها را میزد و جوتشیر را بیشتر شیر میکرد تا بهر بهانه‌ای شده، کتکم بزند.

مردۀ شور

هم فودشان را ببرد
و هم مملکتشان را که آدم،

محض تنبیه زن هم شده،

نتواند یک کشیده

بیخ کوشش بزند

اما این دو شیرمرد، خود، نظام نوین را تاب نیاوردند - چرا، ده سال اول را مانند، با هم شریک شدند. شراکتی که گوئی قرارداد آن در آسمان بسته شده بود، هزار و یکجور زد و بند کردند و پول فرستادند اینطرف و بعد همگی مان آمدیم اینجا و دوباره پدرم بدحال شد. اینجا رضا شاهی نبود که ناسزبارانش کند، اما پدر نقب زد به تحصیلات ابتدائیش و کریستف کلمب را پیدا کرد. حالا، روزی هزار بار بر جوینده آمریکا و آبا و اجدادش لعنت ابدی میفرستد که، «مردۀ شور هم خودشان را ببرد و هم مملکتشان را که آدم، محض تنبیه زن هم شده، نتواند یک کشیده بیخ کوشش بزند» و تعریف میکند که میرزا نصراله (صرافی) که همه پولهای پدر و جوتشیر را «به اسم خودشان»، در حسابهای که ما از آن خبر نداریم مخفی کرده) یکبار این جناب میرزا

زنش را تنبیه کرده، خاتم هم برداشته به پلیس تلفن زده و از کلاتری لوس آنجلس آمده‌اند آقا را برده‌اند یکرست زندان.

و من، با تن کوفته کتک خورده، نشسته‌ام توی رختخواب و از خودم میپرسم چرا؟ چرا من، یکبار که کتکم میزند، تلفن را برنمی‌دارم تا پلیس بیاید و این نامرد را ببرد زندان جنوب شهر با چندتا آدم‌خور آدم‌کش بیاندازد توی یک سلول تا برای یکبار هم شده از یکی قویتر از خودش کتکی مفصل بخورد و بفهمد یک عمر با من چه کرده است. بلکه هم چشمش بحساب بیافتد.

اما، قربانتان بروم، نمیشود. من، دو تا عروس دارم و سه تا نوه، شوهرم یک خانه ساخته مثل قصر و ما مرتب در این خانه مهمانی میدهیم و با رهبران جامعه و تجار ثروتمند رفت و آمد داریم. آنوقت حسابش را بکنید که مهمانی باشد، من و پسرها و عروسهایم هم دعوت داشته باشیم در خانه یکی از این گردن کلفتها، بعد از من بپرستند، «جوتشیر کجاست؟» آنوقت اگر آقا توی زندان باشد من باید زمین را بکنم و از خجالت بروم زیر خاک.

راستش، بعد از یک عمر، این موضوع، موضوع کتک خوردن، این هم شده جزء لایتنجائی از زندگی روزمره من. صبح صبحانه میخورم، ظهر نهار، شب شام و در این میان گهگاه یک کتک، بچه‌هایم زنده باشند و نوه‌هایم سلامت.

شما را به پروردگار، از دست من عصبانی نشوید که چرا به داد خودم نمی‌روم. نگویند که من آدمم - یک انسان برابر - با حق برابر. نفرمائید که در قرن بیست یکم هستیم و در پیشرفته‌ترین کشور کره خاکی. خودم اینها را میداتم.

راستش میدائید چی؟ دلم می‌خواهد به ماسه‌های ساحلی بابلسر برگردم. همانجا که سه روز بعد از عروسیم دراز کشیده بودم و آرزو میکردم که دو تا دختر داشته باشم. به آن لحظه که چشمهایم را باز کردم و در آن لحظه، دلم می‌خواهد جوتشیر بجای کشیده، بمن لبخند بزند و بگوید که دوستم دارد و درآغوش بگیرد و ببوسد و ...



Illustration by Michael Aushenko

ترجیح می‌دهید نوجوان شما

سیگار بکشد یا قلب کند؟

نوشته: دنیس پرگر^۱
برگردان: آلبرت دانش‌راد

دهها سال سخنرانی در کنفرانس‌های آموزشی در سراسر آمریکا و صحبت با پدران و مادران از طریق برنامه‌های رادیویی ام‌مرا بیک نتیجه باور نکردنی هدایت کرد. و آن اینکه: اغلب والدین آمریکائی اگر فرزندان جوانشان سیگار بکشند بیشتر منقلب میگردند تا اگر آنها سر امتحان تقلب کنند!

این امر چگونه پیش آمده؟ آخر، این یک پدیده جدید است. تقریباً هیچ عضو از نسل دوره من (آنهائی که در سالهای ۱۹۶۰ به ۱۲ الی ۱۹ سالگی رسیدند) هرگز فکر نمیکردند که والدین آنها از سیگار کشیدن فرزند نوجوانشان بیشتر از تقلب کردنشان در جلسه امتحانات عصبانی بشوند.

در معیار ارزشهای آمریکائی تغییرات اساسی و عمیق ایجاد شده است. بطور سربسته، سلامت از اخلاق پیشی گرفته یا بعبارت دیگر سلامت ارجح‌تر از اخلاق ما شده است.

مبارزه علیه تنباکو هم مسبب و هم نشانه این اغتشاش اخلاقی میباشد. اجتماع آمریکا با این اعتقاد که سیگار کشیدن عمل اخلاقی است، اشباع شده تا جائی که بنابراین اعتقاد سیگار کشیدن نه تنها برای سلامت ضرر دارد بلکه عمل غیراخلاقی هم میباشد. مخالفین سرسخت استعمال دخانیات

در اداره بهداشتی کالیفرنیا دست به انتشار تبلیغات وسیع دیواری (Billboard) در سطح ایالت زدند تا سیگار را همپراز مواد مخدر قلمداد کنند.

والدین به برنامه رادیویی من تلفن میزنند و میگویند وقتی فرزندشان کسی را می بینند که سیگار میکشد، میگویند: ببین این شخص دارد از مواد مخدر استفاده میکند.

قضات دادگاه مربوط به دعاوی حق نگهداری فرزند این بلاهت اخلاقی را جذب کرده، عقیده دارند که کشیدن سیگار چیزی را از سیرت و صفات کشنده سیگار آشکار میسازد. تعداد بیشتری از قضات، سیگار کشیدن والدین را در انتخاب اینکه کدام یک از طرفین دعوی برای پرورش کودک مناسبتر است مورد توجه قرار میدهند. میلیونها نفر آمریکائی در این مورد که سیگار کشیدن یک نقص اخلاقی است با این قضات توافق دارند.

یکی از دلالتی که مقامات دولتی عکسهائی از پرزیدنت فرانکلین روزولت و سایر آمریکائیان صاحب نام که در آنها سیگار مشاهده میشود، بوسیله دستگاه مخصوص روتوش (Airbrush) سیگار را از عکس زائل میکنند. این است که چنانچه یک جوان آمریکائی روزولت و یا وینستون چرچیل را در حال کشیدن سیگار یا سیگار برگ ببیند در امر پذیرش این که سیگار کشیدن نه فقط برای

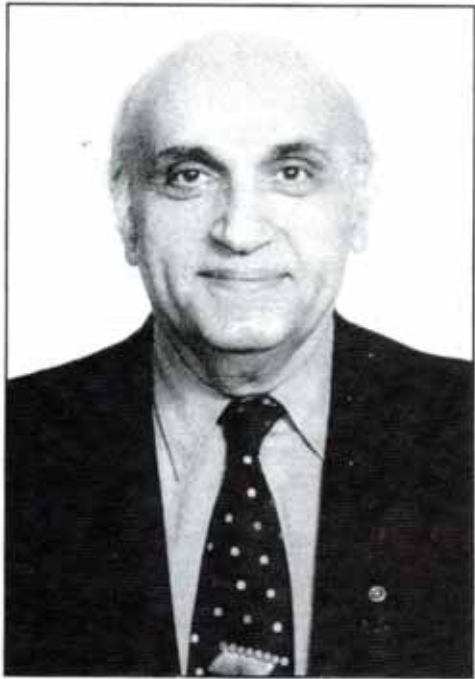
سلامت مضر است بلکه کلاً عمل بدی است، چه اثری میگذارد؟

من سیگار می کشم و پیپ هم می کشم و از اینکه هنگام ملاقات در خانه‌ام اطفال پنج ساله را می بینم که مخفیانه بمن نزدیک میشوند و میگویند نباید سیگار بکشم به حیرت فرو میروم. اگر مرا در حال نوشیدن مواد الکلی می دیدند، همانگونه که بچه‌ها بطور معمول در بزرگترها مشاهده می کنند، هرگز بفکرشان خطور نمیکرد که چنین مطلبی را بگویند.

اینکه ما بجای مشروبات الکلی با تنباکو در مبارزه هستیم نشانه اغتشاش اخلاقی ماست. هشتاد سال پیش، هنگامی که جامعه آمریکا درگیر مبارزه با یک فساد بود، آن فساد مسکرات بود. زیرا جامعه بیشتر در فکر مبارزه با بدی و شرارت بود تا بفکر مبارزه با خطرات بالقوه آن برای سلامت.

مشروبات الکلی بیش از هر عامل دیگر منجر به آزار و شکنجه همسر و فرزند و نیز تجاوز جنسی میگردد. آیا استفاده از سیگار یا پیپ توسط یک فرد بالغ هرگز در رابطه با بدرفتاری با طفل موجب کدورت وجدان وی شده است؟ آیا هیچ راننده‌ای در اثر کشیدن سیگار قبل از رانندگی باعث قتل افراد خانواده‌ای شده است؟

ولی در این عصر اغتشاش اخلاقی، ما



ایرج اسحقیان
مشاور در امور وام

کمپانی مورگیج استور

شرکت وام دهنده مستقیم

و بدون واسطه

در اکثر نقاط آمریکا

مسکن و ساختمان - شاپینگ سنتر

آپارتمان بیلدینگ - آفیس بیلدینگ و سایر وامها

با هرگونه کردیت - با و بدون اوراق مالیاتی

با مخارج ارزان

Cellular (310) 722-1817

Toll Free (800) 900-5626 Ext. 426

(213) 234-2426

E-mail: Iradj@themortgagestore.net



تا آخر سال از این تحقیرها و توهین‌ها فراوان دیده شد ولی ایشان با خونسردی کامل و آقا منشی اصلاً بروی خودشان نیاوردند و مشغول تدریس خود بودند.

بعد از امتحان آخر سال تحصیلی تمام شاگردان کلاس بااستثنای یک نفر منجمله شخص بنده نمره تجدید گرفتند.

شما میتوانید حال و هوای شاگردان و شورش و طغیان و داد و فریاد آنها را در نظر بگیرید. دسته جمعی به شکایت نزد آقای امینی، مدیر دبیرستان رفتند.

آقای دکتر رهبر شاگردان را بکلاس دعوت کردند. در جواب اولین شاگردی که زبان به اعتراض گشود و گفت مگر نمره ارث پدر شما است که میترسید بما نمره بدهید، همه را دعوت به سکوت کردند و با خونسردی مخصوص خودشان گفتند:

زمانی یک جهانگرد در سیروسیاحت خود به دهی رسید که همه افراد آن کور بودند. بلافاصله تصور کرد در دهی که همه افراد آن کور هستند و نمی بینند، کدخدا خواهد شد.

نزد کدخدای شهر رفت و گفت من چون چشم دارم و می بینم و شما چشم ندارید و نمی بینید، پس من باید کدخدای این ده باشم.

کدخدا و اطرافیان با تعجب کامل گفتند چشم چیست؟ کوری کدام است؟ سیاح گفت: مثلاً من می بینم لباس شما چه رنگی است.

فیزیک و شیمی بطریق نوین نمود.

پس از چندی بعلت شایستگی و نبوغ ذاتی به ریاست آزمایشگاه اتمی دانشکده فنی تهران منصوب و سپس مدت شش ماه در مرکز اتمی سنتو در بغداد و شش ماه در آمریکا مشغول مطالعه مواد رادیو اکتیو بود و بهمین علت در اثر تشعشعات رادیو اکتیو به سرطان خون مبتلا و در خاک اسرائیل بخاک سپرده شد.

ایشان ناشر بسیاری از کتابها از قبیل محاکمه دریفوس و امیل زولا و همچنین کتاب بسیار مهم رادیو اکتیو میباشد و با تسلط کاملی که بزبانهای فرانس، انگلیسی و ایتالیایی داشته است بسیاری از نمایشنامه های تأثر دهقان بوسیله ایشان ترجمه میشده است.

شادی من وقتی به اوج رسید که شب موعود نیسان در منزل همسایه مان آقای یداله هربرت دعوت داشتیم و جناب آقای دکتر رهبر هم تشریف داشتند و بطرز بسیار زیبایی مراسم عید پسخ را با شرح و تفصیل اجراء کردند.

دکتر رهبر تسلط فراوانی به نکات مذهبی یهود داشت و ایشان نویسنده کتاب تاریخ یهود دنیا میباشد.

موقع دینو که معمولاً همه با پیازچه بجان هم میافتند، ایشان هم مثل دیگران بدون تکبر و تکلف شوخی و مزاح میکردند.

دیگر سر از پا نمی شناختم. بعلت اینکه درس فیزیک یکی از مشکلترین دروس دبیرستانی بود و من جلوجلو نمره قبولی حداقل از ۱۵ ببالا را برای خودم حساب کرده بودم.

فراموش کردم بگویم در جلسه دوم که آقای دکتر رهبر وارد کلاس شد، بچهها همه میدانستند که ایشان یهودی است. یکی از ته کلاس داد زد «پاین». لابد میدانید که همدانیها به پائین میگویند «پاین» و آقای دکتر هم کلمه پائین را در جلسه اول پائین تلفظ کرده بودند و همه بچهها زدند زیر خنده.

یکنفر هم روی تخته نوشته بود: سمرخای. چون فامیل آقای دکتر سمرخای رهبر بود و چند علامت سنوآل و مسخره هم جلوش گذاشته بود.

در بحبوحه جنگ جهانی دوم زمانی که هر لحظه کشور ایران انتظار داشت نیروهای خاتمان برانداز هیتلری وارد خاک ایران شود. زمانی که ضد یهودیت در ایران غوغا میکرد، من وارد دبیرستان ایرانشهر شدم.

اولین و تلخ ترین خاطره من از ورود به دبیرستان که هنوز هم با کابوس آن دست بگریبم، سیلی جانانه است که هم کلاس عزیزم بگوش من نواخت و گفت تو «جهود آنکلوپیلی». البته آن روزها کلمه آنکلوپیل همه جا ورد زبان بود و هر کس را میخواستند به نحوی تحقیر کنند می گفتند «آنکلوپیل».

اولین روز آغاز سال تحصیلی کلاس دهم دبیرستان منتظر معلم درس فیزیک بودیم

یک خاطره جالب و شنیدنی

از: دکتر روبن ملامد

که ناگهان با کمال تعجب مشاهده کردم شخصی بلند قامت، شیک و باوقار وارد کلاس شد. هنوز باورم نمیشد که معلم فیزیک، دکتر پرویز رهبر است.

با آشنائی بسیار مختصری که از ایشان داشتم از خوشحالی و اینکه یک یهودی معلم فیزیک است، نیم متر قد کشیدم. در اینجا فرصتی بدست آمده است تا من راجع به یک نابغه باعث افتخار جامعه، قدری صحبت کنم.

شادروان پرویز رهبر برادر دوست ارجمند و سرشناس جامعه، پروفیسور شموئیل رهبر از دست اندرکاران کتاب درسی فیزیک و شیمی بود که به اتفاق دکتر رضا قلیزاده و تنی چند از همکاران اقدام به چاپ کتابهای درسی

کدخدا گفت: رنگ چیست؟

خلاصه پس از مشاجره و مباحثه طولانی، کدخدا دستور داد همه افراد ده باتفاق شخص سیاح وارد میدان بزرگ ده بشوند و کدخدا پس از ایراد بیاناتی دایره بر اینکه برخی از اشخاص شاید هستند و میخوانند از ما سوء استفاده کنند، به سیاح گفت اگر شما گفتید در دست من که مشت شده است چیست معلوم میشود شما بر ما برتری دارید و اگر نتوانید بگوئید در دست من چیست، شما شاید هستید و شما را خواهیم کشت.

داستان کوتاه، شخص سیاح بهر نحوه و طریقه خواست به این افراد بفهماند من چشم دارم و شما ندارید، من می بینم و شما نمی بینید، آنها چون نمیدانستند چشم چیست و نه درک میکردند دیدن کدام است قبول نکردند و شخص سیاح برای نجات جانش مجبور بفرار گردید.

اکنون هم من بشما میگویم

«پدیده است که من حس میکنم و شما حس نمی کنید، من درک می کنم و شما درک نمی کنید، من از درون ندایش را میشنوم و شما نمی شنوید، نام این پدیده وجدان است. شما هم روزی حس خواهید کرد و درک خواهید کرد و ندایش را از درون خواهید شنید.

من امروز به آسانی میتوانم بهمۀ شما نمره های قبولی و بسیار عالی بدهم ولی وجدان من قبول نمی کند. چون شما وقتی میخواهید امتحان کنکور دانشگاه بدهید، بطور قطع و یقین قبول نخواهید شد و آنوقت از ته دل بمن لعنت خواهید فرستاد و با شنیدن داستان کوتاه بعد از توضیحات فراوان قبول کردند. دو هفته بما مهلت بدهند تا دوباره تمام دروس فیزیک را مطالعه کنیم و بعد از دو هفته مجدداً امتحان بعمل بیاید و همه شاگردان با خوشحالی فراوان این تصمیم را پذیرفتند و بعد از دو هفته تقریباً تمام شاگردان نمره قبولی گرفتند و بنده هم از مراسم و الطاف ایشان در امتحانات بسیار مشکل کنکور دانشگاه قبول شدم و یک عمر دعاگوی شادروان دکتر پرویز رهبر گردیدم. رواقش شاد.

ترجیح میدهید نوجوان شما سیگار بکشد یا تقلب کند؟

بقیه از صفحه ۳۸

تنباکو را بعنوان عامل بد و پست انتخاب کرده ایم نه مشروبات الکلی را. زیرا بهداشت و زندگی طولانی مهمترین ارزشهای ما میباشند.

در زمان کودکی، من به تماشای مسابقات بیس بال که میرفتم، میدیدم که اکثر تماشاچیان سیگار می کشیدند ولی هیچ کس بدحرفی و بددهنی نمیکرد. امروزه چنین نیست. در محل مسابقات کسی سیگار نمیکشد ولی فحاشی و حرفهای رکیک بدون امان فریاد میکنند. ما مخالف نفرین کردن دست اول را با مخالفت با «دود» دست دوم جایجا کرده ایم.

حالا از فرزندانمان بپرسید که آنها فکر می شوید یا از تقلب کردن سر امتحان. اگر فرزند شما پاسخ بدهد «سیگار کشیدن» بدانید که شما درباره فرزندان قصور میکنید. اگر با این پاسخ راضی می شوید که دیگر بدتر.

اگر تعداد کافی از آمریکائیان تقلب در امتحان فرزندانشان را به سیگار کشیدن ترجیح میدهند، جامعه ما رو به فنا میرود. با این ادعا که شما نه میخواهید فرزندان سیگار بکشد و

نه میخواهید در امتحان تقلب نماید نیز مشکل برطرف نخواهد شد. زیرا این ادعا بدین معنی است که شما نمی توانید بگوئید تقلب بسیار بدتر از سیگار کشیدن است. شما در زمره آمریکائیان هستید که معتقد به هم ردیف بودن سلامت و پاکی اخلاق هستند.

اما، اگر شما به این معتقد هستید در

باره سوالات زیر کمی بیاندیشید:

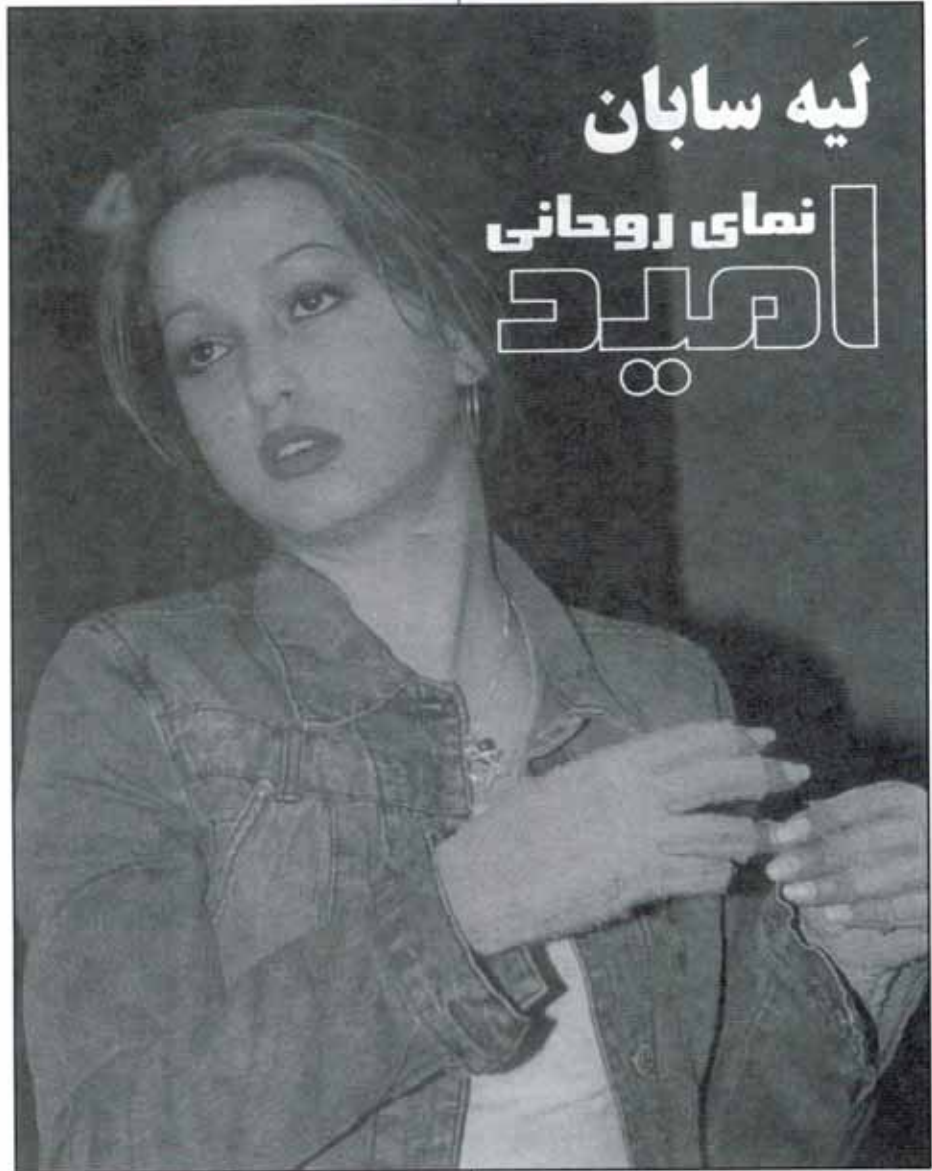
- آیا ترجیح میدهید شریک کسی
شما سیگار بکشد یا تقلب کند؟
- وکیلان چطور؟
- دوستانان چطور؟
- آیا از اینکه پزشک شما در
گذراندن امتحاناتش تقلب کرده
باشد احساس بهتری دارید یا از
اینکه سیگار کشیده باشد؟

۱- دنیس پرگر مجری برنامه رادیویی سراسر آمریکا
میباشد که از KRLA - AM 870 در لوس آنجلس
بخش میشود. او مؤلف چهار کتاب مختلف نیز
میباشد.

جای پای نیم عجب دنگاو

روزی از ما به جهان قصه بجایماند
برکس از خود من و مانی خطایماند
ز آتش غباری ز کستان جاری
و دستان لطف و صفا منصفه جوانانماند
یکس اندیشه کند از غم و بیماری دل
نشراری ز شرر باز اثر از تب تاب
نشاسیم ره از چاه و رو نیم (نگاو)
یاد کنسکی زمن و ما و شما میماند
من نیست زمن آنچه بجایماند
شبحی تیره در این کشته سراسرماند
بهم آمیختن نفسی خطایماند
تشتانی ز طبیب زرد و ایمانماند
توان گفت پس از ما که چه میماند
جای پافیت ز ما آنچه بجایماند

لیه سابان نمای روحانی امید



نویسنده: ژاکلین مارکوئیز
برگردان: پروانه یوسفزاده

اول دسامبر ۲۰۰۲ در خیابان بن یهودا، یک حمله تروریستی بوقوع پیوست. همان وقت لیه سابان با دوستانش در کافه نزدیکی مشغول صرف قهوه بود که صدای انفجار دوم مانند انعکاس صوت بگوش رسید.

لیه سابان که از اعضاء گروه رسیدگی به آسیب دیدگان است، بلافاصله با سرعت بطرف محل انفجار دوید و در همان حال از طریق تلفن همراه خود با مادرش تماس گرفت و گفت: «هنگران من نباش. من برای کمک میروم و پس از اتمام کارم بخانه خواهم آمد». در همین وقت اتومبیلی در نزدیکی او که بمب

گذاری شده بود، منفجر شد. او با اینکه سراپایش شعله میکشید بدویدن ادامه داد و با فریادهای بلند طلب کمک از خدا میکرد. در حالیکه آتش جسمش را فرا گرفته بود می اندیشید که آخرین لحظات زندگی در این جهان را میگذراند و بخوتدن «شمع اسرائیل» پرداخت.

در این وضع بحرانی، مرد جوانی که فریاد کمکخواهی شنیده بود، درمیان دود غلیظ و آتش دنبال صاحب صدا میگشت که جسم شعله‌ور او را یافت و با سرعت کت چرمی‌اش را درآورده و دور او پیچید تا شعله‌ها را خاموش کند.

لیه بیاد میآورد... آن کت چرمی سیاه رنگی را که دورش پیچیده شد و آتش را

فرو نشاند.

لیه بیاد میآورد... چگونه پوست سوخته و له شده‌اش به کت چسبیده و با آن یکی شد.

لیه بیاد میآورد... با چه رنجی از نرده مانع گذشت تا به داخل آمبولانس برسد.

لیه خوب بخاطر میآورد... امروز را، آن روز شعله‌های سوزان، روز آتش را.

آمبولانس لیه دختر جوان هیجده ساله را بمرکز پزشکی شمع زدک Shaare Zedek در اورشلیم رساند. دستها و صورت و قسمت بزرگی از بدن او دچار سوختگی درجه سه شده بود.

بعدها وقتی که با لیه بگفتگو نشستیم تا داستان او را بشنوم، بخاطر رنج و درد شدید او گریستم. بخاطر نابود شدن معصومیت و پاکی گریستم. بخاطر آنکه ارج و منزلت انسان را چنین بی‌حرمت و بی‌رحمانه نادیده میگیرند گریستم ولی برای زنده ماندن لیه و برخورداری او از نعمت حیات نیز اشک ریختم... اشک شوق.

دیدن او امروز، تجربه یک معجزه است. این روزها لیه سابان به بیمارستان میآید تا به مجروحین حملات تروریستی کمک کند و به خانواده‌هایشان تسلی و آرامش بدهد. لیه عکسهای خود را نشان آنها میدهد تا در قلب خود دلگرمی امید به بهبودی بیابند.

لیه یک ماه در بیمارستان در اطاق قرنطینه بود و سپس نه ماه به درمان‌های مورد نیاز پرداخت. بدن او را میان باندهای مخصوص می پیچند که چون قالب با فشار جسمش را حفظ کند. چندین عمل جراحی دیگر برای خارج کردن تکه‌های بمب که در اعضای بدنش جایجا میشود، لازم دارد و معالجات را پایانی نیست.

هنگام این مصاحبه، تازه از جراحی دست و بازویش برای درآوردن تکه‌های بمب، آمده بود. حرکت تکه‌های تیز فلز در بدنش فوق العاده دردناک است.

یک ماه اول مرکز پزشکی اورشلیم، مانند کابوس وحشتناکی بود. اکثر اوقات در اثر مقادیر زیاد داروهای ضد درد، درحال نیمه

بیهوشی بود. او میگوید: «حالا می فهمم برایم چقدر زحمت کشیدند، نه تنها برای زنده ماندم بلکه برای کیفیت زندگی ام».

امروز که او را می بینید، نمای کامل یک زن جوان و زیباست. معجزه زیبایی صورتش را فقط نیکوئی خصال و مهر فراوان قلبی او برای دیگران که از روح پاکیزه اش سرچشمه میگیرند، برابری میکند.

او عقیده دارد که توجه دلسوزانه و مراقبت شدیدی که در بیمارستان برایش مبذول داشتند، چنان فداکارانه و توأم با از خود گذشتگی بوده که فقط با عبارت «یک کار مقدس» میتواند آنرا توصیف کند.

از دوران سخت و طاقت فرسای زندگی چگونه عبور میکنم؟ اولاً وظیفه شناسی و شفقت دکترها و پرستاران فراتر از هر معیار و اندازه ای بود. ثانیاً والدین لیه، لحظه ای او را تنها نگذاشتند. مادرش که متوجه فشار شدید بر کارکنان بیمارستان بخاطر تعداد کثیر مجروحین حوادث تروریستی بود، برای توجه و مراقبت از فرزندش با پرستاران کمک و همکاری میکرد.

او تعریف میکند: «یکی از مشکلات این بود که دستهای سوخته مرا با باندهای مختلفی می بستند، و هر بار که باندها را باز میکردند، پوست منم همراه باند کنده میشد و این عمل درد شدید و غیر قابل تحملی داشت. مقایسه کنید وقتی که کسی موهای پایش را بوسیله موم گرم برمیدارد، ولی اینجا مو را نمی کنند بلکه پوست بود که کنده میشد. مادرم با مشاهده این وضع و درد شدید من، اینکار را خود بعهده گرفت تا با صرف وقت بیشتر و آهسته آهسته هرکدام از باندها را جدا کند. در موقع این کار، او خود را نه در مقام مادر، بلکه یک پرستار باید می دید. هیچکس نمیخواهد عزیزش را رنج بدهد ولی او احساس میکرد اگر خودش اینکار را انجام دهد حداقل مانع درد شدید من میشود، پس، آهسته آهسته باندها را از پوست جدا میکرد ولی با تمام وجودش گریه میکرد و زجر می کشید».

حمام اختصاصی لیه، هر روز صبح و عصر، سه ساعت طول می کشید. مادرش استحمام او را بعهده گرفته بود و پدرش مانند

نگاهبان جلوی در مراقبت میکرد که کسی وارد نشود. آنها متوجه آسیب پذیری او از هر نوع آلودگی و میکروب بودند و برای مصونیت و حفاظت او شدیداً میکوشیدند. هنگامی که لیه از تحمل و حوصله بسیار و مراقبت های دقیق توأم با محبت فراوان والدینش سخن میگوید، هاله ای نورانی از احترام و سرافرازی بر فرازشان میافروزد.

او اظهار میدارد که دشوارترین مواقع آن بود که پدر و مادرش را گریان میدید. هیچ فرزندنی نباید والدینش را بخاطر خود گریان ببیند.

«این دستهای دردناک من بدست توست، آنها را به اراده خود شفا بده».

لیه زنده ماندنش را موهبت الهی میداند و قویاً حضور خداوند را در زندگی خود و خانواده اش احساس میکند. او میگوید: «پدرم بما آموخت که برای وقوع هر حادثه دلیلی وجود دارد. من این را باور دارم و به این فلسفه معتقدم».

او با یاری دادن و کمک کردن دیگران انرژی میگیرد و تقویت میشود. در سه سال اخیر با سازمانی بنام عجز میتزیون (Ezer Mitzion) داوطلبانه همکاری میکند. قبلاً به

بخاطر رنج و درد شدید او گریستم .

بخاطر نابود شدن معصومیت و پاکی گریستم . ولی

برای زنده ماندن و برخورداری او از نعمت حیات نیز

اشک ریختم .

محل حملات تروریستی میرفت و به رساندن کمک های اولیه به مجروحین و مصدومین میپرداخت. اما اکنون بخاطر صدمات و آسیب هایی که خودش دیده، نمیتواند میان آتش و دود، فریادهای مجروحین و آژیر آمبولانس و حتی سکوت، سکوت دردناک آن برود. از این نظر با همکاری گروه تیکوا Tikvah (امید) به اطاقهای اورژانس میرود، بیاری پدران و مادرانی که پسر یا دخترشان مصدوم گشته اند میپردازد. احساس میکند که بخاطر تجربیاتش، با این کار و دیدار با خانواده ها، برای بیمارستان نیز مفید است و کارش مشمّرتر است. لیه عکسهای خودش را نشان آنها میدهد تا بذر امید بکارد و به آنها امیدواری دهد که پسر یا دخترشان دوباره صورت و بدن سالم باز خواهند یافت و زندگی درست خود را باز از سر خواهند گرفت.

این دختر جوان، با شهامت و عطفی باورنکردنی، بخانواده های مأیوس و غم دیده الهام می بخشد و مانند هدیه ای، امید در دلهایشان ببار میآورد.

اما جوانی که با کت چرمی مشکی اش لیه شعله ور در آتش را نجات داد، به آمبولانس



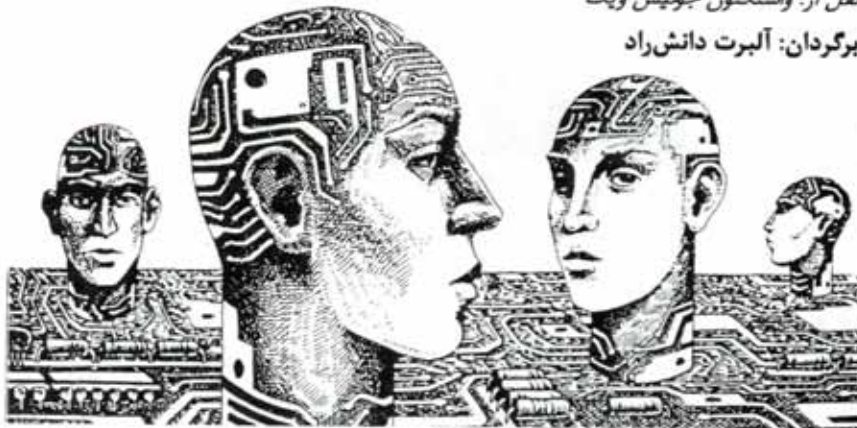
لیه: پدرم به ما آموخت که اتفاقات زندگی دلیل دارد و یکی از آنها این است که ما قویتر شویم.

پدر لیه مردی معتقد و نیکوسرشت است. او ایمان به پروردگار را عمیقاً در دل فرزندانش پرورش داده است. او به رحمت و معجزه خداوند تکیه دارد و اراده راسخ او در قبولاندن این اعتقاد به لیه، قدرت کوشش برای بهبودی به او می بخشد. لیه هرگاه قادر بود، اجازه میگرفت تا همراه پدرش به کنیسی بیمارستان برود تا در محیط سرشار از آرامش آن بطرف جایگاه سفر توره برود و دستهای خود را روی آن بگذارد. حس میکند که دست در دست خداوند نهاده است و راز و نیاز میکند:

ارتباط اینترنتی اسرائیل با نوجوانان

نقل از: واشنگتون جوشیش ویک

برگردان: آلبرت دانش‌راد



انان را هنگامیکه جوان هستند دریابید. سفارت اسرائیل اخیراً یک «وب سایت» و تبلیغات جدی را در رابطه با روابط عمومی آغاز کرده که کودکان را هدف قرار میدهد. این آدرس اینترنتی www.embassyofisrael.org/kids با کارتون های خوش‌رنگ که برای برپا کردن آن دو سال وقت صرف شده و برای کودکان سنین ۶ الی ۱۱ سال تنظیم گردیده، یک تور مجازی از اسرائیل را ارائه میکند که شامل حقایقی درباره کشور یهود و فرصت فراگیری الفبای زبانهای عبری و عربی میباشد. بودجه اولیه آن ۱۲ هزار دلار بود.

برنامه این «سایت» با یک بازیگر کارتونی ویدئوی اسرائیل بنام Srucik شروع میگردد که سوار هواپیما میشود و از آمریکا به اسرائیل پرواز میکند. در این سفر نوای Shalom Aleichem او را همراهی میکند. پس از اینکه بازیگر کارتونی به زمین می نشیند، کودکان میتوانند دکمه‌های برنامه های مختلف مانند تاریخ، سمبولها و تور اسرائیل را فشار دهند و برنامه دلخواهشان را مشاهده نمایند.

مثلاً دکمه تور اسرائیل حق انتخاب رفتن به ایلات، اورشلیم، تل‌آویو، دریای گالیل یا بحرالمیت را به کودک میدهد. مثلاً هنگامی که کودک دکمه تل‌آویو را بزند، قطار بازیگر کارتونی را به شهر میبرد و در آنجا تل‌آویو از جنبه های اقتصاد، فرهنگ و البته پرومیتاد یا بردواک (Tayelet) تشریح میگردد. اگر به دکمه اورشلیم نشانه بروید، یک اتومبیل Srucik را بداخل بخش قدیمی شهر میبرد و بعد با زدن دکمه های مربوط به "Viadolorosa, Yad Vashem" کلیسای مقبره مقدس Holy Sepulcher و تپه معبد (Temple Mount)، اتوبیل Srucik را به آن مکانها میبرد.

Guy Shadni افسر روابط عمومی سفارت اسرائیل میگوید: «وب سایت علاوه بر مطالب مربوط به یهودیت درباره مکانهای مقدس مسیحیان و مسلمانان صحبت میکند».

کودکان میتوانند به سفارت «ای میل» (پست الکترونیکی) ارسال کنند که دراختیار Rebecca Weiner مسئول امور آموزشی و روابط عمومی سفارت گذاشته میشود.

گرچه از نظر تاریخ زمانی این «وب سایت» با موقعیت سیاسی تماس حاصل میکند، ولی طبق گفته Moshe Fox سرپرست امور عمومی سفارت این «سایت» وسیله‌ایست برای آشنائی جوانان با اسرائیل سرزنده، مطلبی که بطور مستمر از گزارشات شامگاهی حذف میشود.

بگفته Shadni منظور نشان دادن یک کشور شاداب و سرزنده است که در آن مردم، علیرغم آنچه در اخبار می‌آید، زندگی روزمره را میگذرانند. انان در آن کشور زندگی میکنند، بخریدهای روزانه میپردازند، مدرسه میروند و از تفریحات سالم از جمله سینما برخوردار هستند.

رساند و خود در شلوغی و دود آتشب غم‌انگیز ناپدید شد.

در حدود شش ماه پس از آن واقعه، لیه بیک مرکز بزرگ خریده رفته بود. هنگام عبور از مانع امنیتی، زنگ خطر بصدا درآمد، زیرا باتندهای مخصوصی که بدن او را قالب گرفته، مقداری فلز در تاروپودش بکار رفته است. لیه آستین خود را بالا زد تا باتنها را به مأمور امنیتی نشان دهد و یادآوری کرد که در انفجار خیابان بن یهودا آسیب دیده. یکی دیگر از گاردهای امنیتی از او سنوال‌هائی درباره حادثه کرد و او توضیح داد. مأمور دیگر متوجه شد که او همان دختری است که آتشب او نجاتش داده، میان حرف آنها پرید و پرسید: «آیا تو لیه هستی؟». او گفت: «آری». همراه کلمه آری، - این حرف کوتاه و خرد - هزاران هزار قطره اشک سپاس و قدردانی جوشید. چقدر دلش میخواست و آرزو کرده بود که نجات دهنده‌اش را بیابد. او اکنون در جلوی فروشگاه و دستگاه مکاتیکی ایمنی، به آرزویش رسیده بود و او را یافته بود.

متأسفانه این پایان شیرین یک افسانه خیالی نیست. این، یک داستان غم‌انگیز است از حادثه‌ای که در زمانی دور بر سر افرادی آمده و هر چند گمان میبریم آنها را می‌شناسیم، باید بدانیم که پاره‌هایی از خیال یا تصور نویسنده نیست.

با همدردی و احساس قلبی، اشکهای است که برای اولیاء و فرزندی که زندگی و آیندیشان زیر و رو شده و یا نابود گشته، میریزیم. اشکهای است که بخاطر عواقب اعمال انائی که تحت تأثیر مغزشونی خود و دیگران را به نابودی می‌کشند میریزیم.

آن دلهره‌ای که در طپش قلبمان، و نگاهی که بر چهره نگرانمان این اشک‌ها را همراهی میکند آفرینی است برای دختری بنام لیه که زنده مانده و در سرزمین قهرمانائی زندگی میکند که با شجاعت و اعتقاد به انسانیت و حفظ تعهد خود بر نیکو خصلی پای بنندند.

لیه میگوید: «این، کشور ما، و وطن ماست و درنهایت موفق خواهیم شد».

بروخیم

رویال کیترینگ گلات کاشر

Beroukhim

Royal Catering
Glatt Kosher



با آشپزخانه صددرصد گلات کاشر
زیر نظر ربانوت ایرانی و آمریکائی
کیترینگ اختصاصی در
مجتمع فرهنگی ارتص "ولی"
یا در محل مورد نظر شما
با کیفیت و سرویس برتر

۶۷۴۷-۳۴۲ (۸۱۸)

۹۹۹۳-۴۵۸ (۳۱۰)



آبایوداها

یهودیان اوگاندا

نوشته: ویلیام لابلد

برگردان: پروانه یوسفزاده

در یک شب زمستانی ساعت چهار پس از نیمه شب خاتم «دبرا گونشر وینیک» (Debra Gonsler Vinik) بوسیله پست الکترونیکی (Email) برای اولین بار از وجود قومی منزوی در دهکده‌ای دور افتاده در اوگاندا که با بجا آوردن قوتین یهودیت زندگی می کنند، آگاه شد.

یکی از دوستانش که دانشجوی رشته ربانی است به او خبر داد که همراه گروهی ربای کنسرواتو آمریکائی و اسرائیلی عازم سفری هفت هزار مایلی به نقطه‌ای دورافتاده در آفریقا است تا بتوانند چهارصد نفر ساکنان یک دهکده را رسماً با اجتماع جهانی یهودیان مربوط سازند. خاتم وینیک شوهرش را که ضمناً همکارش هم هست، از خواب بیدار کرد و نقشه ساختن فیلمی مستند از مراسم تشریف رسمی به یهودیت آبایوداها را با او در میان گذاشت.

هفت هفته بعد این زوج در دهکده مزبور اوگاندا مشغول تهیه فیلم «تکان دادن این جهان و آن جهان» بودند. حاصل کوشش آنان فیلم چهل و چهار دقیقه‌ای مستندی است که از طریق کانال تلویزیونی کیبل «هال مارک» روز قبل از یوم کیپور به نمایش درآمد.

«گرشوم سیزوم» (Gershom Sizomo) سی و چهار ساله، رهبر مذهبی دهکده، که فیلم را دیده میگوید: «خیلی خوشم آمد ولی دلم برای دهکده‌مان تنگ شده» او اکنون در یونیورسیتی او جودائیزم واقع در بل ابر مشغول تحصیل است تا مقام ربانی کامل را بدست آورد.

در این فیلم خانواده‌های آبایودا که

گرشوم سیزوم
بهمراه همسر و
دو فرزندش طی
پنج سال تعمیلی
آینده
لوس آنجلس
خواهند بود.



گیتار است و کنیسانی که از خشت های گلی ساخته شده و از تنه درختان نیمکت های ظریفی برایش ساخته‌اند.

خاتم وینیک میگوید: «آنقدر به این فیلم اعتقاد داشتم که خودمان سرمایه گذاری کردیم و باید بگویم که یک فیلمساز هیچوقت با پول شخصی فیلم نمیسازد». کمپانی او که مرکزش در نیویورک است برای سفر به آفریقا پانزده هزار دلار که هزار دلارش برای واکسن (مایه کوبی) بوده خرج کرده است.

اما موضوع سؤال برانگیزی که نسل کنونی یهودیان را برانگیخته در این فیلم مطرح میشود: چه کسی یهودی است؟ ارتودوکس ها، آبایوداها را برسمیت نمی شناسند و حقوق کامل یک یهودی در اسرائیل را برایشان قائل نیستند. داستان یهودیان اوگاندا از اوائل قرن بیستم شروع میشود. مسیونرهای مسیحی کتابهای مقدس ترجمه شده به اوگاندائی را در دهکده جا میگذارند. طبق روایت تاریخ شفاهی محل، بزرگان قوم، از مسئله تثلیث (سه گانگی خداوند، پدر، پسر و روح القدس) ناخشنود میشوند و فقط به قسمت عهد عتیق که بزبان عبری هم بود پایبند می مانند.

در سال ۱۹۱۹ یکی از رهبران محلی اعلام میکند که او یهودی و پیرو توراه است و نه تنها خودش بلکه پسرانش را نیز ختنه کرد. از آن بعد آبایوداها که تا سال ۱۹۹۲ تماس بسیار کمی با جهان خارج داشتند تنها بوسیله مسافری که یهودی بودند و از آن دهکده گذر میکردند آداب و رسوم مذهبی را میآموختند.

هوپا

اشاره به سایبانی است

که یهودیان

هنگام عروسی برپا

میدارند و در اوگاندا

این سایبان را

از نیشکر

به نیاز شیرینی زندگی

عروس و داماد

می سازند

بیشترشان کشاورزند در حضور اعضای بیت دین یا بارگاه مذهبی یهودیان هستند و مراسم شستشو در میقوه (تشریفات حمام مذهبی) و مراسم ختنه انجام میگیرد. باید خاطر نشان کرد که چون مردان در بچگی ختنه شده‌اند، برای انجام فریضه تنها یک قطره خون از هرکدام گرفتند.

تصاویر دیگر این فیلم مستند، ستاره داود و منورهای نقاشی شده بر خانه‌های گلی دهکده، سرود خوآتی که مخلوطی از ملودی های اوگاندائی با ترانه های عبری و بهمراهی

سیزومو میگوید: «در سال ۱۹۲۰ دو مسافر یهودی که شدیداً تحت تأثیر یافتن قومی یهودی در آفریقا واقع شده بودند، همه کتابهای عبری که همراه داشتند را به آنان بخشیدند».

دوران حکومت ایدی امین در سالهای ۱۹۷۰ طاقت فرسا و دردناک بود. وضع قوئین سخت برعلیه یهودیان تا جایی که بجا آوردن علنی قوئین یهودی کیفر مرگ در پی داشت، جمعیت آنان را به نسبت قابل ملاحظه‌ای کاهش داد. اهالی در خفا آئین خود را حفظ میکردند.

در سالهای ۱۹۹۰ از مسافریان و توریست ها درخواست کمک برای ساختن کنیسا و فراهم آوردن سفر توره و هم چنین کمک برای فرستادن سیزومو به دانشگاه که به تحصیل بپردازد و ربای کامل شود، کردند. بدین سان به نتیجه مطلوب رسیدند و تشریفات رسمی آئین یهودیت را طی مراسمی در سال گذشته بجا آوردند.

لیکن ربای های ارتودوکس آنان را یهودی نمی دانند زیرا معتقدند که کسانی که از مادر یهودی زاده نشده‌اند، بایستی طبق قوئین ارتودوکس به یهودیت درآیند و بچشم آنان مراسم انجام شده بوسیله ربای های کنسرواتو بی اعتبار است. افزون بر این رهبران آنها میگویند در این وضعیت اهالی دهکده قادر به انجام قوئین یا میسووت نیستند. زیرا ربای، قصاب کاشر، موهل (آنکه مجاز به انجام فریضه ختنه کردن است) و محل مخصوص برای مطالعه توره ندارند.

آبایوداها میگویند عدم شناسائی برای ما مهم نیست. سیزومو میگوید: «ما نیازمند شناسائی و تأیید یهودیت و ایمانمان از طرف کسی نیستیم. ما به عهد و میثاق مقدس خود با خداوند معتقدیم».

او خاطرنشان کرد که حتی سال پیش که مراسم برگزار شد، عده‌ای از اهالی دهکده در آن شرکت نکردند. زیرا نیازی به تأیید چند خارجی و بنمایش درآوردن ایمان قلبی خود نزد دیگران نداشتند، هر چند اکثریت ما این تشریفات را مانند ورود به جامعه بزرگ یهودی

از نظر ربای های ارتودوکس آنانکه از شاخه های یهودیت اینطرف و آنطرف جوانه زده‌اند سنت قدیمی چند هزار ساله را که پایه و اساس دین یهود است متزلزل می کنند .

توأم با استقبال گرم احساس می‌کردیم».

خاتم وینیک از مخالفت ربای های ارتودوکس دل خوشی ندارد و میگوید: «در حالیکه سیزومو قویاً وابسته به یهودیت است، والدینش یهودی بوده و اجدادش نیز یهودی بوده‌اند، این کار بی‌عدالتی بزرگی در حق آنان است. وجود این قوم در جمع یهودیان بسیار مطلوب، حتی لازم است».

از نظر ربای های ارتودوکس، آنانکه از شاخه های یهودیت، اینطرف و آنطرف جوانه زده‌اند سنت قدیمی چند هزار ساله را که پایه و اساس دین است متزلزل می کنند.

دیوید الیمزری، رئیس شورای ربای های اورنج کانتی که هیئتی ارتودوکس است میگوید: «لستاندارد هویت یهودی و آداب تشریف به یهودیت سه هزار سال است که یکسان حفظ شده. در دنیای ارتودوکس درب را بروی کسی که حقیقتاً می‌خواهد یهودی مؤمن و معتقد باشد نمی بندند».

برای تعیین معیار و روش صحیح یهودی شدن کوشش هائی میان گروههای مختلف شده است ولی نتیجه قطعی حاصل نگشته است.

پروفیسور آرنولد آیزن Prof. Arnold M. Eisen استاد ادیان در دانشگاه استنفورد میگوید: «هنوز نگرانی به اندازه لازم بین افراد به تعداد لازم نرسیده که با کوشش لازم کاری بکنند تا مسئله حل شود، ولی درآینده نزدیک ناچار خواهیم شد که به این مسئله رسیدگی کنیم».

آبایوداها مسائل و مشکلات زیادی پیش رو دارند. سیزومو پنج سال تحصیلی آینده

را باید در لوس آنجلس باشد. همسر و دوفرزندش نیز همراه او خواهند بود. این رهبر روحانی دهکده، پیروان خود را در آن سر جهان گذاشته و فقط سالی سه ماه نزد آنان می‌رود. در حالیکه موقعیت آنان در آفریقا مشکل است. زیرا در محاصره آفریقائی های مسیحی هستند و میسیونرهای آنان سعی جدی در مسیحی کردن آنان دارند در حالیکه از یهودیت بسیار کم میدانند.

سیزومو میگوید: «در آفریقا اگر یهودیت خود را افشا کنی، تلویحاً آدم بدی هستی و تو عیسی را کشته‌ای». در عین حال او از کوششهای آبایوداها در بهبود موقعیت میگوید که با تشکیل مرکز خیریه‌ای، به اهالی نیازمند گاو و بزهای شیرده هدیه میکنند تا نشان دهند که با کسی دشمنی ندارند و آبایوداها آدم بدی نیست. میگوید: «نیازمند آنیم که کلیشه ها و شایعات را محو کنیم».

خاتم وینیک برای آگاه کردن بیشتر آبایوداها مشغول تهیه فیلم مستند دومی بنام «در سایه هوای نیشکر» است که اشاره به سایبانی است که یهودیان هنگام عروسی برپا میدارند و در اوگاندا این سایبان را از نیشکر به نیاز شیرینی زندگی عروس و داماد میسازند. او آرزو دارد که یهودیان سراسر جهان برای کمک به این ملت نیازمند سخاوتمندانه دست یاری دراز کنند و برای فراهم آوردن وسائل تحصیل آنان در آمریکا و اسرائیل همکاری کنند. او میگوید: «در تمام ساعات یوم کیپور، روزی که باید دعا کرد، از خوردن خودداری کرد و از اشتباهات و لغزشها طلب مغفرت کرد. روزی که عهد و میثاق خود را با خداوند تجدید می کنیم بیاد نیازمندان و آبایوداها نیز بودم. فرصتی یافتم تا به سال گذشته ببیندیشم؛ به آنچه کرده‌ام درست یا غلط، و چگونه انسان بهتری با رفتاری شایسته‌تر باشم. وجدان خود را پیوسته در نظر داشته باشم. همان وجدانی که بمن و بهمه میگوید: روح مهربان و بخشنده‌ات را با همه نیازمندان همراه کن تا سرافراز باشی».

بیائید بکمک آبایوداها و همه یاری خواهان برویم و سرافراز باشیم که میتوئیم همراهی و کمک کنیم.

سوگی هارا

توطئه محبت

از: ایرج فرنوش



چینو سوگی هارا در کنار همسرش یوکیکو در کنسولگری ژاپن در لیتوانیا

کارش را ترک کرده باشد. ولی در روز ۲۷ ژوئیه، او برنامه خود را بهم زد. در آن صبح او در دفتر خود نشسته و به امور خود رسیدگی میکرد که از بیرون صدای داد و فریاد و هیاهوی زیادی شنید. وی دفتر خود را ترک و به طبقه بالا نزد همسر و فرزندانش رفت. همگی باهم از پنجره به بیرون نگاه کردند و مشاهده نمودند که صدها نفر مرد و زن در خیابان جلو خانه او اجتماع کرده و بنظر میرسید که آنان قصد وارد شدن به خانه آنان را داشتند. پس از کمی جستجو، آنان فهمیدند که این اشخاص پناهندگان یهودی از کشور لهستان می باشند که برای اخذ ویزای ترانزیت به در کنسولگری او آمده بودند. از قیافه مایوسانه آنها آثار ترس و وحشت، گرسنگی و خستگی بخوبی مشاهده میشد.

مادران یهودی فرزندان خود را از ترس به آغوش می فشردند. چشمان کودکان همگی مملو از ترس و وحشت بود. آثار گرسنگی و بیماری در چهره تعدادی از کودکان خردسال دیده میشد. دیدن این صحنه ها تأثیر عمیقی در روحیه چینو، همسرش و فرزندانش باقی گذاشت. شدت تأثر بحدی بود که به پدر خود توصیه میکردند که هر چه زودتر به بچه های بیتوا کمک کند. ولی او بخوبی میدانست که

۴۰۰۰۰ نفر از بازماندگان کساتی که توسط چینو سوگی هارا از مرگ نجات پیدا کرده، زندگی میکنند.

این فیلم بطور جامع، شرح وقایع و ترتیب تاریخ زندگی چینوسوگی هارا را به نقل قول همسرش «یوکیکو» بیان میکند. پس از حمله آلمان به لهستان در سال ۱۹۳۹ و دستگیری و جمع آوری یهودیان و قرار دادن آنان در گتوها و بالاخره فرستادن آنان به اردوگاههای کار اجباری و کورههای آدم سوزی، برای فرار از دست درخیمان نازی هزاران نفر از یهودیان رهسپار خاک لیتوانیا که در شرق لهستان قرار دارد، شدند.

در پائیز ۱۹۳۹، چینوسوگی هارا، دیپلمات برجسته ژاپنی به سمت کنسول ژاپن در شهر کولوس، لیتوانیا منصوب شد. او دیپلماتی جدی با سابقه درخشان که بچند زبان بطور فصیح صحبت میکرد. او با همسر و سه فرزندانش در خانه‌ای در روی تپه در یک محل اشرافی سکونت داشتند. طبقه بالای خانه محل زندگی او و خانواده‌اش و طبقه پائین دفتر کار او و یا درواقع دفتر سرکنسولی ژاپن در شهر کولوس لیتوانی محسوب میشد.

او بعد از صبحانه بمحل کار خود در طبقه پائین میرفت و تا ظهر در آنجا میماند. بندرت اتفاق افتاده بود که قبل از ظهر محل

در جریان جنگ جهانی دوم، زمانی که آلمان نازی یهودیان اروپا را دسته دسته به اردوگاههای مرگ میفرستاد، هزاران غیر یهودی با درخطر انداختن جان و مال خود، اقدام به نجات یهودیان نمودند. باوجودی که نجات یهودیان از دست نازیها یک داستان مهم و دراماتیک میباشد ولی تاکنون در حاشیه قرار داشته، زیرا که توجه بیشتر بر روی کشتن یهودیان بوده تا نجات دادن آنان.

در سالهای اخیر برای بزرگداشت و قدردانی از این افراد نیکوکار (The Righteous Among The Nation) که با قبول ریسکی بزرگ جان یهودیان را از مرگ نجات داده‌اند، اقداماتی صورت گرفته، به این خاطر پارلمان اسرائیل کنست به موزه «یاد واثم» مأموریت داد که محلی در موزه برای یادگار نگهداشتن این افراد تخصیص داده شود. تاکنون ۱۶۰۰۰ نفر شناسائی و نامشان در موزه «یاد واثم» به ثبت رسیده است.

همه ما داستانهای زیادی راجع به شهامت و شجاعت فوق‌العاده افرادی که با درخطر انداختن جان خود، جان عده‌ای یهودی را از مرگ نجات داده‌اند، خوانده‌ایم. ولی هیچکدام از این داستانها شاید به اندازه داستان «چینوسوگی هارا» جالب نباشد. بخاطر فداکاری و عملیات شجاعانه او امروز متجاوز از

صدور ویزای هزاران نفر پناهنده کار آسائی نخواهد بود و او می باید از مقامات بالای خود در این مورد کسب تکلیف کند.

دیپلمات ژاپنی بعدها به دلیل اینکه چرا پناهندگان یهودی برای اخذ ویزای ترنزیت به کنسولگری او مراجعه کرده بودند، پی برد. دلیل آن این بود که کنسول هلند در شهر کولوس به پناهندگان یهودی اعلام کرده بود که وی حاضر است برای آنان ویزای ورود به جزیره کوراکو واقع در دریای کارائیب که تحت‌الحمایه کشور هلند بود، صادر کند. منتها راه رسیدن به جزیره کوراکو تنها از راه ژاپن مقدور بود.

چینوسوگی‌ها را شب نخواهید و درصدد بود تا راهی پیدا کند که بتواند به پناهندگان یهودی کمک کند. به این جهت ۳ تلگراف، یکی به وزارت خارجه ژاپن در توکیو، یکی به سفیر ژاپن در آلمان و دیگری به سفیر ژاپن در لیتوانی مخابره و از آنها اجازه صدور ویزا برای پناهندگان یهودی را کرد. ولی جواب هر سه مقام منفی و او را از صدور ویزای ترنزیت برای این افراد برحذر داشتند. ولی او پس از مشورت با اعضاء خانواده‌اش و گوش سپردن به ندای وجدان خود، تصمیم گرفت که از دستورات مقامات ژاپنی بالا سرپیچی و با درخطر انداختن کار و زندگی خود، برای پناهندگان یهودی ویزای ترنزیت صادر کند تا آنان بتوانند از طریق شوروی خود را به ژاپن، سپس به جزیره کوراکو برسانند. او برای تسهیل در کار یهودیان به سفارت شوروی در لیتوانی رفت و موافقت مقامات روسی را برای اجازه عبور یهودیان از طریق شوروی به ژاپن بدست آورد.

چینوسوگی‌ها را با کمک همسرش در مدت کوتاهی متجاوز از ۶۰۰۰ ویزا برای پناهندگان یهودی صادر کرد. او به همسرش گفته بود که بخوبی از عواقب کار خود مبنی بر سرپیچی از فرمان مقامات ژاپنی واقف بوده ولی اگر این کار را نمی‌کرد، تا آخر عمر از عذاب وجدان رنج می‌برده است.

این عمل شجاعانه او درست عملی است که از شخصی نظیر او انتظار می‌رود. زیرا چینوسوگی‌ها را در خانواده‌ای پرورش یافته بود که شدیداً به کد اخلاقی و وجدانی سامورای



چینوسوگی‌ها را در کنار اسحاق شمیر وزیر امور خارجه اسرائیل در سال ۱۹۸۵

پایبند بوده و نجات هم‌نوع خود جزو یکی از کدهای اخلاقی سامورای محسوب می‌شود.

او با کمک همسرش روزانه ۱۰-۱۲ ساعت به نوشتن و مهرزدن به ویزا اشتغال داشتند. در بعضی روزها برای اینکه بتوانند ویزای بیشتری صادر کنند، از خود یهودیان می‌خواستند که در نوشتن و مهرزدن ویزا به آنان کمک کنند.

آنان برای افرادی که حتی پاسپورت نداشتند بر روی کاغذ ویزا صادر می‌کردند و به این افراد یاد میدادند که چگونه با مأموران اداره مهاجرت در موقع ورود به ژاپن روبرو گردند تا در کار آنها اشکالی بوجود نیاورند.

در اوائل ماه اوت مقامات شوروی از دولت لیتوانی می‌خواهند که کنسولگری ژاپن را در کولوس تعطیل کند. در تاریخ ۴ اوت ۱۹۴۰ وزارت امور خارجه ژاپن در آلمان به چینوسوگی‌ها دستور داد که فوراً کنسولگری ژاپن را در کولوس تعطیل و خود را به سفارت ژاپن در آلمان برسانند. او یکبار دیگر از دستورات مقامات ژاپنی خودداری کرد تا بتواند ویزای بیشتری برای یهودیان صادر کند. بالاخره بر اثر فشار مقامات شوروی، او کنسولگری ژاپن را در شهر کولوس در تاریخ ۳۰ اوت ۱۹۴۰ تعطیل و برای چند روز در هتل اقامت گزید. در مدتی که در هتل زندگی میکرد حتی در آخرین ساعاتی که در ایستگاه قطار شهر بود، او و همسرش به صدور ویزا برای یهودیان ادامه دادند.

دو سه موضوع دیگر در فیلم مطرح شد

که از نظر من بسیار جالب و تازگی داشت. یکی اینکه رابطه بسیار خوبی بین مردم ژاپن و یهودیان این کشور در دهه ۱۹۳۰ و دوران جنگ جهانی دوم وجود داشته بعد از عقد قرارداد بین ژاپن و آلمان، دولت آلمان به ژاپن فشار می‌آورد که سیاست ضدیهودی برگزیند، ولی وزیر امور خارجه ژاپن «مت سوکا» که در امضاء این قرارداد در سال ۱۹۴۰ شرکت کرده بود، صریحاً به همتای آلمانی خود اظهار داشته که کشور ژاپن بهیچ وجه سیاست ضدیهودی انتخاب نخواهد کرد. مت سوکا به مقامات آلمانی می‌گوید که اگر آنان برای تغییر سیاست ژاپن در این مورد پافشاری کنند، ژاپن ترجیح خواهد داد که به جای سیاست ضدیهودی، قرارداد دوجانبه بین آلمان و ژاپن را باطل اعلام کند.

موضوع جالب دیگر این بود که در سال ۱۹۳۹ توسط چند دیپلمات و سران نظامی بصورت سری پیشنهاد تأسیس یک منطقه آزاد در ناحیه منچوری برای یهودیان فراری داده می‌شود. هدف آنان از اینکار استفاده از تنوع و قوه فکری یهودیان در راه پیشبرد کشور ژاپن بوده و معتقد بودند بکمک آنان کشور ژاپن به یک ابر قدرت تبدیل می‌شود. ولی این پیشنهاد توسط رهبران یهودی آمریکا در نیویورک جدی گرفته نمیشود و آنرا رد می‌کنند.

در صحنه‌هایی از فیلم چینوسوگی‌ها را و اعضاء خانواده‌اش با مقامات اسرائیلی، آمریکائی، ژاپنی و شمار زیادی از کشورهای دیگر نشان داده میشود. دولت اسرائیل بکلیه فرزندان و نومه‌های این مرد نیکوکار بورس تحصیلی اعطاء کرده است و در موزه یاد واثم از او به نیکی یاد شده است.

چینوسوگی‌ها را عاشق زندگی بود. او معتقد بود که باید زندگی را جشن گرفت و یاد داد که برای جان افراد باید ارزش قائل بود. بزرگترین میراث او امروز متجاوز بر یکصد هزار نفر بازماندگان استائتهائی هستند که او آنان را از مرگ نجات داد.

چینوسوگی‌ها را در تاریخ ۳۱ ژوئیه سال ۱۹۸۶ در سن ۸۶ سالگی درگذشت. روایتش شد.

تحولات اساسی در تکالیف دولت‌ها



از: دکتر سیروس مشکی



دکتر سیروس مشکی دارای دکترای حقوق با درجه ممتاز از ایران و آمریکا است. علاوه بر تدریس و تحقیق در دانشگاه، دارای پروانه وکالت دادگستری از دو کشور ایران و آمریکا است و اینک در کالیفرنیا به وکالت اشتغال دارد.

دوازده حق اساسی انسانها:

ده اصل نخست متمم قانون اساسی آمریکا، که به «منشور حقوق اساسی» معروف است، به اضافه پاره‌ای از آراء تاریخی دیوتعالی این کشور، دوازده گروه کلی را دربر میگیرد که بیانگر حقوق بنیانی و اساسی ساکنین این سرزمین است. این حقوق، امروزه بعنوان نمونه و سرمشق قوانین اساسی جدیدی است که در دنیا تدوین میگردد و شاید بتوان با اتدکی اغماض، آنها را معرف «حقوق بشر» به مفهوم نوین آن دانست. این حقوق بشر شرح زیر است:

- ۱- آزادی بیان، مذهب، مطبوعات، اجتماعات و حق تظلم به مراجع دولتی.
- ۲- حق حمل اسلحه (بعنوان ضامنی جهت امکان مقابله مردم با تجاوزات احتمالی «دولت متجاوز» با محدودیت‌های مصرح در قانون).
- ۳- عدم اجبار به اشتغال در امور نظامی و سپاهیگری مگر در زمان جنگ یا در موارد ویژه‌ای که قانون تعیین میکند.

- ۴- آزادی در برابر تفتیش بدنی یا توقیف غیرقانونی. هیچگونه قرار تفتیش یا توقیف نیز نباید بدون وجود علل موجه قانونی صادر گردد.
- ۵- هیچ فردی نباید بدون صدور کیفرخواست محاکمه شود. هیچکس را نمیتوان دوبار به یک اتهام محاکمه کرد. هیچکس را نمیتوان به اقرار علیه خود در دادرسی‌های کیفری وادار نمود. هیچ حقی را نمیتوان بدون رعایت کامل تشریفات قانونی سلب یا محدود کرد. هیچ ملکی را نمیتوان از ید مالک بدون پرداخت غرامت عادلانه خارج ساخت.
- ۶- در کلیه دادرسی‌های کیفری، حق دادرسی سریع، حق داشتن وکیل، حق بهره مندی از هیأت منصفه بیطرف، حتی آگاهی از اتهامات منتسبه، حق مواجهه با شاهد مقابل و حق احضار شاهد موافق به دادگاه وجود دارد.
- ۷- در کلیه دعاوی مدنی که ارزش

خولسته بیش از ۲۰ دلار است (با در نظر گرفتن صلاحیت مرجع رسیدگی) حق دادرسی در حضور هیأت منصفه وجود دارد.

۸- تعیین وجه الضمان گزاف، جزای نقدی فوق العاده و تنبیهات غیرمتعارف و وحشیانه مطلقاً ممنوع است.

۹- حقوق مردم منحصر و محدود به حقوق یاد شده در قانون اساسی نیست و آزادیها و توتائی‌های مردم را نمیتوان صرفاً به استناد عدم تصریح در قانون اساسی سلب یا محدود کرد.

۱۰- کلیه حقوقی که در انحصار حکومت مرکزی (فدرال) قرار نگرفته، برای ایالات و مردم محفوظ است.

۱۱- حق آزادی مقرر در الحاقیه ۱۳ قانون اساسی، که بعد از جنگهای انفصال تصویب شده است، هرگونه کار اجباری، بردگی و بیگاری را مطلقاً ممنوع ساخته است.

۱۲- آزادی‌های خصوصی افراد را نمیتوان بدون جهت قانونی مورد تعرض قرار داد. حق عزلت، برای افراد محفوظ است. افشاء اسرار خصوصی زندگی مردم با استفاده از نام و تصویر ایشان بمنظور بهره‌برداری تجاری ممنوع است. اشاعه اکاذیب یا اسناد ناروا مجاز نیست (حق پایان بخشیدن به بارداری، با حفظ شرایطی، در سه ماهه اول، برطبق خواست زن یا پزشک معالج او محفوظ است).

امروزه دیگر سخن از حق بیان و آزادی مسکن و مذهب گفتن بیهوده است. توان افراد به بهره‌مندی از این گونه آزادیها و حقوق، ناگفته پیداست. بدیگر بیان، حقوق و آزادیهای فردی بگونه‌ای که نام برده شده جزو اصول بدیهی بوده و به تذکر آن در قوانین اساسی نیازی نخواهد بود. در برابر، دولتها مکلف خواهند بود این حقوق را برای کلیه اتباع خود «تأمین» و «تضمین» نمایند. در جامعه فردا، انواع مشاغل، مسکن، بهداشت، سیر و سفر، آموزش تا سطح عالی، عدالت اجتماعی، قضائی و اقتصادی، معاش ایام بیکاری، تأمین علیه

مخاطرات احتمالی، آزادی بیان و فعالیت های سیاسی، حداقل قابل قبول معیشت و لذت های انسانی نه تنها برای تمام انسانها آزاد، بلکه تضمین خواهد شد. انسان فردا در یک رویارویی ناگزیر با دولتها، از «رفاه» متوازن که متضمن بهره‌وری عادلانه از کلیه حقوق یاد شده است، سود خواهد جست. قوانین اساسی فردای بشر، بی آنکه به اصول تئوریک و نظریه پردازیهای اندیشه‌وران قرن نوزده و بیست دل مشغول دارند، در تأمین، تضمین و تحکیم مبانی رفاه و عدالت معاوضی گام برخواهند داشت.

چه سوء تفاهم بزرگی!

حقوق بشر، به مفهوم امروزی آن در حدود اواخر قرن هیجدهم میلادی در متون حقوقی مورد بحث قرار گرفت و در شکل نهائی آن، کمی بیش از پنجاه سال از عمر آن میگذرد.

از حقوق بشر تعاریف بسیاری شده است ولی هیچ یک به تنهایی قبول عام پیدا نکرده است. اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل متحد مصوب ۱۹۴۸، حقوق مدنی و حقوق اقتصادی را با هم دربر میگیرد. پاره‌ای از مصادیق این حقوق براساس اعلامیه یاد شده برقرار زیر است:

حق حیات، آزادی و امنیت شخصی، تساوی در برابر قانون، آزادی مسافرت و مسکن در درون مرز، حق مسافرت بخارج از کشور و بازگشت به آن، آزادی اندیشه، مذهب و بیان، این حق شامل آزادی برای طلب، دریافت و انتقال اطلاعات و افکار از طریق رسانه‌های همگانی نیز هست. آزادی مالکیت، آزادی انتخاب شغل با شرایط مناسب و مطلوب و بهره‌مندی از حمایت قانونی در قبال بیکاری، حق دریافت اجرت مساوی در برابر کار مساوی، زندگی در شرایطی که سلامت و رفاه شخص، مشتمل بر غذا، لباس، مسکن، بهداشت و مزایای اجتماعی وی بنحو کافی تأمین باشد. بهره‌وری از منافع و حقوق معنوی ناشی از خلاقیت های علمی، ادبی و هنری. و سرانجام حق مشارکت در حکومت، چه بطور مستقیم و چه از طریق گزینش آزادانه نمایندگان.

به اضافه، براساس همین اعلامیه حقوق بشر، هیچ فردی را نباید مورد شکنجه، یا تنبیهات خشن و وحشیانه قرار داد. هیچکس را نباید به بردگی یا بیگاری واداشت و نیز هیچکس را نباید بطور خودسرانه دستگیر، بازداشت یا تبعید نمود.

با تمام این اوصاف، برطبق گزارش شاخه توسعه انسانی سازمان ملل متحد که در سال ۱۹۹۲ منتشر شده و وضع حقوق بشر را در سال ۱۹۹۰ مورد بررسی قرار داده است، بیش از یک میلیارد جمعیت جهان در فقر مطلق بشر می‌برند. یکصد و هشتاد میلیون نفر از کودکان، یعنی یک سوم کل کودکان جهان شدیداً از سوء تغذیه رنج می‌برند. همه ساله سه میلیون کودک در اثر مالاریا جان خود را از دست می‌دهند. یک و نیم میلیارد نفر دسترسی به خدمات بهداشتی و درمانی ندارند و سیصد میلیون نفر از کودکان ممالک کم رشد هیچگاه بمدرسه راه نمی‌یابند.

با تصویری که از جهان پرآشوب خود داریم، چگونه و چه زمانی میتوان امید به استقرار نظم نوین جهانی را در دلها پرورد؟

بنظر میرسد که هنوز تاریخ دوران ما با اشک و خون نوشته میشود. «حقوق بشر»، گویا از ابتدا مزاج، یا سوء تفاهمی بیش نبوده است. اینکه چقدر بشر از حقوق فطری و غیرقابل سلب خود بهره‌مند شده است، داستان ازدواج عباسه و جعفر را بخاطر می‌آورد. معروف است که هارون الرشید می گفت به این شرط آنها را بیکدیگر می دهد که میانشان زفافی صورت نگیرد!

بقول قدیمی ها، بلا تشبیه! ولی بنظر میرسد که در تقارن فرخنده بشر و حقوق اساسی آن نیز، وصلت و زفافی نیز قرار نبوده درکار باشد!

برای روشن تر شدن مطلب، شاید مثالی از فقه اسلامی بی مناسبت نباشد:

در فقه اسلام، شروطی که ضمن عقد میشود، بر دو قسم است: شروط صحیح و شروط باطل. شروط باطل نیز خود بدو گروه تقسیم میشود: اول شروط باطلی که خود کان‌لم‌یکن و بی اعتبار است ولی به صحت عقد خللی وارد

نمی آورد. دوم، شروطی که نه تنها باطل است بلکه باعث بطلان عقد نیز میگردد. از جمله این شروط نوع اخیر، شرط (خلاف مقتضات ذات عقد) است.

مقصود از این اصطلاح آنست که اگر ضمن عقد مثلاً بیع، شرط شود که مالکیت هیچگاه به خریدار منتقل نشود، طبیعی است که این شرط با هدف اصلی و اولیه عقد بیع که انتقال مالکیت به خریدار است، ناسازگاری دارد و این اختلاف بحدی است که هم شرط و هم عقد باطل میشود. در مورد مثلاً عقد نکاح نیز بهمین ترتیب است. اگر درضمن عقد، شرط شود که بین زن و شوهر زفافی صورت نگیرد، این شرط برخلاف مقتضای ذات عقد نکاح است و لذا هم باطل است و هم مبطل.

از این روست که از دیرباز، اینگونه شروط، چه صریح و چه ضمنی، از نظر حقوقدانان عملی لغو و بمنزله آن قلمداد شده است که از ابتدا، طرفین اراده جدی برحصول نتیجه نداشته‌اند و قرارداد یا عمل حقوقی میان ایشان، حداکثر یک «سوء تفاهم» بوده است.

در مطالعه سیر تاریخی حقوق بشر و سرنوشت اسف باری که داشته است، بی اختیار، شروط (خلاف ذات مقتضای ذات عقد) به ذهن انسان متبادر میشود. گویا، فقط یک شوخی، یا حداکثر سوء تفاهمی باعث همه این قیل و قالها بوده و هیچگاه اراده واقعی و جدی بر رعایت این حقوق و اجرای آن وجود نداشته است!

چه باید کرد؟

در تحلیل نهائی، آنچه را نمیتوان تکرار داشت، ناتوانی نظام‌های کنونی در برقراری عدالت اقتصادی، رفاه اجتماعی و امنیت اقتصادی است.

سالها پیش، سوروکین، متفکر پرآوازه روسی، که بدلیل مطالعات عمیق در نظامهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری در هر دو صاحب‌نظر و از طرف دکتر صاحب الزماتی به خداوند دو کعبه ملقب گردیده بود، اظهار داشت که راه حل را نباید در گزینش چشم بسته یکی از دو نظام موجود جستجو کرد. بلکه باید در جستجوی نظامی نوین و شیوه‌ای جدید

برآمد.

بنظر نمی‌رسد که یک شیوه التقاطی، یعنی تجمع مکاتب اشتراکی و سرمایه‌داری (بفرض آنکه چنین امری میسر باشد) نیز بتواند رفع مشکل باشد. تجربه کشورهای که با شیوه های بیتابینی و مثلاً سوسیالیسم اداره میشوند، گواه صادقی براین مدعی است.

وقتی سخن از مرام اشتراکی یا سوسیالیسم میشود، نمیتوان تأثیر شگرفی را که این نظامها بر شیوه حکومتی پاره‌ای از کشورها و بنیاد اقتصادی آنها گذاشته است، نادیده گرفت.

رایحه «عدالت معاوضی» که بصورت کاملآ نسبی در این مرامها دیده میشود، بدون شک در تلو راه حل نهائی مستتر خواهد بود. در این مقطع اما، آنچه اهمیت بسزا دارد، شناسایی ریشه‌های اصلی بیماری و درمان آن بطور اساسی است. هرگونه غفلت و بی توجهی به این امر مهم، باعث تشدید اختلافات طبقاتی و مظالم طبقه حاکم خواهد شد و فاصله ملل فقیر و غنی را بطور روزافزون بیشتر خواهد کرد. بسیاری از متفکران و نویسندگان آینده‌نگر، که به پیغمبران آینده معروف شده‌اند، از سالها پیش هشدار داده‌اند که بالاخره روزی اقوام پابرهنه آفریقائی و آسیائی، فوج فوج و مثل سیلاب به کشورهای غربی سرازیر خواهند شد و بزور و عنف، از اهالی این کشورها خواهند خواست که مواهب و نعم خود را با آنان تقسیم کنند.

اینگونه مشکلات، که از هم اکنون طلایمهای آن در پاره‌ای از کشورها نظیر فرانسه و دانمارک و اسپانیا و آلمان پدیدار شده است، چنانچه بموقع مورد چاره جویی قرار نگیرد، به درگیری های خونباری منجر خواهد شد و انسانها را به نحو بی سابقه‌ای بجان هم خواهد انداخت.

یافتن راه‌حلهای موقت ولو آنکه ممکن است بطور کوتاه مدت مفید افتد، با اینحال جنبه مسکن دارد، فقط مشکل را جابجا میکند ولی آنرا از پیش پا بر نمی‌دارد.

در جستجوی یک راه حل قطعی و اساسی، بیگمان به کوشش و تدبیر بسیار نیاز

خواهد بود. در اینجا، قطعاً مجال و طبعاً داعیه آن نیست که داروی معجزه‌آسا برای ریشه کنی این مشکل بزرگ، یعنی نابرابری انسانها و ظلم فراگیر، تجویز شود. با این حال، آنچه از مجموع مشاهدات و مطالعات بر می‌آید حاکی از آنست که ریشه بسیاری از این نابسامانی‌ها، مسائل اقتصادی است. این مسائل اما، جز از طریق توزیع عادلانه ثروت و برنامه ریزی دقیق برای استفاده از منابع طبیعی زمین حل نخواهد شد. به اضافه، تأمین نیازهای اساسی و اولیه انسانها، نظیر بهداشت، آموزش و تغذیه سالم و صحیح نیز باید همواره در مدنظر برنامه سازان قرار گیرد.

در کنار این ها، ریشه کنی رسوبات

ذهنی ارتجاعی نیز به انگیزه پی افکندن نظم نوینی که اختلافات نژادی، مذهبی و قومی را برطرف سازد، ضروری خواهد بود. همزمان، باید درنظر داشت که انسان یک موجود آرمانی و واجد جنبه های الهی است. این قابلیت تکامل را باید درنظر گرفت و با استفاده از آن، در دل او اخگری از عشق به ارزشها و آرمانهای والا برافروخت. شاید تنها با این تمهید است که میتوان وجدان جامعه متحد جهانی را همواره منزه و تابناک نگاه داشت. والا باید با لسان الغیب دقایق راز هم‌آواز شد که:

آدمی در عالم خاکی نمی آید بدست

عالمی دیگر ببايد ساخت، وزنو آدمی

تسلیت

فوت جانگداز زنده‌یاد **دان هارونیان**، فرزند ارشد جناب آقای مسعود هارونیان، رئیس سازمان فرهنگی یهودیان ایرانی و یکی از خدمتگزاران باسابقه جامعه را حضور ایشان، همسر محترمشان خانم پری هارونیان و فرزندان برومند آن مرحوم و سایر اعضای خانواده محترم هارونیان تسلیت گفته و بقای عمر همراه با تندرستی و سعادت بازماندگان را آرزو نمودیم.

هیئت مدیره، کمیته بانوان و گروه جوانان بنی‌بریت - گروه فریبرز مطلوب

جناب آقای لطفاله حی

درگذشت خواهر گرامی‌تان بانو **طوبی حکیم - حی** را از صمیم قلب به حضور شما خدمتگزار خیر و خوشنام جامعه و کلیه بازماندگان تسلیت گفته و برای یکایک افراد خانواده‌های محترم حکیم و حی سعادت و سلامتی از ایزد تعالی مسئلت داریم
هیئت مدیره، کمیته بانوان و گروه جوانان بنی‌بریت - گروه فریبرز مطلوب

هیئت مدیره بنی بریت - گروه فریبرز مطلوب

همراه با کمیته بانوان و گروه جوانان آن

با قلبی آکنده از اندوه درگذشت نابهنگام نویسنده و پژوهشگر پرارزش جامعه، دکتر **هوشنگ ابرامی** را بحضور بانو شهلا ابرامی، همسر فداکار آن زنده‌یاد و عضو کمیته بانوان و فرزندان برومندش روزیتا و روزبه، اعضای گروه جوانان تسلیت گفته طول عمر همراه با سلامتی و موفقیت کلیه بازماندگان را آرزو می‌کنند.

دنیای پرده

وارد کننده بهترین انواع پارچه های پرده ای
رومبلی و تورهای کیپور

HOME FABRICS

SHOWROOM

910 S. Wall St., Los Angeles, CA 90015

(213) 689-9600



شهر تاریخی همدان

از: سعید فروزان

پروانه می‌خواهم شما عزیزان را بربال خیال بگنشته دور به شهر قدیمی و با عظمت همدان یا «هکمتانه» و یا «اکباتان» برده و در نظر تان مجسم سازم که دارای تمدنی حدود سه هزار سال و جایگاه امپراطورهای ماد و پارس بوده و مقر حکومتی و سلطنتی در تپه مصلی قرار داشته است و آثاری چون «گنج نامه» دارد که کتیبه‌های معروف داریوش و خشایارشا که بخط میخی بر سنگ نوشته بزرگی حکاکی شده و در دل دامنه کوه باشکوه و جلال «الوند» جای دارد که بدین مضمون است:

کتیبۀ داریوش^۱: «داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان پسر هستاسپ، هخامنشی، داریوش شاه گوید: این است قلمرو پادشاهی من. از سکائیه تا سغدیان تا مملکت کوش، از سند تا سارد. امورآمزا آن را به من واگذار کرده است، او که بزرگترین خدایان است که امورآمزا مرا پشتیبان باشد، مرا و خاندان مرا.»
کتیبۀ خشایارشا^۱: «صدای بزرگ است اهورامزدا که بزرگترین خدایان است که این زمین را آفرید که آسمان را آفرید که برای



مردم شادی آفرید که خشایارشا را شاه کرد یک شاه از بسیاری یک فرمانروا از بسیاری من خشایارشا شاه بزرگ شاه شاهان شاه سرزمین های مردمان بسیار شاه در این سرزمین های بزرگ و پهناور پسر داریوش شاه یک هخامنشی.

دیگر یادگار آن دوران درخشان «مقبره استر و مردخای» است که بعد از «وشتی» دومین همسر تاجدار خشایارشا پادشاه بزرگ هخامنشی ملکه استر بوده است که نجات دهنده جان صدها هزار یهودیان از دست «هامان» وزیر پر قدرت دربار بوده که با شفاعت ایشان و کشف اسرار قتل پادشاه به وسیله مردخای عموی استر طلوع آزادی و سربلندی آغاز میگردد و در تورات مقدس در فصل مخصوص استر ثبت و شرح داده شده و جمعیت تنبوهی از یهودیان همدان و دیگر شهرهای همجوار میزیسته‌اند که در رفاه و آسایش کامل بسر برده و دارای دارالعلم بزرگی بوده‌اند که بزرگان و شاهزادگان ماد و پارس در آن مکتب‌ها به کسب علم و دانش پرداخته‌اند. آن بناهای باستانی در اطراف همدان در زیر

خاک مدفون است که شاید بتوان آنها را از نظر اهمیت زیادی که دارد دومین معبد مذهبی و مرکز دارالعلم یهودیان دانست که بدلائل مهمی از ذکر محل و موقعیت آن خودداری میشود. اما این شهر با قدمت زیاد عرفا و دانشمندان مشهوری چون عراقی، عین القضات، خواجه رشیدالدین را در دامان خود پرورش داده و مقبره بزرگان و ادیبان و مستفکرانی بهمانند ابوعلی سینا، بابا طاهر عریان، عارف قزوینی در آنجا واقع شده که زیارتگاه خاص و عام است و از افتخارات این شهر کهن محسوب میگردد.
اینک بطور فشرده و باختصار بشرح و حال آنها میپردازم:

ابوعلی سینا

در ده افشنه در نزدیکی شهر بخارا از مادری اهل افشنه و پدری از مهاجران بلخ (افغانستان) در سال ۳۷۰ قمری پا به هستی نهاد. از پنج سالگی قرآن و نحو و ادبیات را آموخت و در ۱۲ سالگی بیادگیری فقه پرداخت و با هوش سرشاری که داشت به تحصیل طب و فلسفه کوشید و در ۱۶ سالگی طبیبی حاذق گشت تا آنجا که او را برای معالجه شاهزاده نوح بن منصور سامانی دعوت کردند و پس از شفا یافتنش اجازه خولست که از کتابخانه سلطنتی استفاده کند. به علوم طبیعی و مابعدالطبیعه یعنی: «هستی و خدا شناسی» علاقمند و در مسائل ریاضی و منطق به گونه‌ای متبحر بود که متوجه شد از استادش «عبداله ناتلی» ترفندی نخواهد بست و خود شخصاً بخواندن کتب معتبری که فضلا نوشته بودند مشغول و سپس به هئتمه پرداخت. کتاب اقلیدس را مطالعه کرد و بعد داخل علم هیئت شد و کتاب المخلسطی بطلمیوس را نزد «ناتلی» خواند ولی بقسمت اشکال هندسی و علم فلک که رسید دانست که او سر در نمی آورد. در همان ۱۶ سالگی به تالیف کتاب مشهور خود در طب بنام «قانون» پرداخت. در فلسفه کتاب «مابعدالطبیعه» ارسطو را بارها مطالعه و چیزی دستگیرش نمی شد تا آنکه از کتابفروشی دوره گردی کتابی از ابن‌نصر فارابی را می‌خرد و قادر به فهم کتاب مذکور میگردد.

بوعلی تا زمانی که دودمان ادب پرور و اصیل سامانی حکومت میکردند در خراسان بسر برد و بعلت نابسامانی به خوارزم نزد خوارزمشاه و وزیرش سهیلی رفت و تقرب زیادی نزد آنها داشت. بتدریج که سلطان محمود غزنوی سلسله خود را در خراسان و دیگر ایالات گسترده از او و مامورانش هراسان و پنهان شد. در سال ۴۰۵ بقصد دیدار قابوس بن شمسگیر به طبرستان رفت ولی مطلع شد که زندانی است و بناچار به ری رفت و چون از وردش باخبر شدند او را بربالین فخرالدوله دیلمی که بیمار بود بردند و او را معالجه نمود. چند سال بعد به قزوین و سپس به همدان رفت و به علت شهرتش در طب مورد احترام خاص و عام قرار گرفت تا آنکه پس از معالجه شمس الدوله دیلمی حاکم فاضل همدان در سال ۴۱۲ بسمت وزارت منصوب گردید.

شوربختانه بعلت ناراضی مردم از دولت کودتائی صورت گرفت که شمس الدوله بقتل رسید و پس از مرگ او بوعلی چون فرمان وزارت را از جانشین او کمالدوله نپذیرفت ۴ ماه در قلعه فرجان زندانی ولی آزاد شد و در این مدت رسالات مهمی را تألیف کرد. سپس رهسپار اصفهان گردید و مدت ۱۴ سال با آرامش در دربار علاالدوله دیلمی در اصفهان زیست و در لشکر کشی علاالدوله به همدان که در معیت او بود در سال ۴۲۸ در آن شهر وفات یافت.

از شاگردان معروفش: ابوعبید گوزگانی (جوزجانی)، ابوالحسن بهمنیار ابن مرزبان، ابن زیله، «معصومی» که از شاگردان محبوبش بود.

در خاتمه باید گفت ابوعلی سینا، پزشک، فیلسوف، ریاضیدان و منجم بزرگی بشمار میآید که جامع تمام علوم عصر خویش بوده و بعد از مرگش سالهای درازی او را ستوده و تأثیر عمیقی از خود برجا گذاشته و تا قرن هفدهم حتی در دانشگاههای اروپا کتابهایش تدریس میشده و بیش از هر ملت دیگری تمدن غرب به این سینا مدیون است و مشرق زمین هیچگاه متفکری با عمق دانش او نداشته است.

آثار بوعلی:

«شفا» جامعترین تألیفش شامل چهار

بخش است: منطق، طبیعیات، تعلیمات (هندسه - نجوم - موسیقی) و الهیات. کتاب دیگری که نخستین بار نامگذاری شده: «دانشنامه» است که دائره المعارفی از علوم گوناگون است. رساله دیگری بنام «اقسام العلوم العقلیه» دارد و رساله دیگری بنام «حدود» یا «تعریفات» که گونه‌ای فرهنگنامه تخصصی، فلسفی و طبیعی میباشد و دیگر آثارش: نجات، اشارات، تنبیهات، مبدأ و معاد «حکمت المشرقیه» را میتوان نام برد.

عین القضاة همدانی

علی المیاتی معروف به عین القضاة همدانی که جدش ابوالحسن میاتی بود در سال ۴۹۲ هجری در شهر همدان تولد یافت و نزد استادانی چون احمد غزالی، شیخ برکه همدانی و عمر خیام نیشابوری، شیخ محمد ممویه بگلزار ادبیات فارسی دست یافت و بواسطه مطالعات بسیار در آثار امام محمد غزالی که از عرفا و صوفیان بزرگ بود کسب فیض نموده و خود نیز در سلک صوفیان مقام والاتی یافته و شهرت زیادی حاصل نمود. او در زمان سلطان سنجر سلجوقی میزیسته و با عزالدین از مستوفیان سلاجقه دوستی و مجالست داشت و چون عزالدین از مخالفان ابوالقاسم درگزی وزیر سلطان سنجر بود بدلیل این دوستی درگزی نقشه قتل عین القضاة را چیده و در محضر حسودان و عوام الناس او را به کفر، الحاد و دعوی الوهیت متهم کرد و فقها نیز بقتل آن دانشمند عارف فتوی دادند چون عقایدی صوفیانه داشت و با افکار مذهبی مغایرت داشت. سپس او را به بغداد فرستاده و بگوشه زندان افکندند. چندی نگذشت که به همدان مراجعت و در هفتم جمادی سال ۵۲۵ هجری قمری او را بر دار کشیدند و در نامهائی که بنام «شکری الغریب» در حبس به علمای همدان نوشته از گرفتاریها و سختی که برایش پیش آمده سخن گفته و شکوه و شکایت نموده است. در خاتمه باید گفت وسعت اطلاعات و ذوق سرشار او در تجسم حقایق و ابداع معانی بی نظیر و کلامش پرسوز و گداز و در تمامی نوشته‌هایش مدد از عالم غیب جسته و الهام از منبع لایزال عشق گرفته و مشحون از تعبیرات

نغز صوفیانه میباشد.

آثار عین القضاة

پساله لویح، سوانح احمد غزالی، تمهیدات، یزدان شناخت، رساله زبده الحقایق، رساله جمالی، مکتوبات یا «شکری الغریب»، شرح کلمات قصار باباطاهر.

بابا طاهر عریان

او در همدان تولد یافته ولی تاریخش معلوم نیست ولی حدود اوائل قرن پنجم بوده است که معاصر با سلاطین سلجوقی میباشد. یکی از شاعران متصوفه و بینظیر محسوب میگردد که از دیرباز به دلیل دوبیتی های شورانگیزش که بزبان ساده لری سروده مورد توجه و علاقه مردم بوده است. در باره او افسانه‌های زیاد ساخته و پرداخته‌اند که هیچکدام مقرون به حقیقت نبوده و اساسی ندارد و بخاطر بریدن از ظواهر دنیوی و شیوه عارفانه معروف به عریان است؛ او نه در مدح پادشاهی سخنی گفته و نه در ذم کسی غزلی. قلندری بیخاتمان بوده که بزبان مردم احساس خویش را بیان کرده. زمانی که سلطان طغرل بیک به همدان آمد از اولیا سه پیر بودند هنگامی که به محل آنها رسید پریشان شده با لشگرش توقف نموده با وزیرش ابونصر اکندری به نزد ایشان رفته و دستهایشان را بوسید. باباطاهر با او چنین گفت: ای ترک با خلق خدای چه خواهی کرد...؟ سلطان گفت: آنچه تو فرمائی... بابا طاهر گفت: با عدل و احسان رفتار کن. سلطان نگریست و گفت: چنین کنم. بابا سر ابریقی شکسته در انگشت داشت بیرون آورد و در دست سلطان کرده و گفت: مملکت عالم چنین در دست تو کردم: بر عدل باش.

اشعار لطیف باباطاهر در اثر کثرت اشتها دهان به دهان گشته است.

آثار باباطاهر:

علاوه بر دیوان دوبیتی ها، قدیمترین نوشته‌ای که از او یاد میشود تاریخ راحتی الصدور راوندی.

فخرالدین عراقی

فخرالدین ابراهیم بن بزرگمهر همدانی



متخلص به عراقی در سال ۶۱۰ هـ ق در کمجان همدان در خاندانی اهل علم بدنیا آمد. پس از فراغت از تحصیلات رایج سرگرم تعلیم و تعلم شد و از مدرسه روانه خانقاه گردید و این تغییر حال در جوانی به او دست داد. در ۱۸ سالگی راهی سفر هندوستان شد. در مولتان به خانقاه شیخ بهالدین زکریای مولتانی راه یافت و خرجه از او دریافت کرد و سپس به عربستان عازم سفر حج شد. از آنجا به آسیای صغیر و قونیه رفت و به مجلس شیخ صدرالدین قونیوی وارد و مورد توجه مولانا جلال الدین بلخی واقع شد و در آنجا کتاب لمعات را نوشت. بعد به مصر رفت و چندی سمت پیشوائی مشایخ متصوفه مصر را داشت. پس از چندی روانه شام گردید و در همه جا مورد احترام و اکرام بود.

وفات عراقی در سال ۶۸۸ در دمشق اتفاق افتاد و در همانجا بخاک سپرده شد.

آثار عراقی:

لمعات: مثنوی «عشاق نامه» که جای او را توصیف و شرح کرده

دیوان اشعار و عزلیات او نغز و دلنشین و عارفانه است که از جمله (حجره دیو)، نسیم بهار میگردد، درد و درمان و گل خیر آشنائی را میتوان نامبرد.

خواجه رشیدالدین فضل اله همدانی

حدود سال ۶۴۰ هجری در همدان متولد و در نوجوانی ضمن تحصیل شروع به مطالعه در آثار بزرگان و در خدمت مشایخ زمان کسب فیض نموده و با استعداد سرشاری که داشت با خواندن کتب طب بهره کافی برده و بتدریج شهرت فراوانی یافت تا آنجا که به دربار سلطنت ایلخانیان مغول عازان خان و ارغوان خان اراه یافت و بسمت وزیر اعظم ارغوان خان منصوب گردید. از کارهای جالبش در سلطنتیه، رشیدیه را ساخت. سعدبن ساوجی از دوستان نزدیک خواجه فیض اله بود که میبایست به جانشینی دربار منصوب شود اما با مخالفت شدید خواجه علیشاه گیلانی مواجه شد و بین آنها جنگی درگرفت و ساوجی به قتل رسید. چون خواجه رشیدالدین از طرفداران او بود از بیم انتقام دستور داد او و پسر ۱۶ ساله اش را

کشتند و بدین طریق زندگی آن دانشمند پایان گرفت. شیخ علاالدوله سمنانی از بزرگان مشایخ و عرفای بزرگ صوفیه و مشاور عالیمقام دربار عازان خان ایلخانی مغول همزمان و در همان دوره میزیسته است.

آثار رشیدالدین:

صاحب جامع التواریخ رشیدی است

میرزاده عشقی

نام اصلی او سید محمد رضا فرزند حاج سید ابوالقاسم کردستانی بود. در سال ۱۲۷۲ خورشیدی در شهر همدان بدنیا آمد. از سن هفت سالگی در آموزشگاههای الفت و مدرسه الیانس شروع به آموختن زبانهای فارسی و فرانسه نمود و پیش از پایان تحصیلات به شغل مترجمی زبان فرانسه در یک تجارتخانه فرانسوی مشغول بکار شد. در ۱۵ سالگی به تهران و اصفهان رفت. و سپس به همدان بازگشت و تا ۱۷ سالگی به تحصیل ادامه نداد. در جنگ بین الملل اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴) به استانبول رفت و بصورت آزاد در مدرسه علوم اجتماعی شرکت جست و معلوماتش را تکمیل نمود. در استانبول «پرای رستاخیز شهریاران ایران» را تحت تأثیر مشاهداتش از ویرانه های مدائن سرود. این منظومه تأثیر زیادی بر ایرانیان گذاشت بطوریکه زرتشتیان هند برای عشقی دو شمعدان نقره هدیه فرستادند. در باره حقوق زنان در ایران در دوره استبدادی دو قطعه «کفن سیاه» و «ایده آل مرد دهگان» را نوشت چندی نیز شخصا روزنامه ای بنام «قرن بیستم» را منتشر کرد که بیش از ۱۷ شماره از آن چاپ نشد. عشقی این روزنامه را بعد از بقدرت رسیدن رضا شاه و برچیده شدن دودمان قاجار دوباره انتشار داد اما هنوز یک شماره منتشر نشده بود که بعلت مخالفت و تندروی با رضا شاه تعطیل شد. متأسفانه عشقی در تیرماه ۱۳۰۳ خورشیدی در خانه مسکونیش به شهادت رسید. جنازه او در میان مردم کوچه و بازار همراه با اشک و ناله دوستان و آزادخواهان به مسجد سپهسالار مشایعت و از آنجا به ابن بابویه در شهر ری برده و بخاک سپرده شد. عشقی در زمان مرگ ۳۱ سال

داشت و بمرگ زودهنگام خود در منظومه «عشق وطن» اشاره کرده است. در اشعار عشقی بیش از هر چیز مظلومیت ایرانی و زن ایرانی و درد ایران مطرح است. عشقی در آخرین کابینه حسن پیرنیا (مشیرالدوله) از طرف وزارت کشور به ریاست شهرداری اصفهان برگزیده شد. او ازدواج نکرد و با کمک پدرش و فروش روزنامه ها خرج زندگی محقر خویش را تهیه میکرد.

آثار عشقی:

دیوان اشعار او و تابلوی معروف مریم که بیانگر وضع اجتماعی ایران آن زمان است، میباشد.

عارف قزوینی

ابوالقاسم عارف فرزند ملاهادی در شهر قزوین بسال ۱۳۰۰ هجری قمری بدنیا آمد و او از شغل پدرش که بوکالت اشتغال داشت، بیزار بود. عارف در شهر قزوین بزرگ شد و پدرش جهت تربیت و آموزش بهتر او را به آموزش زبان فارسی و عربی و خوشنویسی نزد سه نفر از استادان معروف سپرد. در سن ۱۳ سالگی با موسیقی آشنائی یافت و در محضر حاجی صادق خرازی در همان شهر به تعلیم مشغول و نه تنها در موسیقی استعداد زیاد داشت بلکه صاحب حنجره ای داودی بود که امتیاز خاصی برایش دربرداشت. پدرش او را به روضه خوانی تشویق می نمود. از کودکی شیفته گلستان سعدی گشت و اغلب آنرا از حفظ داشت. شعر گفتن را از اوان نوجوانی شروع کرد. او شخصیتی غمگین و افسرده داشت و در خانواده دائماً شاهد دعوا و جنگ پدر و مادرش بود. از سخت بد او بهترین دوستش را در عتفوان جوانی از دست داد و در سال ۱۳۱۶ هـ ق به تهران کوچ کرد. عارف از ابتدای جنبش آزادخواهی به صف مشروطه خواهان پیوست و قریحه و استعداد نادر خود را وقف آزادی و انقلاب کرد. وی غزلهای بدیعی چون «زنده باد» و «ناله مرغ اسیر» را ساخت. شهرت و موفقیت فراوان او مرهون تصنیف های میهنی اوست که آنرا در خدمت و تربیت اجتماع و ایجاد حس وطنپرستی قرار داد و در آواز و شعر موسیقی هر بیننده و شنونده ای را مجسور مینمود و

عقیده داشت:

غیر از هنر که تاج سر آفرینش است

بنیاد هیچ سلطنتی جاودانه نیست
او چنان شهرتی یافت که لقب شاعر
«ملی» گرفت. مظفرالدین شاه از او خواست تا
در دربار مشغول بکار شود ولی او نپذیرفت.
مخالف شاهان قاجار بود. در شروع جنگ
جهانی با مجاهدان با استنبول رفت و در سال
۱۳۳۷ به ایران بازگشت و کنسرت‌های باشکوهی
در تهران ترتیب داد. در مرگ کلنل که بقافله
شهدای آزادی پیوسته بود شرکت نمود و به
مسبب مرگش ناسزا گفت و چنین فریاد زد:

این سر که نشان سرپرستی است

امروز رها ز قید هستی ست

با دیده عبرتش به بینید

کاین عاقبت وطن پرستی ست

عارف شاعر آزاده در اواخر عمر به
همدان تبعید شد و در آن شهر دورافتاده در
فقر و تنهایی جان بجان آفرین تسلیم کرد و در
اول بهمن سال ۱۳۱۲ شمسی در بقعه بوعلی
سینا بخاک سپرده شد.

زیرنویس:

۱- شرح کتبه های «داربوش» و «خشایار شاه» را
شادروان خانم دکتر پوران اسلامی باستانشناس
دانشمند و سرشناس و مہین پرست زمانی که در
قید حیات بودند در اختیارم گذاشتند. یادشان
گرامی باد.

۲- تاج بی نظیر و با ارزش ملکه استر که از سقف
گنبد بالای مقبره اویزان بود حدود ۷۰ سال پیش با
تبانای ماشیح نابی خادم مقبره بسرقت رفته و به
موزه اختصاصی انگلستان (آنگونه که تحقیق شده)
منتقل میشود و از عجایب روزگار شخص مذکور
هنگام فرود آمدن از نردبان بلندی که برای پائین
آوردن آن استفاده شده بود پرتاب شده و
استخوانهایش در هم می شکند و چندماه بعد خود و
خانواده‌اش بعلت فرو ریختن سقف در زیر آوار جان
میسپارند.

۳- منابع: آثار و شرح و حال بزرگانی که در این
نوشتر رقم رفته از دیوان اشعار و همچنین کتب و
رسالات دائره المعارف استفاده گردیده است.

۴- نقل از کتاب «هکمتانه تا همدان» تألیف
غلامحسین قراگوزلو از نواده های امیر نظام بزرگ
(قراگوزلو).

۵- تاج استر و تاج نگین مردخای و انگشتر
مخصوص بهمراه فرمان آزادی یهودیان با سنگ
قیمتی یشمی که بخط میخی تاریخ وفات استر و
مردخای نقر شده بود قندیل عتیقه بالای مقبره از
سقف گنبد اویزان شده بود. یکنفر مصری
ساکن اروپا با فریب (ماشیح) بمبلغ صدوشتاد
تومان میخرد و آنرا به هشتاد هزار لیره مصری

میفرشد و اما تاج ملکه استر و تاج نگین مردخای و
انگشتر بهمراه قندیل را به پیشنهاد (مسیو گرویه)
رئیس بانک استقراضی به صد هزار تومان و به کمک
چند شیاد خودی محرمانه با تبانای (ماشیح نابی)
خادم، شبانه بسرقت میبرند. بعداً در همدان و تهران
تحت تعقیب قرار میگرد و با دادن رشوه در دو نوبت،
آزاد میشود.

امید

بقیه از صفحه ۲

زیست با موفقیت به نتیجه رسیده، در تابستان گذشته، قراردادی بین آمریکا و اسرائیل به
امضاء رسیده که بموجب آن در آینده بتدریج کلیه اتوبوس های آمریکا از Zinc Air Fuel
استفاده خواهند کرد. این اتوبوس ها، همزمان در نیویورک و زم با شکستن ۱۴۵ مایل طی راه
مداوم، سومین مرحله آزمایش را با موفقیت به انجام رسانده‌اند.

بر این اساس، در آیندهای نزدیک، ابتدا اتوبوس های بین شهری و سپس اتوبوس های
درون شهری که از سوخت گازوئیل استفاده می کنند، مجهز به دستگاههایی خواهند شد که از
Zinc Air Fuel برق لازم را برای تولید انرژی محرک تأمین میکنند.

به دوستم گفتم، از اینگونه اختراعات و اکتشافات برای مثال در انستیتو تحقیقاتی
وایزمن در رُخووت در رشته‌های پزشکی، تکنیکی و علمی آنقدر فراوان به نتیجه میرسد که
اگر بخواهم پیرامون آنها سخن بگویم، فرصت زیادی لازمست در اختیار داشته باشیم.

صحبتیم که بدینجا رسید، یکی از دوستان مشترک سررسید و ما را دید که با علاقه و
با قیافه‌های جدی سخن میگوئیم. علاقمند شد وارد بحث ما بشود، مختصری از موضوع را
برایش توضیح دادم. قیافه‌ای بسیار جدی تر از ما بخود گرفت و گفت سیاستگزارم که مرا
احترام گذاشتید و وارد بحث خودتان کردید. اما بگذارید منم نظرم را بدهم. سپس گفت شما
تصور میکنید چرا تقریباً اکثر کشورهای اروپائی با اسرائیل سرعناد پیدا کرده و اتنی
سمیتیزم اروپائی غوغا بپا کرده است؟ هر روز در اروپا به کنیساها حمله میشود، قبرستانها را
تخریب می کنند و به مقدسات یهودی توهین می کنند؟ جوابش این است که اینها از یک
اسرائیل فوق العاده پیشرفته خوشدل و راضی نیستند و تا آنجا که بتوانند در کار صلح اسرائیل
و اعراب، خصوصاً فلسطینی‌ها کارشکنی می کنند و بدین طریق بازرگانی خود را با دولتهای
عربی گسترش میدهند. دلشان برای مردم اسرائیل و فلسطینی ها که قربانی میشوند و
خونشان هدر میرود نسوخته، آنها فقط منافع فعلی و اتنی خودشان را در نظر دارند و بس.

سخن به درازا کشید و گفتم زیاد، لیکن در پایان صحبتمان هر سه یکدل و یکزبان
بودیم که یهودیت طی هزاران سال دستخوش ناملایمات و گرفتاریهای عظیم بوده لیکن از پا
درنیامده است. بر فرعون و یونان و روم و هالوکاست و هیتلر و جنگهای پس از استقلال فائق
آمده، زنده است و ایستا و بیاری پروردگار دانا و توانا مشکلات حل خواهد شد.

به امید آنروزی که اعراب و اسرائیل در صلح و صفا بسر برند و برای هم همسایگانی
باشند که در میان خود دوستی، یگانگی و شکوفائی اقتصادی را رونق دهند و صلح اسرائیل و
فلسطینی ها هرچه زودتر عملی شود و کشورهای اسرائیل و فلسطین در جوار هم غرق در
صلح و دوستی و همزیستی مسالمت آمیز بسر برند.

Rome, before setting in Canada where they had to build a new life. Perelman would eventually cultivate a successful career in America as a commercial director, but those formative years gave him a keen understanding of Behran's pursuit of the American Dream and Kathy's despair at having lost it.

Nadi is portrayed by Iranian stage and screen star Shohreh Aghdashloo, and Perelman attests that the character was not too far removed from the actress herself, not only by virtue of her nationality, but by virtue of her heart. "Shohreh has this incredible heart and great compassion for a lot - not that she needed it, but because I enjoyed working with her. She was everybody's mother on the set".

London reveals that Aghdashloo was the first and last person they considered for the role. "Vadim and I looked at her tape, and she had all the qualities we'd ever imagined in Nadi. We brought her in, and she read and made everyone cry. There was no debate or conversation. She was just it. I think much of Shohreh's life experience was channeled into Nadi's love for her family and for Iran".

Aghdashloo, who now makes her home in America, affirms, "I put a lot of who I am as an Iranian immigrant - my culture, my social beliefs - into the movie. But I believe it's not only about the Iranian culture; it's any different culture coming into the United States . . . a different flavor in the mix, I would say", she smiles.

As is often the case, the person who is most able to see both sides is the one true innocent caught in the center of the battle, the Behrani's son, Esmail. To play this pivotal role, the filmmakers took a chance on an acting novice named Jonathan Ahdout, whose audition tape caught Perelman's eye, and, reveals London, not a moment too soon. "We saw a lot of kids from all across the country, but we couldn't find one as heartbreaking and real as we needed. It was the night before we started shooting, which was very scary, and Jonathan came in. He seemed to have

an intuitive understanding of the role. I don't know where he gets it from - he's had no training and no experience - but he just did it without any kind of affection and it felt right".

"he was wonderful". Perelman agrees. "Literally, after take one, and with minimal direction, he just was the character".

A first - generation Iranian - American, Jonathan Ahdout says that, with no prior acting experience, he had to discover his own way to become Esmail. "I isolated myself from the rest of the world and just thought about this boy - his friends, his mother and father, where he lives, his hobbies, his interests . . . I made myself that character and as I was doing that, I was able to understand him more and more. To learn how to become somebody else was a huge growing experience for me as an actor, and I feel like the luckiest boy in the world to have gotten this role".

Ahdout's work on "House of sand and Fog" became something of a family affair. His mother, Jackie, who accompanied him to the set every day, was instrumental in helping Ben Kingsley, the only non-Iranian actor in the Behrani family, to immerse himself in the Iranian language and culture. Kingsley also learned Farsi with the help of dialect coach Dr. G. R. Bassiry. Their help, along with that of the other members of the cast and crew of Iranian descent, says the actor, "made any kind of academic research superfluous. The support and generosity of my Iranian colleagues and friends cannot be underestimated as contributing factors to my portrayal of Colonel Behrani".

ABOUT THE CAST

SHOHREH AGHDASHLOO

(Nadi) has been a major stage and screen star for more than 25 years, beginning in her native Iran where she started acting at the age of 20. Following numerous starring roles on the stage, she was offered her first film role in "The Report", for renowned director Abbas Kiarostami, which won the Critics Award at the Moscow Film Festival. Her next film was "Shatranje Bad" (loosely

translated "Chess With the Wind"), directed by Mohammad Reza Aslani, which screened at several film festivals. Unfortunately, both of those films were banned in her home country, but in 1978, Aghdashloo won acclaim for her performance in "Sooteh-Delan" ("Broken Hearts"), directed by the late Iranian filmmaker Ali Hatami, which established her as one of Iran's leading actresses.

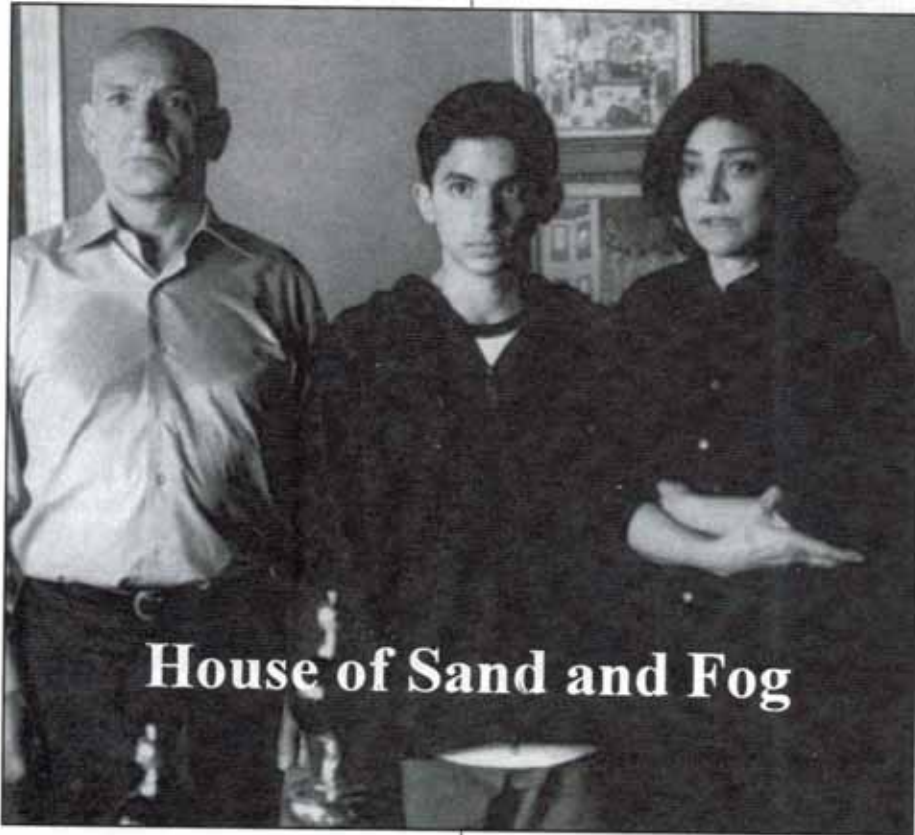
During the 1978 Islamic Revolution, Aghdashloo left Iran for England, where she achieved her longtime ambition to complete her education. Her interest in politics and her concern for social injustice in the world led her to earn a B.A. degree in international Relations.

She continued to pursue her acting career, however, which eventually brought her to Los Angeles. In 1987, Aghdashloo married the actor/playwright Houshang Touzie. She has since performed in a number of his plays, successfully taking them to national and international stages, primarily in the Iranian community.

In addition, she has also had starring roles in such films as "Guests of Hotel Astoria", "Twenty Bucks", "Surviving Paradise" and the critically acclaimed "Maryam". Aghdashloo also starred in two of a trilogy of short films, "Possessed" and "Pulse", for eclectic filmmaker Shirin Neshat.

JANATHAN AHDOUT (Esmail) makes his professional acting debut in "House of sand and Fog" as the Behrani's son who gets swept up in his father's struggle for the American Dream.

New fourteen years old, Ahdout was born in Santa Monica, California. His family is Iranian-American, having left Tehran in 1982 and settling in Southern California the following year. Currently in the 9th grade, Jonathan has a strong interest in music and the visual arts. He plays the piano, composes music and paints, in addition to being an avid swimmer. Prior to landing the role of Esmail in "House of Sand and Fog" Ahdout's experience was limited to a few school plays.



House of Sand and Fog

Academy Award winners Jennifer Connelly (*"A Beautiful Mind"*) and Ben Kingsley (*"Gandhi"*) star in the dramatic thriller *"House of Sand and Fog"*, based on the acclaimed bestseller by Andre Dubus III.

A gripping exploration of the American Dream gone awry, *"House of Sand and Fog"* is the story of two people driven to desperate measures to claim ownership of a house. It is only a small bungalow in Northern California, but to Kathy Nicolo (Jennifer Connelly), it is the last vestige of hope for reclaiming a life that was nearly lost to addiction. When a bureaucratic error forces her eviction, Kathy is left homeless - helpless to stop the house from being sold at auction for a fraction of its worth.

The new owner, Massoud Amir Behrani (Ben Kingsley), sees the house as the fulfillment of the American Dream he has been pursuing since he fled Iran with his family years earlier. A former Colonel in the Iranian Air Force, Behrani has been reduced to working menial jobs to maintain a pretense of affluence.

Now he pours the last of his family savings into the purchase of the house that will, at last, bring back the prosperity his family once knew.

As Kathy and Behrani's fight for the house escalates, Kathy finds an unlikely ally in the officer sent to evict her, Deputy Sheriff Lester Burdon (Ron Eldard), who becomes dangerously devoted to her cause. Caught in the maelstrom are Behrani's wife, Nadi (Shohreh Aghdashloo), and son, Esmail (Jonathan Ahdout).

What begins as a conflict over a small, rundown bungalow spirals into a clash of cultures that propels everyone involved towards an inescapable, and ultimately heartbreaking, climax. *"House of Sand and Fog"* exposes the unsettling truth that it is sometimes our hopes and not our hatreds that divide us.

The film also stars Ron Eldard (*"Black Hawk Down"*), major Iranian film star Shohreh Aghdashloo, newcomer Jonathan Ahdout, and Frances Fisher (*"Titanic"*) as Kathy's attorney who tries to help her reclaim her home.

"House of Sand and Fog"

marks the feature film directorial debut of Vadim Perelman. Perelman and Shawn Lawrence Otto adapted the screenplay from the bestseller by Andre Dubus III, which was an Oprah Book Club selection. Michael London and Vadim Perelman produced the film, which is presented by Dream Works Pictures, in association with Cobalt Media Group.

Andre Dubus III's book *House of Sand and Fog* was first published in 1999, telling the story of two desperate people - Massoud Amir Behrani, a once powerful and influential man in his native Iran reduced to menial jobs in the United States, and Kathy Nicolo, a recovering drug addict, with nowhere to turn - and their battle for ownership of a house, which threatens to destroy both of them.

The novel became an immediate sensation with book critics who praised its power and emotion, and it was also a Finalist for the prestigious National Book Award. Those early accolades propelled the book to a bestseller, but when Oprah Winfrey selected it for her Book Club, bringing Andre Dubus III on as a guest on her show, the novel became a runaway hit, topping all of the major bestseller lists.

Vadim Perelman, then a successful commercial director, was far from Hollywood when he first saw the book *House of Sand and Fog* on a bookrack at the Rome airport. He read it as he crossed the Atlantic, and by the time he landed, he knew his career had been set on a different course. "I knew I needed to tell this story", he remembers. "It is a story about loneliness and of being cast out . . . about being an immigrant in a new country and, with regard to Kathy, about feeling like an immigrant in your own. Those are themes that are primal and universal. Who could not relate to some aspect of that?"

Perelman can relate very personally to the immigrant experience. When he was in his teens, he and his mother left their home in the former Soviet Union behind. They lived hand-to-mouth in Vienna and

is like mixing the tortoise and the hare. We provide the energy that enables the tortoise to travel methodically for as long as it takes, while the ultracapacitor enables the power for the bus to travel quickly despite the energy demands. When you're going uphill in the summer with 80 passengers, you need the spurt of power. It's the Ultimate in both sources-highest energy cocktail," said Whartman.

Rather than focusing on private automobiles, such as those working on hydrogen fuel technology, Arotech specifically targeted the bus industry for a number of reasons.

- * Busses travel where you want to clean the air the most-in downtown areas.

- * They travel in the worst possible cycles-stop and go

- * They travel all the time-unlike cars which sit in parking lots 90% of the time.

- * They're purchased by one entity-a state or a city, and funding usually comes from the government.

- * Busses are not made in Detroit, so the auto industry is not being confronted head on.

Arotech recently announced Phase IV of the FTA Zero emission zinc-air bus project which will explore steps necessary for commercializing the all-electric zinc-air/ultra capacitor hybrid bus.

"It's true that many people are touting hydrogen fuel as the fuel for the future, and President Bush has declared the next generation to be the hydrogen generation and earmarked millions in funds for its development," said Whartman. "The only problem here is that nobody knows when it will be available. We're looking at 20 years. We're offering a down to earth solution that's ready to use. One of our advantages is that it's a simple technology."

fresh cassettes. This is accomplished by a refueling machine that returns the zinc-air modules to service.

"The original patent on zinc air batteries goes back to '94-1894 that is," said Whartman after a pause for effect. "We've improved that 100 year old technology dramatically and

with GE we combined another source of storing energy-their ultracapacitor."

Whartman gave a brief lesson in describing the two features in electric propulsion-energy and power-concepts than many people often

confuse.

"Energy determines how far you go, and Power determines how fast you get there and how fast you can accelerate on the way. In transportation you need both. Our bus

The Secret Of Survival Of A Small But Strong Nation

By: Rozita Ebrami

The recent situation in Israel showed once more that when the nation of Israel faces a major problem she always comes to victory. In the past two years, every Jew has been worried about his or her homeland. We've talked about the bad economic conditions there. We've heard about the hungry and poor Israelis who were living below the line of poverty. There have been reports indicating that 20 per cent of Israelis live in poverty and the budget cuts announced by the Finance Minister would increase that to 23 per cent. We've witnessed through the media what the merciless terrorists have done to our sisters, brothers, mothers and fathers. In fact what we witnessed recently could be compared with some of the worst catastrophes that we had before. We should not forget that when a single Jew is killed by the enemy in Israel, it is worse than the massacre of Jews in another country. During the Intifada, many Jews were killed by terrorists inside Israel. This means that we had numerous massacres in a short period. The situation was horrible. But the Jewish nation did not kneel down. We have never lost hope and we did not surrender. We heard anti-Semitic rumors and actions all around the world. But we did not give up. We felt the power God has blessed us with in our hearts. Such an amazing national resistance gives any Jew a priceless inspiration as to how he or she should survive as an individual. In our national struggle, we never want to make a hero and then adore him. But our nation as whole is a hero, one that we should be proud to be a small part

of.

In the course of the peace process, there have been many ups and downs. Whatever the political environment, Israel has fulfilled its financial commitments promptly and fully. Israel has never asked for debt rescheduling or forgiveness, no matter what the prevailing political conditions in the country were.

Israel is concerned by the recent significant rise in anti-Semitism which has targeted Jewish communities in Europe and elsewhere. These anti-Semitic attacks, which are occurring against the backdrop of the present conflict in the territories, have included bombings of synagogues, violence against Jews, desecration of Jewish cemeteries and other forms of vandalism.

Israel called on the governments of countries where the plague of anti-Semitism was spreading to take all measures necessary to ensure the security of Jewish communities. And it is now standing straight on her feet without the slightest fear.

Why has the nation of Israel survived? Because she never lost her goal. She was never disappointed. An Israeli, whether a soldier fighting a war or a housewife nurturing a baby, prays and looks to a shiny future. The nation of Israel has seen many tortures during her life but has never turned her back to God. Every single Jew should learn from this point and remind himself about the life of the Jewish people: firmly resist misfortune and look at the future full of hope.

Israel's future is our future.

Technology

Israeli technology powers U.S. government sponsored eco-friendly bus

The day may be near when environment-friendly buses powered by a zinc air fuel technology developed in Israel are a regular sight on U.S. city streets. A joint Israeli-American project to develop an all-electric bus for urban use will be unveiled this week, following six years of research.

The Israeli company Electric Fuel Battery Corporation, a subsidiary of the Arotech Corporation, along with General Electric and NovaBus, collaborated on the project called the Zinc-Air All Electric Transit Bus program, together with the U.S. Federal Transit Administration.

This week, in Schenectady, NY, both dignitaries and the general public will be invited to ride the electric bus that recently achieved a record 145 mile range, in tests simulating severe urban traffic. The inauguration of the model, which will take place on Thursday, follows six years of collaborative research, and marks the finalization of Phase III of the program.

An all-electric bus will mark a tremendous breakthrough-both in terms of reducing gas emissions and saving money. Busses are tremendous energy guzzlers-using energy for everything from the lights, air conditioning down to the lift for disabled passengers.

The goal is for the zinc-air buses to ultimately replace the current public buses, which run on diesel fuel, a source of heavy carbon monoxide pollution in cities across the country.

"I first made contact with GE in 1997," Jonathan Whartman, Arotech's Senior Vice President,

recounted to ISRAEL21c. "Our subsidiary Electric Fuel had already been building batteries for electric vehicles for years, but this was our first attempt at a zinc air battery. I called GE cold and the program we have today is the result of that phone call."

The work on the project was divided in the following manner

- * Arotech developed the zinc air battery for the bus: the main energy base.

- * GE, at their R&D center in Schenectady, New York, developed the propulsion system-which includes the motor, the gear box, and the energy management system.

- * An international company NovaBUS built the frame for the buses.

Whartman explained that the partnership also included the Regional Transportation Commission of Nevada, and two senators from that state-Harry Reed, a Democrat and John Ensign a Republican, who became the biggest supporters of the program.

"With their backing, we managed to get national funding earmarked within the transportation budget for the Federal Transit Authority for four different years," said Whartman. "The outcome of the program we started is that we have a clean bus, zero emission, an all electric bus that is capable of driving a full days without refueling or recharging. And we're talking about a standard 44 ft. passenger bus with ll amenities."

"In July we did a test run at a US Air Force base in Rome, New



The Electric Fuel zinc air bus during its record-breaking 145-mile journey in Rome, New York last summer.

York. We drove up and down their long runways for 145 miles-simulating stop and go traffic-without refueling," he added.

Whartman believes that these test results clearly indicate that all-electric buses utilizing Electric Fuel's Zinc Air technology have sufficient range to offer a practical solution for helping to eliminate bus pollution in central cities.

Powered by the Company Electric Fuel zinc air fuel cell technology, a pack of advanced ultra capacitors and an improved energy management system, the hybrid all electric bus has zero tailpipe emissions.

"There are two major advantage to using an electric bus over the present system," said Whartman. "One, of course, is the environmental issue. Simply put, it will improve the quality of the air. But the second one, and this has really on come into play since September 11 is the national security issue. Using electric power reduces the dependency on foreign oil."

The cell comprises a central static replaceable anode cassette comprising a slurry of electrochemically generated zinc particles in a potassium hydroxide solution compacted onto a current collection frame and inserted into a separator envelope, flanked on two sides by high-power (oxygen) reduction cathodes that extract oxygen from the air for the zinc-oxidation reaction. The discharged zinc-air module removed from the vehicle is "refueled" or mechanically recharged by exchanging spent "cassettes" with

religious, Lopez said he has become an observant and spiritual Jew. Lopez's quest to learn more about his Jewish identity and love of Judaism lead him to study the Torah, Kaballah, and even make the courageous decision to have a "brit milah" or circumcision at the age of 26, a few months before traveling to Israel. "It was hard after 26 years of being very free, there are new restrictions you need to follow as a Jew, but if you're gonna do something, you gotta do it all the way or not at all," he said.

Lopez also said his decision to travel to Israel during the current difficult times in the region was to



Haifa Groups Upcoming Major Events

Haifa Group of Hadassah informs with pleasure, the directors and gracious Board members of your Organization, the Haifa Groups upcoming Major Events.

On December 16th, 2003 we will celebrate the Hanukah Luncheon, and on February 29th, 2004 the Annual Gala Dinner.

We would like to ask the favor of taking the above dates in consideration in order to avoid contradictions with your upcoming Events.

We thank you in advance for your cooperation.

Our best wishes to your Organization for a successful Year.

become more aware of his Jewish ties and create new friendships with other young Jews. "I really love it here (Israel), you feel a direct connection with the land and with other Jewish people here," Lopez said. Following our 10 day trip in Israel, Lopez said he planned to return to his home in Atlanta to complete his degree in multimedia graphic design and even perhaps make aliyah to Israel in the near future. "I also want to find a way to bring my mom and sister out of Cuba so I can teach them more about our Jewish roots," he said. Lopez indicated that his ultimate goal is to gain more recognition as a surrealist artist by exhibiting his paintings that have been influenced by and contain aspects of Jewish mysticism.

Meeting Nizin Lopez and learning of his unbelievable return to Judaism despite living in a totalitarian regime in Cuba, facing the hand of death while escaping his home, and being tempted by the shady aspects of American life, was probably one of the most awe inspiring aspects of my visit to Israel. As a strong advocate for Israel, I felt as if Lopez's courage and dedication to holding steadfast to his Jewish roots was an ideal example of why we as Jews need to strongly support our homeland in Israel and why we should never let go of our extraordinary heritage. His story should serve to inspire and encourage many of us in the Jewish community who were born and raised Jewish to embrace our rich traditions, pass them onto our children, and avoid the many pressures of assimilation in the Diaspora. Nizin Lopez, who plans to change his name to "Nissim", the Hebrew word of miracle, indeed lives up to his name because his life story and return to Judaism was undoubtedly miraculous.

Those interested in going on the free Birthright Trip to Israel can contact Sean Bina, a recruiter in the L.A. area for the Birthright program at seanbina@comcast.net or call him at: (310) 441-9361

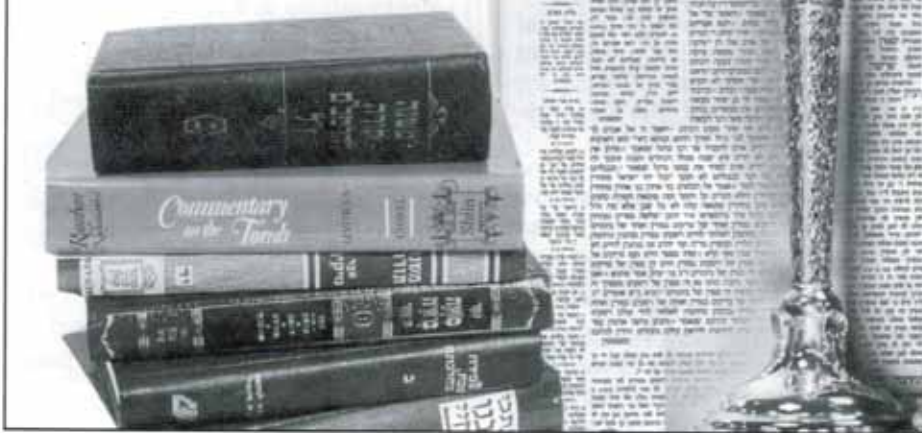
Karmel Melamed is a freelance writer/reporter, comments welcomed at: karmelmelamed@yahoo.com



Thoughts for life!

Easy is to get a place in someone's address book.
 Difficult is to get a place in someone's heart.
 Easy is to judge the mistakes of others
 Difficult is to recognize our own mistakes
 Easy is to talk without thinking
 Difficult is to refrain the tongue
 Easy is to hurt someone who loves us
 Difficult is to heal the wound
 Easy is to forgive others
 Difficult is to ask for forgiveness
 Easy is to set rules
 Difficult is to follow them
 Easy is to dream every night
 Difficult is to fight for a dream
 Easy is to admire a full moon
 Difficult to see the other side
 Easy is to stumble with a stone
 Difficult is to get up
 Easy is to enjoy life every day
 Difficult is to give its real value
 Easy is to pray every night
 Difficult is to find God in small things
 Easy is to promise something to someone
 Difficult is to fulfill that promise
 Easy is to say we love
 Difficult is to show it every day
 Easy is to criticize others
 Difficult is to improve oneself
 Easy is to make mistakes
 Difficult is to learn from them
 Easy is to weep for a lost love
 Difficult is to take care of it so as not to lose it
 Easy is to think about improving
 Difficult is to stop thinking and put it into action
 Easy is to think bad of others
 Difficult is to give them the benefit of the doubt
 Easy is to receive
 Difficult is to give
 Easy is to read this
 Difficult to follow
 Easy is to keep friendship with words
 Difficult is to keep it with meaning

A Return to Judaism



By: Karmel Melamed

Last December I had the unique opportunity of traveling to Israel where I met Nizin Lopez, a Cuban immigrant to the U.S. whose journey in discovering his Jewish identity is one of miraculous proportions. Through the generous program offered by the Birthright organization, Nizin, myself and close to 60 other local Jewish youths traveled for free to Israel for 10 days. During the course of the trip I developed a close friendship with Lopez and he revealed his heroic tale of escaping from Cuba and remarkable transformation into Jewish life. Lopez's story of returning to his Jewish roots is indeed an inspiration to many of us who have been raised Jewish but often forget our rich history and traditions.

In December of 1992, after enduring the difficulties of life in Stalinist Cuba, then 17 year-old Nizin Lopez decided to risk his life and escape the island for the chance to live the American dream in the United States. "You really don't have choices or freedom in Cuba," said Lopez. "They tell you what you have to eat, watch on T.V., they practically control your life." While living in Cuba, Lopez was informed that his grandparents were Jewish but was never exposed to Judaism because it

was prohibited by Cuban law.

Trained as an artist, Lopez said he felt restricted and unable to freely express himself and made the faithful choice to flee his homeland for a better life in Florida. With only a few belongings, he traveled on foot from his village and carried two canisters of gasoline that served as tickets for the boat ride Lopez was making with his father and 13 other refugees. "It was very hard, I walked for miles through the thick bushes, getting cuts on my arms and legs," Lopez said. Following a few days at sea the boat carrying Lopez and the refugees was destroyed and the group was stranded on Anyuila Key, an island off the coast of Florida. For nine days, Lopez and others were left without food or water and barely survived by drinking a little rainwater and eating snails. "It was really rough, I almost died," he said. "But I had faith in God that I was going to make it." Eventually the refugees were rescued by the Bahamian coast guard and imprisoned for two weeks in a Nassau jail with little food or clothing to stay warm. Lopez said he and the other refugees managed to contact relatives in Florida who secured their release from the Bahamas and paid for a smuggler to take them close to the U.S. shores. Finally in early January 1993, Lopez' unbearable journey across the ocean to America was over

when the U.S. coast guard rescued him and the others off the coast of Florida and granted them political asylum in the U.S.

Following his arrival in America, Lopez spent the next nine years trying to forge a new life for himself as an artist who created album covers for Heavy Metal rock bands and pursuing other artist endeavors. Being a wild spirit, he was quickly drawn into the world of Heavy Metal rock music and became involved in the music, sex, drinking, and even experimentation with drugs. Nevertheless during this time, Lopez still strived to learn more about his links to Judaism because he was aware that his grandparents from his mother's side were Turkish Jews who had immigrated to Cuba in the 1920s. "There were times that I wanted to find out about my Jewish roots but other Jews I approached for help didn't believe me, they thought I was lying about my family being Jewish," Lopez said. Then in July 2002, Lopez approached a rabbi at an Atlanta synagogue and discovered that Jewish law recognized an individual's Jewishness according to matrilineal lines. Therefore since Lopez's grandmother and mother were Jewish by blood, his suspicions that he was also Jewish were confirmed on that day. Lopez said that he was immediately overcome with feelings of joy and excitement when discovering that he was Jewish because he was finally able to reconnect with his religious and cultural background that was almost completely erased during his life in Cuba. "It is very fulfilling and satisfying to see the fact that I'm following the traditions of my ancestors," Lopez said. "Life makes more sense now that I know I'm Jewish and I understand all the struggles, pain, and extreme circumstances I went through happened." When learning of his Jewish identity, Lopez completely transformed his way of life by changing his looks, eating habits, clothing, and fully embracing all aspects of Jewish life. While he indicated he has not become very



Will Our Children Marry Jewish?

By: Rabbi Professor Jonathan Sacks

The Jewish people, having survived for thousands of years in the most adverse circumstances, including the Holocaust, is today threatened by intermarriage and assimilation. Jewish communities throughout the Diaspora are experiencing demographic decline. Why has this happened, and can anything be done to reverse the trend?

The particular challenge facing Jews today is how Jewish identity may be sustained in an open, secular society. The greatest danger is failure to recognize that times have changed and that, in consequence, communal priorities need to change also.

Times have changed, and we are beginning to sense how suddenly and radically they have changed. We had grown used to a situation in which Jewish identity was passed on through the generations by habit, memory, external events and an inescapable sense that being Jewish is what we are. Belatedly we have discovered that for our children, being Jewish is no more than a matter of choice. They know that they can choose otherwise, if not for themselves then for their children. They will choose to be Jewish for one reason only, that knowing the drama of Jewish history, the richness of Jewish life, the grandeur of Jewish ethics and the majesty of Jewish faith, they are proud to be Jews.

There is only one cogent argument against intermarriage, and it is this. To be a Jew is to be a member of the people of the covenant,

an heir to one of the world's most ancient, enduring and awe-inspiring faiths. It is to inherit a way of life which has earned the admiration of the world for its love of family, its devotion to education, its philanthropy, its social justice and its infinitely loyal dedication to a unique destiny.

It is to know that this way of life, passed on from parents to children since the days of Abraham and Sarah, can only be sustained through the Jewish family; and knowing this, it is to choose to continue it by creating a Jewish home and having Jewish children. No one who has been touched by Judaism's wings of eternity would willingly break the link between the past and the Jewish future. This and only this will ensure that we have Jewish grandchildren.

FORGING THE PLAN

How do we achieve this? At the very outset, I knew that this would be the greatest challenge of my Chief Rabbinate, and the greatest single challenge facing today's Diaspora as a whole. Despite the fact that the core of the solution is education, the process of acculturation is already too far advanced for this to be our sole response. Most of our children attend, and in the future will continue to attend, non-Jewish schools.

There is the question of those who have left school and perhaps have gone to university, or who have already begun their careers. There is the problem of educating parents as well as children, for what will we gain if our children hear one message at

school and another conflicting message at home? What about the many social contexts in which young Jews can stay Jewish and which are not primarily educational, such as youth clubs, friends, meeting places, organizations and social events? How will any of this help if we do not make our synagogues genuine centers of community, warm, welcoming and all embracing?

A vast global policy is needed, with learning at its heart, but wider than anything normally associated with the word "education."

It will be difficult. But it will be possible, if we are prepared to change our priorities because times have changed.

RENEWED OR ABANDONED

Two factors might sabotage a solution. The first is despair, which we must resist at all costs. If we believe nothing can be done, then nothing will be done. The Jewish people has never in the past yielded to despair, and now is not the time to begin.

The second factor would be a failure to understand that times have changed. Let me candidly admit that I did not go to Jewish schools. Neither did my parents. My generation, and that of our parents and grandparents did not need intensive Jewish education to remind us that we were Jews. But our children belong to the fourth generation. What was enough for us is not enough for them. In the fourth generation, Judaism is either renewed or it is abandoned. There is no other alternative.

We are not our parents, and our children are not us. Our parents sought to give us the things they did not have when they were children: material comforts, a good secular education, the chance to pursue a profession. They tried to give us the opportunities which they themselves had missed.

We in our turn must try to give our children what we lacked, namely the chance to experience, live, know and understand our Jewish heritage. That is the challenge.

express its feelings, no matter how difficult it may be for some. Of course, disrespectful personal attacks should not be permitted. But if our leaders allow the people to express their thoughts, most people will not feel the need to use such language. If someone breaks the guidelines they should be taken offstage to keep the peace and to show others what happens if they lose control of themselves, but everyone else should not be silenced because of a few unruly attendees. Like boiling water in a pot, we must take the cover off and let the steam out. If we do not do so, the lid will rattle until it blows off and someone gets burnt. Things can only improve by allowing the people to speak their minds.

As our religious leaders, this community needs you to give us your attention. We need you to listen to our feelings and try to understand them. We need you to accept us and understand our pain. We need you to help us find ways to reconnect to our children. Help us to find our place in this universe, to find meaning in our lives. Help us to have hope and compassion. Help us to have gratitude and acceptance of life. Help us find serenity. Help us find ways to live with our differences. And above else - help us to love. After all, you are our role models.

*For more information
you may contact:*

Dr. Farnaz Halavy Galdjie

Dr. Dorit Halavy Miller

Licensed Clinical Psychologist

(310) 390-0661

Talktherapy 911@aol.com

Weizmann Scientists Herald Discovery of Lung Cancer Marker

By: Yuval Dror

Researchers at the Weizmann Institute of Science have discovered a non-hereditary genetic risk factor that influences the tendency of tobacco smokers to develop lung cancer. The researchers have found that the chances of smokers with the genetic risk factor for lung cancer to develop the disease are 120 times greater than non-smokers who do not carry the genetic factor.

The genetic material is found in cell nuclei that are struck some 20,000 times a day by various forms of radiation such as solar radiation, come into contact with various materials such as cigarette smoke, and suffer internal damage caused by by-products of the body's metabolism. These are likely to upset the order of the elements that make up the genetic material and to create genetic mutations, which can lead to various diseases, particularly cancer.

To avoid the creation of such undesirable mutations, the cells activate enzyme systems that repair the damage caused to the genetic material. These systems scan the DNA and identify flaws using a sophisticated system of molecular sensors. When the system identifies a flaw, it conducts a kind of local surgery: The repairing enzymes cut and remove the affected areas and replace them with new, repaired DNA.

"The more efficient the repairing enzymes, the less the risk of mutations leading to cancer," says Prof. Zvi Livneh, head of chemical biology at the Weizmann Institute who conducted the research with Dr. Tamar Paz-Elizur. Also participating in the research were Dr. Meir Krupsky from Sheba Medical Center and other researchers.

Tobacco smoke contains several dozen carcinogenic elements that effect genetic composition. Most of the population manages to overcome the influence of those carcinogenic materials through defensive mechanisms like the repair mechanism.

"Statistics show that only 10 percent of 'heavy' smokers develop lung cancer," says Livneh. "We asked ourselves what are the differences between smokers, and reached the conclusion that some are more sensitive or have a genetic predisposition. Our research shows that one of the reasons for the varying degrees of sensitivity is connected to a low level of one of the repairing enzymes."

The researchers focused on repairing enzyme OGG1, 8-oxoguanine DNA glycosylase 1. The enzyme functions to remove from the genetic material damage caused as a result of oxidized radicals that are also found in tobacco smoke and that cause a large number of mutations. The researchers developed a new blood test, which enables measurement of the extent of OGG1 activity, and found that 40 percent of those people afflicted with lung cancer are characterized by a low level of that enzyme activity. In the healthy population, on the other hand, only 4 percent are characterized by low enzyme activity.

The researchers found that a person with low OGG1 is 5-10 times more likely to develop lung cancer than a person with a normal level of OGG1; and when a smoker has low OGG1, their relative chances of getting lung cancer are 120 times greater than the chances of someone with normal levels of OGG1 activity.

"That's very logical," says Livneh. "A person whose natural repair mechanisms are weak is more exposed to the damage caused to the genetic makeup since the repairing system is not capable of handling the burden. As a result, a large number of mutations form and the risk of lung cancer increases."

Livneh said that although only a minority of smokers have low levels of OGG1 activity, that is still many - some 160,000 such people fall ill every year in the U.S. alone. He said the research had several ramifications.

"Anti-smoking campaigns are not very effective in most cases because it is a general warning and people say, 'It won't happen to me.' Now, if a person has a test and discovers they are in a high risk group, they will regard it as a personal message and it might give them motivation to quit smoking."

Livneh added that his team was now working on the development of a simpler, cheap way for health organizations worldwide to offer blood tests that would provide information about the risk level of someone being examined.

"It takes us three days to get results in the labs. The goal is to make the test simple. In addition, we'll examine the connection between this enzyme and others that are responsible for other forms of cancer."

which both sides could be "heard and acknowledged".

Heard and acknowledged? The panelists were heard, but how about the audience? Was the audience given the chance to express themselves? Obviously, the intention was there; it seemed the organizers of the event put a great effort to make sure everyone can be heard, but what went wrong? The reason is clear: the audience did not know how to express themselves properly. They were like angry and frustrated children who feel they need to throw tantrums in order to be heard by their parents. Obviously the woman in question, just as the rest of the audience, was bursting with frustration. It seems that because she did not feel she was being heard, she used a disrespectful word to draw attention to her anger. At the same time many were whispering "Why are they baring the audience from participating?" The reason is clear: they were afraid of chaos. They believed that if verbal disagreement was to be expressed, it would ultimately lead to arguments, fighting, yelling or even violence, whereas in reality it is the lack of the ability to express oneself that leads to all of the above. Although degrading language is an inappropriate way to make a point, a reminder or a warning may have been adequate. At the very least, others could have given their chance to express their point of view instead of her.

Violent demonstrations, riots and revolutions occur when the leaders of community are not listening to their people. By the same token, tantrums, yelling, screaming, getting abusive, and rebelling are all things children do when parents are not listening to them or allowing them to express themselves, and a community is no different from a family. Religious leaders represent the parents - the authority figures - and the people represent the children. Just as children need their parents, communities need their religious leaders. We need them to set guidelines, teach morals and values, and provide support and comfort. However, there are times where

people disapprove or question their leaders, just as children get angry with their parents. How often have parents heard their five-year-old yell "I hate you," or their teenagers scream "you never listen to me"? As parents, we need to teach our children appropriate ways to express their feelings, but we also need to listen to them. In a healthy family every member is free to express any emotion they may be feeling, even those of hate. In an environment like this, yelling and screaming is unnecessary because everyone has the freedom to speak and the right to be heard.

Again, let's compare this to a family situation where children throw tantrums and yell at their parents. Most psychologists and therapists would agree that at this case a father needs to take the child aside and say, "I can see you're angry and you have a lot to say. I will listen to you, but you may not use this language with me." Now, in the event that this child continues his profanity, do we stop his sister from speaking as well? Effectively, this is exactly what happened that night at the seminar. The tantrum was stopped, but no opportunities were given to the audience to speak. Even the notes audience members wrote for panel discussion were neither read nor mentioned. In this fashion, the audience felt like a punished child who needs to sit quietly and be lectured. No questions asked and no opinion expressed.

In the Jewish Iranian-American community, we see the same pattern of behavior as we do within a dysfunctional family. The same problem exists, with the same results. In families with parents who don't listen to their children, the children distance themselves from their families, use drugs or alcohol, hang with the wrong crowd, or become violent and abusive. We have leaders who lecture well but are afraid to listen to audiences who use profanity in anger and in return, members of the community distance themselves from their religious leaders. Many times, even violence and destruction can result if the

people are ignored for too long.

It is our belief that a profound message lies beneath the anger being displayed here. These people are telling their religious leaders: "Please hear me. I am in pain. I am bleeding because I have lost my children, and I don't really know why. The pain and the guilt are so great that I need someone to blame. I can't bear the thought that I may be responsible in part for losing my children. I must blame their schools, their friends or their spouses. If that fails, I will blame the U.S.A. or even you, my religious leader."

As the saying goes, 'it takes a village to raise a child,' and in reality, all of the mentioned groups as well as the parents may bear part of the responsibility in the plight of these families. This is similar to a five-year-old child who fails at tying his shoes and turns in anger to his mother and says, "It's your fault that I can't tie these shoes. You forced me to buy these shoes." He blames others because he cannot tolerate his inadequacies. The right thing for his mother to say would be, "Wow, you sound angry." This would probably make the child feel better, because his anger would have been recognized and acknowledged. She can then go on to say, "Here, let me help you do that." By doing so, she helps him instead of shutting him off. On the other hand, if she tells him, "Go to your room. You are punished for talking to me like that," it will cause him to feel lost and unsure of himself and his abilities, and he will only grow angrier. The fact is, he needs his mom to understand him, and then to help him.

In the same manner, the community needs its religious leaders to acknowledge and understand their pain. They need their leaders to go on stage and say, "We can see you are angry. We can see you are in pain. We want to help you. Let's hear what you need from us. Let's see how we can help." And then, they need to listen. Listening is at least as important to the art of communication as talking.

Let's allow the audience to

Our Religion, Our Families: What Went Wrong?

By: **Dr. Farnaz Halavy Galdjie**
Dr. Dorit Halavy Miller

Lately, it seems to be the talk of the town. From gatherings to work, from school to home, the subject on everyone's lips is "that religious seminar". Even before it took place, the seminar in question was receiving plenty of attention thanks to its name: "Destruction of Shalom Ha'bayit" (destruction of peace in the family). This is a subject on the minds of many members of the Iranian community. Many Iranian Jewish parents feel they have lost their children to what many consider the ultra-orthodox, extreme branch of the faith. The goal of the seminar was to help these parents and the leaders of the religious community understand each other's positions better.

The speakers included numerous well-established and respected Rabbis, a psychologist and a couple of medical doctors. Audience turnout was outstanding; more than 400 people crammed inside the lecture hall, and many latecomers had to be turned away. The audience seemed to be made up of three groups: people who have experienced this problem with family members, followers of the Jewish Orthodox faith who came to show solidarity in the face of criticism, and many who came mainly to satisfy their curiosity and learn more about the conflict.

The first to speak was the president of the temple, who took the stand and in a firm yet polite manner requested that the audience refrain from making noise while the panelists speak. He also requested that all questions and comments from attendees be written out and given to designated volunteers, who would then pass them on to the panelists to be reviewed and answered at the



evening's end. Every panelist was given ten minutes to express their point of view. They talked mainly of the Jewish history, Jewish laws, traditions and beliefs. For the most part, the audience was well-behaved. Although none of the panelists were women, the audience was told that two mothers would be given the opportunity to tell their story towards the end of the evening.

The first female speaker expressed her sadness over the loss of her three daughters to religious extremists. As she spoke, she became

more emotional and her voice rose in anger. The audience began to whisper amongst themselves in reaction. At one point, she used a demeaning word to describe the action of certain Rabbis and a member of the audience yelled his objection in disagreement. As the event organizers tried to silence the lady, another audience member yelled, "Let her speak," and all at once, the formerly docile audience snapped like a rubber band, some in loud agreement with the women's words, others in vehement opposition. While she was trying to hold her post, numerous people got on stage and began arguing with each other. Finally she was forced to take her seat and due to the commotion, the next female speaker was not allowed to speak. In the end, she was punished for what some considered this woman's improper choice of words.

The frustration of the audience increased as the night wore on. Needless to say, by this point most audience members were bursting with opinions and needed the opportunity to vent; a need that many people feel the organizers chose not to meet. Where the panelists were asked to express themselves, the audience was told to sit in silence. The panelists were asked to answer the written questions that the audience had previously written, but instead of answering any of the questions directly, they simply said that they acknowledged the importance of the questions and they would give them considerable thought. Some questions may have been answered vaguely, but it certainly did not satisfy the crowd. Like the audience, the panelists needed time to process the tumultuous event that just took place. Alas, unlike the audience, they were given the permission to do so. Many whispered loudly to their neighbors in the middle of panelists' speeches, and some even walked out. Actions like these send a clear message: "If you don't let me talk, I will show you with my behavior how angry I am. Verbally or not, I need to be heard." The evening concluded with the president promising other events at

The "Missing Jews" of Iran

By: Sam Kermanian

The affair of the eleven Iranian Jew, who were trying to flee Iran, in four separate groups, and at different times during the years 1994-1997, and who were then made to disappear by the Iranian authorities has in the past received some exposure in the international media.

During the past few years, strong evidence, including eye witness accounts and reports from people in position of knowledge both inside of, and close to the Iranian hierarchy, has convinced the families of these Missing Jews and Iranian Jewish organizations abroad that these people had been captured by the local Iranian authorities in the city of Zahedan near the Iranian-Pakistani border and subsequently transferred into the hands of the Iranian intelligence.

However, to date, all of the inquiries put forth to Iranian officials by the families, Jewish organizations, the United Nations and other humanitarian and diplomatic channels have failed to elicit a single satisfactory response as to the whereabouts, the conditions, or the charges against these 11 people. In fact, Iranian official have even refused to inform the families whether the people are still alive or dead.

Throughout the years, in cases where the inquiries came through more official channels the Iranian authorities have either refused to respond or have claimed that they have no information about the affair and no connection to it. However, completely different pictures emerged in more private conversations with Iranian authorities connected to the Judiciary, the security apparatus, or with former intelligence officials.

All of the evidence point to the fact that at least until recently these people have been alive and were being held by elements of the Iranian regime in secret.

We demand that the Iranian regime release the Missing Jews at once and put an end to this painful episode.

Why did the eleven Missing Jews try to flee Iran?

Until the late nineties, these Jews, as well as many others, had no legal way of leaving Iran. Because of Iran's harsh emigration policies regarding Jews. The most common reason for Jews escaping Iran was the arbitrary refusal of the authorities to authorize legal departure. In most cases the authorities refused to authorize the departure of those Jews whose families had already left Iran. Such was the case of Nourollah Rabizadeh, one of the eleven Missing Jews, who together with his wife and children intended to leave the country legally. When they arrived at the airport the authorities separated him from his family and did not allow him to board the plane without any reasonable explanation. Rabizadeh's family was compelled to leave Iran without him. Pursuant to this affair Rabizadeh attempted to reunite with his family by escaping the country through the border with Pakistan. He was never heard from since.

Nowadays, generally speaking, Iran still discourages Jewish emigrate on. Jews are still experiencing difficulty leaving Iran. Also Jews wishing to leave Iran legally and who are discovered by the authorities to have relatives abroad find themselves facing rigid bureaucratic and deliberate delaying tactics.

Why make the Jews disappear?

As for the eleven Missing Jews, their families as well as community representatives abroad believe that their disappearance combined with the reluctance of Iranian to strike horror and to serve as a message to the entire community to deter it from illegal emigration. In fact this tactic proved effective as the

stream of Jews attempting to escape Iran was brought to a complete end by 1997. Nonetheless, concerned with its international image, especially after the election of President Khatami, Iran was then caught in a situation where any acknowledgment of the affair could further damage Iran's reputation with respect to human rights violators. It thus became more expedient to make this group "Disappear" as it were, as if they never existed.

Why was the affair kept silent so far?

For all the reasons stated above, together with the lingering (but un-materialized) hope that Iran might have been moving towards more openness and better respect for Human Rights, the assessment of the majority of the families was that intense publicity might bumper any possibility of winning the release of these 11 Jews, and could, at the same time cause the responsible elements in Iran to attempt to "destroy the evidence".

However, it now appears that Iran's minute steps in the direction of the rule of law have not only stopped but indeed reversed course and that Iran will never move to release the Missing Jews voluntarily.

List of "The Missing"

First Name Last Name

Missing since May, 1994:

Babak Shaoulian Tehrani
Shaheen Nik-Khou

Missing since Sep. 21, 1994:

Behzad Salary
Farhad Ezzati

Missing since Dec. 8, 1994:

Homayoon Salary
Omid Solouki
Reuben Kohen-Maslikh
Ebrahim Kohen-Mashlikh

Missing since Feb. 12, 1997:

Cyrus Ghahramani
Ebrahim Ghahramani
Nourollah Rabizadeh-Felfeli

Sadaf®

GRAPSEED OIL

The world's healthiest oil....

From Italy

INTERNATIONAL GOURMET FOODS
Sadaf
1988



روغن هسته انگور صدف

سالم ترین روغن جهان



DAVID ORGELL

David Orgell
320 North Rodeo Drive
Beverly Hills, CA 90210
800-367-4355



**Iranian American
Jewish Federation**
1317 N. Crescent Heights Bl.,
Los Angeles, CA 90046

Change Service Requested

Non-Profit Org.
US Postage
PAID
Van Nuys, CA
Permit No. 1344